تفسیر سورهٔ حدید





آیة الله جعفر سبحانی


بسم الله الرحمن الرحیم

قرآن و معارف عقلی(تفسیر سوره حدید)

نویسنده:

آیت الله العظمی جعفر سبحانی (دام ظله)

ناشر چاپی:

بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

قرآن و معارف عقلی(تفسیر سوره حدید)

مشخصات کتاب

سرشناسه : سبحانی تبریزی جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدیدآور : قرآن و معارف عقلی تفسیر سوره حدید / نویسنده جعفر سبحانی

وضعیت ویراست : ویراست ۲.

مشخصات نشر : قم بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علیمه قم ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۱۹۲ص.

فروست : بوستان کتاب ۷۴۷. تفسیر؛ ۵۰. قرآن؛ ۹۵.

شابک : ۱۲۰۰۰ ریال : ۹۶۴-۰۹-۰۳۶۳-۹

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی Ayat Allah Jafar sobhani. Qoran va maarefe Aqli = The interpretation of the Qoranic hadid.

یادداشت : چاپ پنجم.

یادداشت : عنوان روی جلد: تفسیر سوره حدید: قرآن و معارف عقلی.

یادداشت : کتابنامه ص [۱۹۱] - ۱۹۲.

عنوان روی جلد : تفسیر سوره حدید: قرآن و معارف عقلی.

موضوع : تفاسیر (سوره حدید)

شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. دفتر تبلیغات اسلامی. بوستان کتاب قم

رده بندی کنگره : BP۱۰۲/۸۴۷/س۲ق۴ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۸

شماره کتابشناسی ملی : ۱۸۸۶۰۵۴

مقدمه

مقدمه. معارف عقلی قرآن یا زیربنای مسائل دینی. معارف عقلی قرآن آن رشته بحث هایی است که مربوط به ایدئولوژی مذهبی و زیربنای مسائل دینی باشد؛ مانند بحث از دلایل وجود و صفات ذات و افعال بی مثال او.(۱). از آن جا که مسائل مربوط به جهان آفرینش ۲) و سرنوشت انسان ۳) و زندگی پس از مرگ ۴) و پیامبران الهی و جانشینان آنان و شرایط و صفات هریک و... فعل خدا شمرده می شوند، از این جهت همگی در ردیف مسائل کلی و معارف عقلی قرار می گیرند. اهمیت و عظمت معارف عقلی در صورتی معلوم می شود که بدانیم بیان معارف عقلی، یکی از اهداف سه گانه ۵) قرآن است و آیاتی که در مورد اصول کلی و معارف دینی نازل شده از نظر تعداد یک سوم قرآن را تشکیل می دهند. باز عظمت این بخش در صورتی روشن می گردد که در تحلیل آیات مربوط به آن، راه مقایسه و روش تطبیقی را پیش گیریم؛ یعنی عقاید و مذاهب ملل مختلف جهان و به خصوص عقاید محیط ظهور قرآن را در باره همین موضوعات در کنار اصول کلی و معارف علمی قرآن قرار دهیم و پس از مقایسه و تطبیق، با کمال بی طرفی و آزادی در باره اصول کلی و معارف قرآن ۶)، داوری نموده و ارزیابی کنیم. بهترین راه درباره ارزیابی معارف قرآن، بررسی عقاید یونانی، بودایی و زرتشتی و عرب جاهلی است که هر یک بر قسمتی از جهان آن روز حکومت می کرد و

بسیاری از این عقاید، خلاصه افکار گروهی از نقادان فلسفه و استادان علوم الهی بود که قرن ها در محافل علمی جهان معروفیت به سزایی داشتند و هم اکنون قدرت و عظمت خود را در قلوب گروهی از ملل دور افتاده جهان حفظ کرده اند. در این ارزیابی، فرد بی نظر به طور قطع و یقین می فهمد که آیات مربوط به عقاید و معارف، همگی در سر حد اعجاز است و محال است یک بشر درس نخوانده و تحصیل نکرده و زاده در محیط جهل و بربریت، قادر به طرح اصول و معارفی باشد که نوابغ و فلاسفه جهان پس از قرن ها، به درک قسمتی از آن چه او گفته است، موفق گردیده اند. اگر روزی قرآن با لحن محکم و گویا، تحدی نموده و همه جهانیان را به مبارزه طلبید و سپس اعلام نمود که، اگر تمام جهانیان دورهم گردآیند، تا کتابی مانند قرآن بیاورند، نمی توانند اگر چه با هم همکاری صمیمانه داشته باشند؛(۷) منظور تنها دعوت به مبارزه قلمی و ادبی نبود و ملاک برتری قرآن تنها در شیرینی بیان و رسایی عبارت و زیبایی الفاظ که در کلمه های فصاحت و بلاغت خلاصه می شود، نیست، بلکه دعوت به مبارزه با کتابی است که از جنبه های گوناگون معجزه است.(۸). و هر یک از اینها، دلیل قاطع و استوار بر اعجاز و آسمانی بودن این کتاب است. حسیون و معطّله. دو گروه یاد شده، دستگاه فکری و عقلی بشر را در درک این مفاهیم و حقایق ناتوان و نارسا می دانند. گروه نخست، همواره به دنبال موضوعاتی می روند که قابل حس و لمس بوده، و از قلمرو حس بیرون نباشد، این دسته متعقدند مسائل ما ورای حس از محیط قدرت فکری بشر بیرون است و هیچ کس در مسائل ماورای حس، حقّ نفی یا اثبات امری را ندارد. ولی با توجه به این که علوم و معارف بشر، منحصر به امور لمس شدنی نیست، بلکه برای انسان یک رشته معلوماتی، مانند وجدانیات، فطریات و بسیاری از محاسبات ریاضی و ... است که هرگز از طریق حس یا از خارج اخذ نمی شوند؛ بی پایگی این مکتب، که عکس العمل افراطی مکتب های عقلی است، روشن می شود، و این که اصالت و واقعیت، به محسوس منحصر نیست، بلکه دایره اصالت ها و واقعیت ها، وسیع تر از آن است که حس بر آن احاطه پیدا کند. گذشته از این، آن چه را انسان با حس به صورت امور جزئی و محسوس درک می کند، سرانجام همه را در قالب قانون کلی و عمومی درآورده و می پذیرد، در صورتی که آن چه برای ما محسوس است چند امر جزیی است که از افرادِ آن موضوع کلی شمرده می شوند و هرگز ما حسی به نام حس (کلی شناسی) نداریم و تنها عقل است که می تواند به قوانین کلی دست یابد. پذیرفتن اصالت حس با توجه به خطا کردن حسّ بشر، مشکلات زیادی را برای (حسیون) به وجود آورده است تا آن جا که ژان ژاک (۱۶۲۲ – ۱۷۰۴) انگلیسی، سردسته حسیون می گوید: (منکر موجودات محسوس شدن معقول نیست، البته یقین بر آنها هم مانند یقین برمعلومات وجدانی و معلومات تعقلی نیست و از نظر علمی و فلسفی می توان آنهارا در زمره گمان ها و پندارها به شمار آورد ولی در زندگی دنیوی باید به حقیقت محسوسات یقین داشت). گروه دوم، همان طایفه معطله متشرعه هستند که به بهانه (توقیفی بودن اسمای الهی) فکر و ذهن را از درک هر نوع حقیقت تعطیل نموده و هر موقع، پای یکی از این مباحث به میان آید، فوراً به عقل فرمان تعطیل بحث و بررسی صادر می نمایند. افراط برخی از آنان به قدری است که حتی می گویند نمی توان هیچ صفتی از اوصاف خدا، حتی توحید و یگانگی وی را ثابت نمود و در این موضوعات به سان مسائل فرعی باید راه سمع و ورود نص از پیامبر و پیشوایان مذهبی را پیمود. برخی برای این که خویش را از رنج بحث و تحقیق راحت سازند به روایاتی مانند (إیاکم والتفکر فی اللّه؛ فإنّ التفکر فی اللّه لایزید إی تیهاً؛(۹) از تفکر در باره ذات و حقیقت خدا دوری گزینید؛ زیرا تفکر در باره خدا، جز حیرت و سرگردانی نتیجه ای ندارد) تمسک جسته و این روایت و امثال آن را که از خوض درمسائل خاصی، نهی می نماید(۱۰)، سند و گواه مدعای خود دانسته اند. گویا استدلال کننده میان بحث از ذات خدا و این که حقیقت وی از چه مقوله است و بحث از دلایل وجود و صفات و افعال وی، فرق نگذارده، و همه را به هم خلط کرده است. در صورتی که هدف روایت و نظایر آن، بحث در کیفیت وجود و حقیقت هستی آن است، به گواه این که در ذیل روایت چنین می فرماید: (لأن الله تبارك و تعالی لاتدركه الأبصار ولایوصف بمقدار؛ دیدگان او را درک نمی کند، و وجود (نامتناهی) او تقدیر و اندازه گیری نمی شود). گذشته از این، این رشته از مسائل، ذوق خاص و شایستگی ویژه و مواهب الهی لازم دارد و هر

فردی لایق و شایسته نیست که این نوع مسائل را زیر و رو کند، و یا گام در این مباحث بگذارد. بنابراین ممکن است این نوع جلوگیری متوجه افراد کم ظرفیت باشد که نه تنها از توجه به این مسائل نفعی نمی برند؛ بلکه بر اثر نداشتن استعداد و منطق قوی و نیرومند، دچار شکوک و شبهات می گردند و سرانجام ایمان صاف و طبیعی خود را از دست می دهند و اگر امام هشتم در مکاتبه علی بن هلال هر دو گروه - اعم از آشنا به اصول کلام و غیر آشنا - را از خوض در این مسائل نهی می نماید، مقصود هر آشنا مانند هشام و امثال او نیست، بلکه آشنای نسبی است که نسبت به دیگران آشنا هستند، ولی از نظر ملاک، شایستگی غور در مسائل را ندارند. این روایت ۱۱) و نظایر آن هرگز نمی تواند گواه برنهی مطلق از ورود در معارف عقلی و اصول کلی فلسفی باشد؛ زیرا خود قرآن در طرح این مسائل پیشگام بوده و مسائلی را به اتکای یک رشته دلایل فلسفی تجزیه و تحلیل نموده است. قرآن در طرح معارف، از راه تعبد وارد نشده و از مردم نخواسته است که نفهمیده و نسنجیده مطلبی را تصدیق کنند، بلکه چونان متفکری محقق، که افکار و آرای خود را در قالب استدلال و برهان می ریزد، سخن گفته و به اتکای دلایل عقلی، معارف خود را مطرح نموده است. اگر به راستی باید دستگاه فکری و دماغی خود را در برابر مسائل و معارف عقلی تعطیل کنیم و هرگز نباید در باره این مسائل به بحث بپردازیم، پس چرا امیرمؤمنان (ع)و پیشوایان دیگر ما صدها معارف عقلی را با دلیل و برهان بیان کرده و راه استدلال و طرز تحلیل این گونه موضوعات را به ما آموخته اند!. با مراجعه ای کوتاه به خطبه های نهج البلاغه و فصول صحیفه سجادیه و روایات ارزنده ای که محدث بزرگوار شیعه در کتاب توحید(۱۲) و مجلسی در بحار الانوار (۱۳) نقل کرده اند به خوبی روشن می شود که کتاب و سنت نه تنها ما را از تفکر و تدبر و بررسی مسائل عقلی و فلسفی نهی ننموده اند؛ بلکه متفکران را به تفکر و تدبر ترغیب و تشویق نموده است. صحابه و معارف عقلی قرآن. جای بسیار تأسف است که معارف عقلی این کتاب آسمانی کمتر مورد توجه صحابه و تابعین و مفسران پیشین بوده است، و هیچ نوع تحقیق و تجزیه و تحلیلی در این مقوله از آنان نقل نشده و جز تعبد به ظواهر و تفسیر مفردات کاری انجام نداده اند:. هنگامی که از سفیان بن عیینه، از تفسیر اوصافی که خداوند در قرآن برای خود ذکر نموده است سؤال شد، گفت: (تفسیرش فقط تلاوت و قرائت آن، آن گاه سکوت مطلق در برابر آن است). این طرز تفکر حاکی از یک نوع جمود و رکود فکری است و اگر دانشمندان یک جامعه، دچار چنین طرز تفکری گردیدند برای همیشه از قافله تمدن عقب می مانند. هنگامی که از پیشوای فرقه مالکی سؤال شد: مقصود خداوند از آیه (إِنَّ اللّهَ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى) چیست سخت خشمگین و ناراحت گشت و عرق بر پیشانی وی نشست، سپس سر به زیر افکند و پس از لحظاتی گفت: (الکیف غیر معقول، والاستواء غیر مجهول و الإیمان به واجب والسؤال عنه بدعهٔ؛ سؤال از این که خداوند چگونه بر عرش قرار گرفته نامعقول است و حقیقت استوا (استقرار) روشن و ایمان به مضمون آیه واجب وسؤال از حقیقت آن حرام است). در این لحظه رو به سؤال کننده نمود و گفت: (می ترسم تو یک فرد گمراه باشی.) سپس دستور داد او را از جلسه اخراج کنند.(۱۴). به عقیده وی سؤال از هر حقیقت ارزنده ای، که قرآن برای روشن ساختن اذهان ملل جهان آورده است، نشانه بدعت و ضلالت و گمراهی سؤال کننده است. درمیان پیشینیان فقط بزرگان خاندان رسالت و پیشوایان بزرگ شیعه، امیر مؤمنان(ع)و فرزندان گرامی وی، یگانه جمعیتی بودند که این سد را شکسته و به پیروی از تعالیم عالی قرآن، یاران و دوستان شایسته خود را به غور درمسائل فکری و بررسی حقایق علمی وادار نموده و متفکران ارزنده ای مانند اصبغ بن نباته، قیس الماصر، فضال بن هشام بن سالم، هشام بن الحکم ۱۵) و... تربیت کرده و در باره معارف عقلی قرآن و جز آن، مطالب مستدل و گسترده ای بیان نموده اند. یونس بن یعقوب می گوید: مردی از شام شرفیاب محضر امام صادق گردید و گفت: آمده ام با یاران تو مناظره کنم. امام به من دستور داد که از خانه بیرون بروم و یکی از شاگردان آن حضرت را، که در فنّ مناظره و علم کلام استاد و ماهر بود برای مناظره با آن مرد شامی دعوت کنم. من در بیرون خانه با حمران بن اعین ۱۶) و احول ۱۷) و هشام بن سالم مصادف شدم و برای مناظره با آن مرد شامی آنان را به خانه حضرت صادق دعوت کردم. حضرت از هر سه نفر احترام کرد و سپس دستور داد که هر کدام جدا جدا با آن مرد شامی وارد مناظره شوند. امام صادق به مناظره

هر یک از آن سه نفر با آن مرد با کمال دقت گوش می داد، آن گاه در باره هر یک از آن سه تن داوری نمود و نتیجه مناظره آنان این شد که مرد شامی ایمان آورد و از طریق اهل بیت پیروی نمود.(۱۸). اصولاً ـ هرگاه فرد بی طرفی در روایات و احادیث که از پیشوایان معصوم شیعه در مورد اصول عقاید و معارف عقلی وارد شده، دقت و بررسی کند، آشکارا می بیند پیشوایان شیعه در بسیاری از موضوعات عقلی، خواه آن چه در قرآن وارد شده و یا جبر زمان و تکامل علوم و آمیزش ملت ها و انتقال معارف به سرزمین های اسلامی، موجب رواج و طرح آن شده بود، بیاناتی شیوا و مستدل دارند که از هر نظر شبیه به طرز تفکر فلسفی است. این مقدمه کوتاه گنجایش آن را ندارد که یک صدم ۱۹) آن چه را از آنان در این باره به ما رسیده است منعکس کنیم و بهترین و روشن ترین گواه گفتار ما، مطالعه خطبه های نهج البلاغه و کتاب توحید صدوق و بحار الانوار، جلدهای ۴– ۷ است. با این فرض چطور می توان گفت که در اصول عقیده ای و فکری فقط باید راه کتاب و سنت – آن هم به معنای تعبد به ظواهر آن – را پیمود و دستگاه عقلانی را، که یکی از بزرگ ترین مواهب الهی است، از داوری و قضاوت و غور و بررسی در باره این مسائل بازداشت. هرگاه امام هشتم، یاران و شیعیان را از خوض درمسائل کلامی نهی می نمود، به طور مسلم، مراد مراء و جدال است که شیوه اصحاب کلام در آن عصر بوده و لذا مرحوم صدوق روایت مزبور و مانند آن را در تحت عنوان (باب النهی عن الکلام و المراء و الجدال فی اللّه عز وجل)(۲۰) آورده است و گرنه غور و بررسی، تفکر و دقت در یک محیط آرام و دور از تعصب و غرض ورزی از ممیزات مؤمن و نشانه ایمان است.(۲۱). برای متفکران آخرالزمان. حدود بیست سال پیش، در مجلس درس یکی ازاساتید بزرگ خود، که هم اکنون از مراجع عالی قدر جهان تشیع هستند، به مناسبتی از بحث در عقاید اسلامی و مسائل ماورای طبیعت سخن به میان آمد و این که تا چه اندازه باید در این مسائل غور نمود و مرجع صالح در این رشته از مسائل چیست. حضرت استاد پس از بیاناتی شیوا و گسترده چنین فرمودند: مرجع صالح در این مسائل، عقل و برهان است و خود قرآن نیز در القای مسائل عقلی، به اصل (تعبد) تکیه نمی کند و غالباً بیانات خود را توأم با یک سلسله براهین اجمالی ذکر می نماید که اگر به طرز صحیح توضیح داده شوند به صورت دلایل عقلی و فلسفی جلوه می کنند. سپس افزود: قرآن برای زنده کردن روح استدلال و احیای اصل (تفکر)، که یگانه ممیز انسان از غیر انسان است، اصول و کلیاتی از معارف مطرح کرده تا مسلمانان از طریق اندیشه در باره آنها، با استوارترین حربه علمی آشنا شوند و از حضرت سجاد(ع)نقل شده، خداوند آگاه بود در آخرالزمان، گروهی عمیق و متفکر درجامعه اسلامی پدید می آیند، از این رو سوره توحید و شش آیه از آیات اول سوره حدید را نازل فرمود، تا آنان از طریق تدبر در مفاد آنها، خدا را بشناسند. بیانات شیوا و دل پذیراستاد در آن روز شوق شدیدی درنگارنده درمورد فهم آیات سوره حدید پدید آورد و همواره علاقه مند بود آن چه را به فکر نارسای خود از استادان عالی قدر عقاید و تفسیر، در باره آیات این سوره استفاده نموده به رشته تحریر در آورد، و در اختیار فرزندان قرآن و پروانگان این مشعل فروزان بگذارد، شاید از این طریق خدمت ناچیزی به ساحت مقدس قرآن انجام داده باشد. محققان و استادان تفسیر پس از مطالعات و تحقیقات زیادی به این نتیجه رسیده اند که معمولاً هر سوره، هدف مشخصی دارد و نوع آیات یک سوره، همان هدف را تعقیب می کنند، بنابراین هدف سوره چنان که فصول این کتاب به خوبی آن را روشن می سازد بیان یک سلسله معارف عقلی و مسائل مربوط به ماورای طبیعت است و اگر در ضمن، به مناسبتی از یک رشته مسائل اجتماعی نیز سخن به میان آمده است؛ دلیل بر آن نخواهد بود که هدف غیر آن است و از آن جا که این سوره مبین و حاوی قسمتی از معارف عقلی است که در قرآن وارد شده است نام کتاب قرآن و معارف عقلی در نظر گرفته شد و مقصود از آن، بیان برخی از معارفی است که در قرآن آمده است. به امید روزی که مجموع آیاتی که در قرآن درمورد اصول کلی و معارف عقلی وارد شده، به صورت جالبی تبویب و تدوین گردد و زیر نظر لجنه ای تحقیقی، براهین محکم قرآن و اشارات لطیفی که در این موضوعات دارد با نظم و صورت خاصی شرح و تفسیر شود. در پایان لازم به یادآوری است محتویات این کتاب قبلاً ـ یک بار در مجله درسهائی از مکتب اسلام در بخش تفسیر چاپ شده بود و اکنون به صورت کامل تر و دل پذیرتر به

خوانندگان گرامی تقدیم می گردد. ۲۸خرداد ۱۳۵۰شمسی/ ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۹۱قمری. قم - جعفر سبحانی.

خصوصیات سوره و هدف آن

خصوصیات سوره و هدف آن. ۱. مدنی است. سوره (حدید) از سوره های (مدنی) است و مفاد آیات آن، حاکی است که این سوره موقعی نازل شده است که پیامبر و یاران او در مدینه مستقر شده بودند و جای آن بود که پیامبر معارف عقلی اسلام را بیان نماید. آیه دهم سوره دلالت دارد که این سوره پس از فتح مکه ۲۲) نازل گردیده است؛ زیرا در این آیه می فرماید: (کسانی که در راه خدا، پیش از فتح مکه انفاق می کردند، با اشخاصی که پس از فتح مکه انفاق می نمایند، یک سان و برابر نیستند و دسته اول بر دسته دوم برتری دارند). ۲. هدف سوره. هدف سوره بیان یک سلسله معارف عقلی است که تا نزول قرآن، فکر هیچ فیلسوف و مرغ اندیشه هیچ دانشوری به آنها نرسیده بود، ولی پیامبر درس نخوانده و مکتب نرفته، در آن محیط تاریک این رشته از معارف را، که در مکتب وحی آموخته بود، بیان نموده است و اگر قرآن منحصر به همین سوره بود و پیامبر معجزه ای جز این سوره نداشت، کافی است که دلیل و گواه بر ارتباط او با عالم وحی باشد و نبوت او را ثابت کند. شما تنها شش آیه آغازین این سوره را با دقت بیشتر مطالعه نمایید آن گاه قضاوت کنید که چگونه فردی درس نخوانده، چنین حقایق و معارف الهی را درک و آن چنان آنها را محکم و استوار بیان نموده که متفکران جهان و پی افکنان معارف عقلی و فلسفه اسلامی، با گذشت صدها سال به کمک براهین و استدلالات عقلی و همکاری های نزدیک، فقط توانسته اند شبحی از این مطالب را درک و بیان کنند. در عظمت این سوره از نظر بلندی معانی، همین بس که مفسر عالی قدر شیعه، علی بن ابراهیم می گوید: این که از پیامبر نقل شده که آن حضرت فرموده است: (أعطیتُ جوامع الکلم؛ خداوند اصول سخنان حکمت آمیز را به من داده است) منظور قسمتی از آیات این سوره است. محدث عالی قدر اسلام، شیخ کلینی از امام سجاد(ع)نقل نموده است که، آن حضرت فرمود: (خداوند می دانست که در آخر الزمان افراد متفکری در اجتماع انسانی پیدا می شوند، از این رو سوره توحید و شش آیه از آغاز این سوره را نازل نمود، تا آنان با تدبر درمفاد این آیه ها، خدا را بشناسند و هرکس در خداشناسی و یا صفات شناسی، غیر این راه بپیماید، به طور مسلم گمراه می شود).(۲۳) . پی‌نوشتها: -- ۱. چون منظور شناسایی اجمالی معارف عقلی است، ناچار تعریف یاد شده نظر مزبور را تأمین می کند. ۲. مانند عرش و کرسی و آسمان ها و زمین و حرکت اجرام آسمانی و گنجایش جهان طبیعت و انواع خلقت و.... ۳. مانند قضاء و قدر، سعادت و شقاوت، جبر و اختیار، طینت ومیثاق، هدایت و ضلالت، توفیق و خذلان و.... ۴. مانند حالات مرگ، عذاب قبر، برزخ و اعراف، اشراط ساعه، میزان، تجسم اعمال، تطایر الکتب، سخن گفتن اعضای انسان، صراط، دوزخ، بهشت، خلود و دلایلی که قرآن برای امکان معاد و لزوم رستاخیز و تجدید زندگی، و به تعبیر بهتر، امتداد زندگی، اقامه نموده است و.... ۵. معمولاً قرآن را از نظر محور سخن، به سه بخش تقسیم می نمایند:. ۱. قصص و مواعظ؛ ۲. احکام و فرایض؛ ۳. اصول کلی و عقاید. ملاک در این تقسیم، تعداد آیات نیست، زیرا آیات مربوط به احکام فرعی از پانصد تجاوز نمی کند، بلکه محور تقسیم، همان اهداف سه گانه ای است که قرآن آن را تعقیب می نماید. ۶. نگارنده تا کنون موفق به شمردن آیاتی که پیرامون اصول و معارف کلی وارد شده، نگردیده است ولی حضرت استاد جناب آقای طباطبائی دام ظله می فرمودند که، در قرآن در باره معارف عقلی، متجاوز از دو هزار آیه موجود است. ۷. (قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ اهِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هَـذا الْقُرْآنِ لایَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً)- اسراء (۱۷) آیه ۸۸. ۸. اعجاز قرآن مخصوص به جذابیت و کشش آن و یا شیرینی بیان و رسایی آن نیست، بلکه قرآن از جنبه های مختلف بی مانند و معجزه است: از نظر قوانین مدنی و اجتماعی، بهره برداری از حوادث آینده، بیان قصص و سرگذشت پیشینیان، دانش های گوناگون، فرهنگ و معارف عقلی و.... هریک از این جنبه ها به تنهایی می تواند هر نوع شک و تردید را در انتساب این کتاب به

خداوند بزرگ بر طرف سازد و هر فردی می تواند مطابق ذوق و رشته تخصص خود، از هریك از این وجوه گوناگون، بر معجز بودن این کتاب استدلال نماید. ۹. توحید صدوق، چاپ حیدری، ص۴۵۷. ۱۰. مرحوم صدوق قسمتی از آنها را در کتاب توحید، باب ۶۷، ص۴۵۱ و ۴۶۱ آورده و مرحوم مجلسی در بحار الانوار؛ ج۳، باب ۹، ص۲۵۷ – ۲۶۷ قسمت معظم این روایات را گردآورده است. ۱۱. از آن جا که این روایت به صورت (مکاتبه) نقل شده است، علاوه بر توجیهی که بالا گفته شد احتمال تقیه و غیره در آن نیز قوی است. ۱۲. کتاب توحید مرحوم صدوق از آثار ارزنده اسلامی است که می تواند مبین و روشنگر گوشه ای از علوم و معارف اهل بیته باشد. مطالعه این کتاب را به ضمیمه شرح مرحوم قاضی محمد سعید قمی (۱۰۴۹ – ۱۱۰۳) به علاقه مندان توصیه می کنیم. ۱۳. ر. ك: ج ۳و۱۰، چاپ جدید. ۱۴. المیزان، ج۸، ص ۱۶۵ – ۱۶۶. ۱۵. در باره شرح زندگی و نام مؤلفات و نحوه مناظرات آنان با اصحاب آرا و کلام ر.ك: فهرست ابن الندیم؛ فهرست نجاشی؛ احتجاج طبرسی؛ تأسیس الشیعهٔ، ص ۳۵۳ – ۳۵۸. ۱۶. برادر زرارهٔ بن اعین است. ۱۷. مقصود ابو جعفر مؤمن الطاق است. ۱۸. اصول کافی، (کتاب حجت)، چاپ سنگی، ص۸۲ – ۸۳. متن مناظره آنان را در این صفحات مطالعه کنید. ۱۹. استاد علامه طباطبائی نمونه هایی از این احادیث را جمع آوری فرموده و ارتباط هر حدیثی را به یکی از مسائل ماورای طبیعت روشن ساخته است. ر. ك: مکتب تشیع، ش۲، ص۱۱۹ و۱۵۷. ۲۰. توحید، باب ۶۷، ص۴۵۴. ۲۱. امیر مؤمنان(ع)می فرماید: (لاعلم کالتفکر) – نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۱۳. ۲۲. فتح مکه در شوال سال هشتم هجرت بوده است. ۲۳. نور الثقلین، ج۵، ص۲۳۱.

همه چیز خدا را تسبیح می گوید

همه چیز خدا را تسبیح می گوید. ۱– (سَبَّحَ لِلّهِ مافِی السَّمَواتِ وَاهَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ؛ آن چه در آسمان ها وزمین است، خدا را تنزیه می کند و اوست عزیز و حکیم). تمام ذرات جهان خدا را حمد و تسبیح می گویند. یکی از حقایق و معارف بلندقرآن، این است که سراسر ذرات جهان، خدا را سجده می کنند، و به حمد و ثنا و تسبیح و تقدیس او اشتغال می ورزند و این حقیقت جز از قرآن، از هیچ مکتبی به این گستردگی شنیده نشده است؛ به عبارت روشن تر، همه ذرات وجود، از دل اتم ها گرفته تا درون کهکشان ها و سحابی ها این سه وظیفه بزرگ را انجام می دهند:. ۱. همه موجودات جهان، خدا را (سجده) می کنند؛. ۲. سراسر جهان هستی، خدا را (حمد و ثنا) می گویند؛. ۳. تمام موجودات، خدا را (تسبیح و تنزیه) می کنند. تو گویی سراسر جهان خضوع و فروتنی، گوش و زبان، روح و احساس، درك و مسؤولیت، نور و روشنایی، علم و دانش است. سجده با حمد و تسبیح تفاوت روشنی دارد که نیاز به بیان ندارد؛ زیرا سجده، خضوع و ابراز کوچکی است در حالی که حمد و تسبیح بیان کمال و جمال خدا و پیراستن اوست از نقص و عیب. تفاوت حمد و تسبیح. هرگاه خدا را از این نظرستایش کنیم که او دارای صفات کمال و جمال و مبدأ کارهای نیك و سودمند است در این صورت ستایش ما را (حمد) می گویند؛ ولی اگر ذات او را از هر نوع عیب و نقص پیراسته بدانیم و پیراستگی او را ابراز کنیم، آن را تسبیح می گویند؛ به عبارت دیگر، حمدِ خدا، توصیف اوست در برابر کمال (صفات ثبوتی و اعمال نیك)، خواه این کمال جزو ذات او باشد، مانند علم و قدرت، یا از افعال او به شمار رود، مانند رازقیت؛ درحالی که تسبیح خدا، تنزیه اوست از عیوب و نقایص (صفات سلبی). اکنون که تفاوت این دو روشن شد لازم است به گونه ای در باره هر سه مطلب که یکی از ابتکارات قرآن است بحث کنیم. ۱. همه ذرات جهان در برابرخدا ساجد و خاضعند. قرآن، سجده و خضوع موجودات جهان را به گونه های مختلفی مطرح کرده است:. الف) در برخی از آیات، تنها از سجود موجودات ذی شعور سخن به میان آورده است آن جا که می فرماید:. (وَلِلّهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَالأَرْضِ طَوْعاً وَکَرْهاً وَظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالآصالِ...؛ (۱). آن چه در آسمان ها و زمین است و هم چنین سایه های آنها صبح و شام از روی میل و اجبار برای خدا سجده می کنند). دراین آیه به گواهی لفظ (من) در جمله (وللّه یسجد من فی السماوات) تنها خضوع موجودات دارای عقل مطرح می باشد.(۲). ب)

در برخی از آیات، دایره سجده گسترده تر گرفته شده و از سجود تمام جنبندگان سخن به میان آمده است آن جا که می فرماید:. (وَلِلّهِ یَسْجُدُ مَافِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلاَئِکَةُ وَهُمْ لاَیَسْتَکْبِرُونَ؛(۳). برای خدا آن چه در آسمان ها و زمین است از جنبندگان و فرشتگان، سجده می کنند و هرگز کبر نمی ورزند). ج) در برخی دیگر سجده گیاهان و درختان را متذکر می گردد و می فرماید:. (وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ یَسْجُدَانِ؛(۴) بوته ها و درختان او را سجده می کنند). بار دیگر با دید وسیعی از سجود و خضوع سایه های اجسام سخن گفته و می فرماید:. (أَوَلَمْ یَرَوْا إِلَی مَا خَلَقَ اللّهُ مِنْ شَیْءٍ یَتَفَیَّؤُا ظِلاَلُهُ عَنِ الْیَمِینِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّداً لِلّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ؛ (۵). مگر نمی نگرند به اجسامی که خدا آفریده است که سایه های آنها از راست و چپ (صبح و عصر) حرکت می کنند و خدا را سجده می نمایند، در حالی که خود اجسام در حال خضوع و اطاعت هستند.). ه) برای بار پنجم، خداوند از سجده آفتاب و ماه و ستارگان و کوه ها و درخت و چهارپایان، سخن گفته است آن جا که می فرماید:. (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ یَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِی الأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ والدَّوَابُّ وَکَثِیر مِنَ النَّاسِ...؛(۶). مگر نمی بینی که، آن چه در آسمان ها و زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درخت و چهارپایان و بسیاری از مردم خدا را سجده می کنند...). بنابراین مسأله سجده موجودات مسأله ای عمومی وفراگیر است و اختصاص به موجودی خاص ندارد. آن چه مهم است فهمیدن حقیقت سجده است و این که چگونه هر موجودی از ذی شعور و غیر آن، در برابر عظمت حق ابراز تذلل و کوچکی می نماید. مقصود از سجود موجودات، چیست. سجده انسان معمولاً ـ با گذاردن اعضایی، از جمله پیشانی و احیاناً چانه ۷) بر زمین انجام می گیرد، این هیأت ظاهری سجده است ولی روح آن، همان ابراز تذلل و فروتنی در برابر معبود می باشد. در این جا این مسأله مطرح می گردد که آیا در تحقق (سجده) که هدف از آن کمال خضوع است، لازم است که هیأت خاصی وجود داشته باشد و بدون تحقق آن، نمی توان این لفظ را به کار برد یا این که ملاک و میزان آن، ابراز خضوع و فروتنی است و در هر کجا این امر محقق گردد، می توانیم لفظ سجده را به کار ببریم، هرچند همان هیأت خاص وجود نداشته باشد و اگر هم به آن هیأت خاص، سجده می گوییم، از این نظر است که یک چنین هیأت در نظر مردم حاکی از غایت تواضع و خضوع است و در حقیقت طریقی است برای اظهار کوچکی و فروتنی. قرآن در این مسأله راه دوم را انتخاب می کند و هر نوع تذلل و کوچکی را - که به هر صورتی تحقق پذیرد -، سجده می نامد و روش عرف و عقل نیز در نام گذاری و به کار بردن الفاظ همین است؛ مثلاً روزی لفظ چراغ در چراغ های محقری به کار می رفت که برای خود شکل و وضع خاصی داشت و از هیچ نظر قابل مقایسه با چراغ های پرفروغ امروز نبود، ولی چون خاصیت و اثر همان چراغ های دیرینه در چراغ های امروز، به صورت کامل تری موجود است، از این نظر لفظ مزبور، بدون هیچ گونه تغییری به نور افکن های قوی و نیرومند نیز اطلاق می شود. حقیقت سجده در موجودات جهان. سراسر موجودات جهان، به نحو خاصی مراتب فروتنی و تذلل خود را به مقام ربوبی ابراز می نمایند و عالی ترین مظهر برای اظهار کوچکی و تعظیم معبود جهان، این است که همه جهان در قبضه قدرت وی بوده و همگی مطیع فرمان و اراده مطلقه او هستند؛ به عبارت دیگر، اراده واحدی بر جهان حکومت می کند و همه موجودات از آن پیروی کرده و در برابر آن هیچ گونه مقاومتی ابراز نمی نمایند. بنابر این، در سجده به این معنا (اطاعت بی چون و چرای موجودات از اراده نافذ خداوند) کراهتی تصور نخواهد شد؛ زیرا اکراه درموردی به کار می رود که موجودی از خود، دارای اراده و اختیار باشد تا در مقابل دیگری ابراز مقاومت کند، در صورتی که هیچ موجودی بدون استمداد از قدرت خدا دارای وجود نیست تا چه رسد که از خود اراده مخالفی داشته باشد و سجده در برابرعظمت خدا را مکروه بشمارد. با وجود این مشاهده می شود که جمله (طَوْعاً وَکَرْهَاً...)(۸) برای انسان و هر موجود عاقلی دو نوع سجده را ثابت می کند: سجده ای از روی میل و سجده ای از روی کراهت. در این صورت ناچاریم برای این دو نوع سجده، تفسیری برگزینیم و بگوییم منظور از سجده از روی رغبت آن نوع پذیرش هاست که با طبع انسان و یا هر موجود دیگر موافق می باشد؛ مانند نمو و رشد و گردش خون و ضربان قلب برای انسان و مقصود از سجده کراهتی پذیرش یک سلسله رویدادهایی است که با طبع موجود سازگار نباشد؛ مانند

مرگ ها و بلاهایی که انسان را پیش از وصول به پایان عمر، محکوم به فنا و نیستی می سازد. در قرآن مجید در آیه دیگری نیز لفظ های (طوعاً) و(کرهاً) درباره آسمان ها و زمین به کار رفته است و طبعاً مقصود همان است که گفته شد؛ چنان که می فرماید: (... فَقَالَ لَهَا وَ لِلأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَآئِعِينَ؛(۹). به آسمان و زمین خطاب کرد (بیایید) و فرمان مرا درپذیرش هر نوع تغییرات از روی اراده یا کراهت بپذیرید. گفتند: به رغبت پذیرفتیم). بنابراین، هم پذیرش وجود وهم قبول هر نوع تصرف، خواه موافق طبیعت موجود باشد یا مخالف آن، خضوع و اظهار کوچکی در برابرخداست. چیزی که هست به یک معنا، همه این پذیرش ها از روی میل و رغبت است و به یک معنا، آن قسم از حوادث که بر خلاف مسیر طبیعی موجود باشد، نوعی کراهت در آن وجود دارد. نه تنها وجود هر موجودی در قبضه قدرت اوست، بلکه سایه های اجسام در گردش و تحولات خود، تابع اراده و خواست او هستند و هنگام صبح و عصر در دو طرف جسم سایه های چشمگیری دیده می شود که همگی در پرتو اراده نافذ او می باشند. آیا شایسته است که همه اجسام جهان با سایه های خود در برابر خدا ابراز کوچکی کنند، اما انسان از سجده تشریعی در برابر خدا امتناع ورزد هرچند پیوسته از نظر تکوین خاضع و خاشع است، به خصوص این که خداوند انواع موجودات زمین و آسمان را در برابرانسان خاضع ساخته است؛(۱۰) آیا سزاوار است که او در برابر پروردگارش خضوع نکند. همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار. شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری.

اکنون که با معنای سجده در موجودات آگاه شدیم و روشن شد که مقصود از سجده موجودات، سجده تکوینی آنهاست، لازم است در باره حمد و تسبیح موجودات جهان، به گونه ای گسترده سخن گوییم. ۲. تسبیح سراسری موجودات جهان. در گذشته یادآور شدیم که حمد و ثنا، ستایش خدا در برابر صفات کمالی و ثبوتی اوست، هم چنان که تسبیح او، پیراسته ساختن او از نقایص و معایب است و توصیف خدا، با هر صفات سلبی، تسبیح و تنزیه وی می باشد؛ چون در برخی از آیات موردبحث، هر دو موضوع باهم وارد شده است، از این نظر، در یک جا به بررسی هردو بحث، می پردازیم و در تقسیم بندی آیات از هر قسمی به ذکر یک آیه اکتفا می کنیم:. الف) گاهی قرآن تسبیح موجودات را در دایره وسیعی بیان کرده و آن را امری عمومی، که همه موجودات را در بر می گیرد، مطرح می کند و می فرماید: (سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛(۱۱). آن چه در آسمان ها و زمین است، خدا را تنزیه می کند. اوست عزیز و حکیم). لفظ (ما) بر خلاف تصور برخی، در عاقل و غیر عاقل به کار می رود و منظور از آن در این جا، تمام موجوداتی است که در آسمان ها و زمین قرار دارند. به همین مضمون است آیه های ۱ و۲۴ سوره حشر، آیه ۱ سوره صف، ۱ سوره جمعه، ۱ سوره تغابن، و صریح ترین آیه در این مورد، آیه ۴۴ سوره اسراء است، چنان که می فرماید: (تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِن مِن شَيْءٍ إِي يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لاَتَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيماً غَفُوراً؛. آسمان های هفت گانه و زمین وهرموجود عاقلی که درآنهاست، خدا را تنزیه می کند و آن چه در جهان هستی به عنوان (شیء) شناخته شده است، خدا را با ستایش تنزیه می کند، ولی شما از تسبیح آنها آگاه نیستید و درک نمی کنید، او بردبار و بخشنده است). نکته قابل توجه، که بعداً سند گفتارما خواهد بود، این است که می گوید: ما از تسبیح آنها آگاه نیستیم و درک نمی کنیم. ب) گاهی از تسبیح فرشتگان به طور صریح و یا به کنایه سخن می گوید، آن جا که می فرماید: (...وَالْمَلائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الأَرْضِ...؛(۱۲). فرشتگان با حمد پروردگار خویش، او را تسبیح می گویند و آمرزش افرادی را که در زمین هستند، می طلبند). تسبیح فرشتگان در آیات دیگری نیز وارد شده است.(۱۳). ج) گاهی پس از یک بیان عمومی، تسبیح مرغان هوا را متذکر شده و چنین می فرماید: (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَالطَّيْرُ صافّاتٍ كُلّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ؛(۱۴). آیا ندیدی، آن چه در آسمان ها و زمین است خدا را تسبیح می گویند و مرغان گشاده بال نیز تسبیح می گویند و هر کدام به دعا و تنزیه خود آشناست). دقت بفرمایید که در این آیه به آن گروه که خدا را تسبیح می کنند، نسبت (علم) می دهد و آنها را به تسبیح خود عالم و آگاه معرفی می کند و به اصطلاح می فرماید: (كُلّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ؛ هر کدام به دعا و تسبیح

خود آشناست). تسبیح پرندگان، در آیات دیگری نیز وارد شده است؛ مانند آیه ۱۰ سوره سبأ و۱۹ سوره ص. د) در برخی تصریح شده که کوه ها در اوقات خاصی خدا را تسبیح می گویند آن جا که می فرماید: (إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالإِشْراقِ؛(۱۵). ما کوه ها را برای داوود رام کرده و آنها شبانگاه و صبحگاه، خدا را تسبیح می گویند). تسبیح کوه ها، در آیات دیگری نیز وارد شده است؛ مانند آیه ۷۹ سوره انبیاء و۹ سوره سبأ. ه) برای بار پنجم تسبیح رعد را متذکر می گردد و می فرماید: (يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ).(۱۶). اکنون باید دید منظور از تسبیح چیست. (تسبیح) در لغت به معنای تنزیه از نقایص است. هرگاه موجودی را از نقایص و عیوب، تنزیه و تقدیس نماییم، آن را (تسبیح) می گویند، بنابراین درحقیقتِ تسبیح، تنزیه از نقص و عیب نهفته است و هر تفسیری که برای تسبیح گفته شود ولی حاکی از تقدیس خداوند و تنزیه او از عیب و نقص نباشد نمی توان آن را تفسیر صحیح برای تسبیح دانست. آرای مفسران در تسبیح موجودات. برخی از مفسران که نتوانستند به حقیقت تسبیح تمام موجودات پی برند برای فرار از اشکالی که در تسبیح همه موجودات در ابتدای کار موجود است گفته اند مراد از (ما) در (مافی السموات) موجودات عاقل است که دارنده شعورند؛ مانند انسان و فرشته که خداوند را با کمال ادراک و شعور تقدیس می نمایند؛(۱۷) در حالی که بسیاری از مفسران این نظریه را نپذیرفته اند و گفته اند: مقصود از (ما) اعم از عاقل و غیرعاقل، مدرک و غیرمدرک است و ظاهر آیه با نظر آنها وفق می دهد؛ زیرا لفظ (ما) معمولاً در مطلق موجودات به کار می رود، به عکس (من) که بیشتر در صاحبان عقل و شعور استعمال می شود. این دسته برای تسبیح، معانی گوناگونی ذکر کرده اند، ولی اکثر آنها با این که صحیح و پا برجاست، ارتباطی به معنای تسبیح ندارد. اکنون به پاره ای از نظریات دیگر اشاره می نماییم:. نظریه نخست: مقصود از تسبیح، همان خضوع تکوینی هر موجودی در برابر فرمان و اراده الهی است و سراسر هستی در برابر اراده و مشیت خداوند خاضع بوده و در پذیرش وجود و پیروی از قوانینی که خداوند برای آنها تعیین نموده است مطیع و تسلیمند. بر این نظریه با آیاتی که در باره تسلیم بودن تمام موجودات جهان در برابر اراده نافذ حق وارد شده است، استدلال می شود؛ مانند:. (ثُمَّ اسْتَوى إِلَى السَّماءِ وَهِيَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَلِلأَرْضِ ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قالَتا أَتَيْنا طائِعِينَ؛(۱۸). سپس به آسمان ها پرداخت؛ در حالی که به صورت گاز بود و به آن و زمین خطاب کرد که به رغبت یا کراهت زیر فرمان ما قرار گیرید. آنها گفتند: با کمال رغبت به اطاعت (از مشیت تو) گردن نهادیم). بنابراین، آیاتی که در آنها به تمام آن چه در زمین و آسمان است، نسبت سجود و خضوع داده شده است، می تواند مؤید نظر یاد شده باشد.(۱۹). ولی ما تصور می کنیم که این نظر صایب نیست؛ زیرا مسأله خضوع و سجود و تسلیم شدن سراسر جهان هستی در برابر اراده خداوند ارتباطی به مسأله تنزیه و تقدیس حق از نقص و عیب ندارد و نباید این دو مطلب را به هم درآمیخت، اگر چه هر کدام از اینها در جای خود درست و استوار است. نظریه دوم: بسیاری از مفسران، تسبیح موجودات جهان را چنین تفسیر می کنند: نظم و نظام شگفت انگیز هر موجودی با پیچیدگی و اتقانی که در ساختمان آن به کار رفته است، شاهد و گواه بر قدرت بی نهایت عقل و شعور و حکمت بی پایان سازنده اوست. سازمان دقیق و اسرار پیچیده هر موجودی، همان طور که به وجود صانع خود گواهی می دهد، هم چنین به لسان تکوینی گواهی می دهد که خالق آن دانا و توانا و از هر نوع عجز و جهل مبرا و منزه است؛ مثلاً برای تنزیه حق از شرک چنین گواهی می دهد: نظام واحدی که هم بر یک اتم و هم بر منظومه شمسی ما حکومت می کند گواهی می دهد که نظام هستی زیر نظریک آفریدگار به وجود آمده است و هیچ کس جز او در پدید آوردن هستی دخالت نداشته و اثر و نظام یگانه، حاکی از وحدت مؤثر و نبودن هر نوع شرک و انباز برای اوست. از این جهت وحدت نظام، موجب تنزیه و تقدیس خدا از هرگونه شرکی است. این نظریه که مورد اعتماد بسیاری از مفسران است، از جهاتی، قابل دقت و ملاحظه می باشد:. ۱. اگر مقصود خدا از تسبیح تمام موجودات جهان، این باشد که در این نظریه آمده است این حقیقتی است که همه آن را درک می کنند و می فهمند و دیگر معنا ندارد قرآن بفرماید: (وَلكِنْ لاتَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ؛(۲۰) ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید) زیرا این نوع تنزیه را هر فردی به فراخور حال خود درک کرده و می فهمد. برخی برای اصلاح این نظریه ناچار شدند که جمله (لاتفقهون) را به

معنای (عدم توجه) بگیرند و بگویند که اکثر مردم به این مطلب توجه ندارند و یا این که بگویند عظمت دلالت موجودات بر تنزیه خدا به قدری عظیم است که انسان به اندازه واقعی آن واقف نمی گردد؛ ولی ناگفته پیداست که توجیه مزبور برای جمله فوق، خلاف ظاهر آن است و اگر منظور خدا این بود؛ مناسب بود بفرماید: (وأنتم عنه غافلون) یا جمله ای مانند آن. ۲. اگر تسبیح موجودات جهان به این معناست که از تدبر در ساختمان وجودی اشیا، این نوع تنزیه تکوینی را درک می کنیم؛ چرا قرآن در سوره نور آیه ۴۱ می فرماید: آسمان ها و زمین و مرغان به دعا و تنزیه خود آشنا هستند و به عبارت دیگر، چطور آشکارا به آنها نسبت علم و دانستن داده و می گوید: (كُلّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ؛ هرکدام به راز و نیاز خود آشنا هستند). در صورتی که روی این نظر، هیچ کدام از آنها از تسبیح و تنزیه خود اطلاعی ندارند، بلکه فقط ماهستیم که از روی دقت و امعان نظر، لسان تکوینی و زبان حمد و ثنای آنها را درک می کنیم. ۳. اگر منظور از تسبیح کاینات، این است که بیشتر مفسران انتخاب کرده اند این نوع تسبیح وقت معین ندارد، بلکه حقیقتی است که بشر هر موقع در سازمان هر موجودی دقت کند آن را درک می نماید؛ در صورتی که قرآن، تسبیح کوه ها را مقید به شبانگاه و صبحگاه فرموده چنان که به آن تصریح می کند و می فرماید: (يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالإِشْراقِ).(۲۱). روی این ملاحظات با این که خود تسبیح تکوینی و این که هر موجودی با زبان تکوینی خود خالق خود را از هر نوع عیب و نقص تنزیه می نماید، مطلبی است صحیح؛ ولی نمی توان آیات مربوط به تسبیح گفتن کاینات را ناظر به این نوع از تسبیح دانست. نظریه سوم: این نظریه مربوط به فیلسوف گرامی اسلام مرحوم صدر المتألهین است که در مسائل مربوط به الهیات و امور مابعد طبیعت، دیدگاه های بس شامخ و بلندی دارد و از محققین و مؤسسین بزرگ اصول فلسفه اسلامی است که چشم روزگار مردی به این وسعت ذهن و بینش بلند و درک عمیق و ژرف، کمتر دیده است.(۲۲). وی می گوید: تمام موجودات جهان از روی علم و شعور و درک و آگاهی به حمد و ثنا و تسبیح و تنزیه خداوند بزرگ اشتغال دارند و هر موجودی در هرپایه ای از وجود که هست و هر اندازه که از هستی سهمی دارد، به همان اندازه به خالق و آفریدگار خود علم و آگاهی دارد و او را از این طریق حمد و ثنا می گوید و از نقایص و عیوب تنزیه می کند. ملاصدرا(ره) می گوید: علم و ادراک در تمام مراحل و مراتب وجود از واجب الوجود گرفته تا جهان نبات و جماد، تحقق دارد و هر موجودی در هر رتبه ای از وجود باشد، سهم و حظی از صفات عمومی، مانند علم و شعور و حیات و... داشته و هیچ موجودی از آن خالی نیست؛ چیزی که هست گاهی بر اثر ضعیف بودن این صفات، وجود آنها برای ما مکشوف نیست. موجودات جهان، هرچه از ماده و آثار آن دوری گزینند و به صورت موجودی مجرد در آیند و یا در مسیر تجرد قرار گیرند این صفات در آنها قوی تر و واضح تر می شود و هر قدر از نظر وجود، به ماده گرایش پیدا کنند این صفات در آنها به همان اندازه تنزل و کاهش یافته تا آن جا که به نظر می رسند فاقد علم و ادراک هستند؛ ولی در حقیقت چنین نیست، بلکه اصل این صفات را به طور ضعیف واجد و دارا هستند هرچند برای ما انعکاس ندارد. وی این مطلب را از طریق برهان فلسفی و مکاشفات نفسانی ثابت می نماید. او گامی فراتر نهاده می گوید: گفته قرآن که شما از تسبیح و تحمید موجودات آگاهی ندارید مربوط به نوع مردم است؛ زیرا اکثریت مردم حقیقت تسبیح آنها را درک نمی کنند، ولی مانعی ندارد که برخی از بصیران و صاحبدلان، کسانی که روح و روان آنان با حقایق موجودات ارتباطی پیدا کرده است؛ با گوش دل، تسبیح و تنزیه آن را بشنوند و از تسبیح کاینات در برابر فرمان خدا آگاه باشند. قلبی که از وساوس و علایق مادی خالی گردد و مرکز فرود انوار حق و برکات معنوی باشد، از طریق مکاشفه وجدانی، همه این حقایق را دیده و درک می کند. مولوی با بینش خاصّ خود این حقیقت را دریافته و در این باره چنین می گوید:. گر ترا از غیب چشمی باز شد.

جمله ذرات جهان همراز شد.

نطق آب و نطق خاک و نطق گل.

هست محسوس حواس اهل دل.

فلسفی کو منکر (حنانه) است.

از حواس انبیا بیگانه است ۲۳).

جمله ذرات عالم در نهان.

با تو می گویند روزان و شبان.

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم.

با شما نامحرمان ما خامشیم.

چون شما سوی جمادی می روید.

محرم جان جمادات کی شوید.

فاش تسبیح جمادات آیدت.

وسوسه تأویل ها بر بایدت.

چون ندارد جان تو قندیل>ها.

بهر بینش کرده ای تأویل ها(۲۴).

اکنون که سخن به این جا انجامید، لازم است این حقیقت قرآنی را از تدبر در آیاتی که در مورد علم و شعور تمام موجودات وارد شده است به دست آوریم؛ زیرا اگر قرآن همه موجودات جهان را تسبیح گو و ثناخوان معرفی می کند، از طرف دیگر تمام ذرات جهان را، شاعر و آگاه و گوش و هوش قلمداد می نماید. هرگاه آیات این دو بخش را کنارهم قرار دهیم، قطعاً نظریه صدرالمتألهین به روشن ترین وجه ثابت خواهد شد. اکنون آیاتی که بر وجود شعور ودرک در سراسر جهان از اتم گرفته تا کهکشان گواهی می دهد ذکر می کنیم. وجود شعور در تمام موجودات جهان. این نظریه را می توان از دو راه ثابت کرد:. ۱. آیاتی که بر وجود شعور درتمام موجودات جهان اعم از جاندار و غیره گواهی می دهند؛. ۲. دلایل عقلی که وجود شعور را در تمام ذرات جهان ثابت می کند. اکنون راه نخست: قرآن به روشنی گواهی می دهد که مورچگان از شعور خاصی برخوردارند؛ زیرا هنگامی که سلیمان با سپاهیان خود از بیابانی عبور می کرد، مورچه ای به مورچگان بیابان، که بیم آن می رفت که همگی زیرپای سلیمان و سپاهیان او از بین بروند، ندا در داد و گفت:(...يَاأَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لاَيَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لاَيَشْعُرُونَ؛(۲۵). مورچگان، به لانه های خود پناه ببرید تا سلیمان و سپاهیان او شماها را نابود نکنند؛ آنها متوجه نیستند). ندای مورچه یک ندای حقیقی و واقعی بود و هرگز نمی توان آن را به معنای مجازی و زبان حال حمل کرد به گواه این که طبق نقل قرآن، سلیمان از شنیدن سخن او تبسمی بر لبان او نقش بست و از خداوند خواست که به او توفیق دهد که در برابر نعمت هایی که بر او و والدین او ارزانی داشته است سپاسگزار گردد. چنان که می فرماید:. (فَتَبَسَّمَ ضَاحِكاً مِن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ...؛(۲۶). سلیمان از شنیدن ندای مورچه تبسمی کرد (و در شگفت ماند) و از خدا خواست که به او توفیق شکرگزاری نعمتی دهد که بر او و والدین او ارزانی داشته است.). قرآن در باره پرنده ای به نام (هدهد) داستانی دارد که حاکی از شعور خاص اوست به طوری که موحد را از مشرک تشخیص می داد و سلیمان او را برای انجام مأموریت هایی گسیل می داشت. روزی او را غایب دید و گفت اگر برای غیبت خویش عذر موجهی نداشته باشد، او را عذاب خواهد داد و یا سرش را خواهد برید. چیزی نگذشت که هدهد آمد و گفت: بر چیزی واقف شدم که تو بر آن واقف نشدی و از دولت (سبا) خبر شگفت آوری آورده ام: زنی بر آنان فرمانروایی می کند و از هر نوع نعمت برخوردار است و برای او تخت بزرگی است. من دیدم آنان به جای پرستش خدا، آفتاب را می پرستند. شیطان کردارهای آنان را زیبا جلوه داده است و از راه حق بازداشته است و آنان را گمراه ساخته است. چرا آنان خدایی را که بر هر امر پنهانی وجود بخشیده است، سجده نمی کنند؛ در حالی که او از کردارهای پنهان و

آشکار آنان آگاه است؛ خدایی که جز او خدایی نیست، صاحب عرش بزرگ است. سلیمان گفت: بررسی می کنم ببینم که در این گزارش راستگو هستی یا نه. نامه مرا ببر و به آنان برسان و از آنان دوری بجو و مراقب باش و ببین آنان در برابر نامه من چه واکنشی نشان می دهند.(۲۷). پرنده ای که تا این حد، کارهای دقیق و مرموزی را درک می کند و گزارش می دهد و فرمان می برد، به طور مسلم از یک شعور بس خاصی آگاه است. قرآن یکی از مفاخر سلیمان را این می داند که او به زبان پرندگان آشنا بود، و می گوید:. (وَوَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ وَقالَ ياأَيُّهَا النّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ؛(۲۸). سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم، زبان پرندگان به ما تعلیم شده است). سلیمان سپاهی از انسان وجن و پرندگان تشکیل داده بود و همگی تحت فرمان او بودند. چنان که می فرماید:. (وَحُشِرَ لِسُلَيْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالإنْسِ وَالطَّيْرِ؛(۲۹). سپاهیان سلیمان، از سه گروه جن و انسان و پرندگان حاضر شدند). از مجموع این آیات استفاده می شود که پرندگان بالأخص و تمام جانداران به طور اعم از آگاهی خاصی برخوردارند و اگر انسان کاملی بر صفحه جهان حکومت کند می تواند با آنان سخن بگوید و از آنها در تحکیم نظام توحیدی و شکستن مظاهر بت پرستی استفاده کند. اشاعه آگاهی درجمادات. آیات قرآن به گونه ای در این موضوع سخن گفته است و برای جمادات، افعالی را نسبت داده است که توأم با درک و آگاهی است. سقوط برخی از سنگ ها را از نقطه ای، معلول خشیت و خداترسی آنها می داند چنان که می فرماید:. (...وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ؛(۳۰). برخی از صخره ها ازترس خدا از نقطه ای می افتد). در آیه ای یادآور می شود که، (امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم، آنان از تحمل بار امانت اباء ورزیدند و ترسیدند و انسان آن را به دوش گرفت...). (...إِنَّا عَرَضْنَا الأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَالْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَأَشْفَقْنَ مِنْها وَحَمَلَهَا الإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً).(۳۱). برخی از مفسران این آیه و امثال آن را بر معنای مجازی - که در اصطلاح به آن (زبان حال) می گویند - حمل کرده اند، در صورتی که چنین تفسیری، نوعی پیشداوری است و هرگز دلیلی ندارد که چنین حقیقتی را، که قرآن از آن گزارش می دهد، بر غیر ظاهر آن حمل کنیم و این که می گویند: علم تا کنون بر چنین شعور و آگاهی دست نیافته است دلیل بر نبودن آن در این موجودات نیست؛ زیرا تنها وظیفه علم، اثبات است و بس و هیچ گاه علم، حقّ نفی و سلب چیزی را که از وجود وعدم آن آگاه نیست، ندارد. (لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ وَتِلْكَ الأَمْثالُ ۳۲) نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ؛(۳۳). اگر این قرآن را بر کوهی نازل کرده بودیم، آن را از ترس خدا فروتن و شکافته شده می دیدی این توصیف را برای مردم می آوریم تا بیندیشند). ما اگر هر نوع پیشداوری را در باره آیات قرآن کنار بگذاریم، باید بگوییم کوه دارای چنین شایستگی است که اگر مورد خطاب خدا قرار گیرد، بر اثر آگاهی از عظمت خطاب، شکافته و پراکنده می گردد. از برخی از آیات به طور اشاره، وجود چنین آگاهیی استفاده می شود؛ آن جا که می فرماید:. (وَإِنْ كانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبالُ؛(۳۴). نزدیک است که از حیله آنان، کوه ها از جای خود کنده شوند). (تَكادُ السَّماواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبالُ هَدّاً؛(۳۵). نزدیک است که آسمان ها از هول آن فرو ریزد و زمین بشکافد و کوه ها درهم کوبیده شود). اگر به راستی در کوه ها شایستگی آگاهی از اوضاع خارج از خود نبود چنین توصیفی از آنها دور از بلاغت بود آن گاه ناچار خواهیم بود که برای آیه معنای مجازی از قبیل مبالغه و تمثیل فرض کنیم، هم چنان که برخی از مفسران در این مورد مرتکب چنین کاری شده اند. آیات مربوط به روز رستاخیز، پرده از روی چنین آگاهی بر می دارد؛ زیرا در چنین روزی دست ها و پاها و پوست ها بر جرایم انسان شهادت و گواهی خواهند داد و به فرمان خدا، بشر مجرم را از خصوصیات زندگی او وکارهایی که انجام داده است، مطلع خواهند نمود. اکنون آیات این قسمت:. (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ؛(۳۶). روزی فرا می رسد که زبان ها و دست ها و پاهای آنان بر ضرر آنان گواهی می دهد). (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَتُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ؛(۳۷). روزی فرا می رسد که بر زبان آنان مهر می زنیم و دست های آنان را به سخن گفتن وادار می کنیم و پاهای آنان برکردار بد آنان شهادت و گواهی می دهد). (وَقالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا قالُوا أَنْطَقَنَا اللّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ؛(۳۸). به پوست های خود می گویند چرا بر

ضرر ما گواهی دادید، می گویند: خدایی که همه را ناطق و گویا کرده است ما را به سخن گفتن واداشت). قرآن به روشنی گواهی می دهد که روز رستاخیز، زمین، اخبار خود را بازگو می کند و از طرف خدا به آن وحی می رسد چنان که می فرماید:. (یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها ُ بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحی لَها؛(۳۹). در آن روززمین اخبار خود را بازگو می کند؛ زیرا پروردگار او به او وحی کرده است). قرآن به روشنی از اطاعت و سرسپردگی آسمان و زمین گزارش می دهد و می فرماید:. (فَقالَ لَها وَلِلأَرْضِ ائتِیا طَوْعاً أَو کَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعِینَ؛(۴۰). به آسمان و زمین گفت: ازروی رغبت و یا کراهت تحت فرمان درآیند، گفتند: ما از روی اطاعت زیر فرمان درآمدیم). این آیات و نظایر آنها در نظر گروهی که بخواهند نزد قرآن شاگردی کنند و در فهم معانی قرآن هر نوع پیشداوری را کنار بگذارند، به روشنی از وجود درک و شعور در سراسر جهان، خبر و آگاهی می دهد، حالا حقیقت این شعور و آگاهی چگونه است و در چه پایه است، برای ما روشن نیست. در ادعیه اسلامی، به این مطلب اشاره هایی هست که از باب نمونه، دو مورد را نقل می کنیم:. (تسبح لک الدواب فی مراعیها والسباع فی فلواتها والطیر فی وکورها، و تسبح لک البحار بأمواجها والحیتان فی میاهها؛. چهارپایان در چرا گاه ها، درندگان در بیابان ها، پرندگان در آشیانه ها تو را تسبیح می گویند. دریا با امواج متلاطم خود، ماهیان در میان آنها، تو را تنزیه می نمایند). در صحیفه سجادیه (دعای ۴۳) چنین می خوانیم که، امام سجاد(ع)موقع رؤیت هلال، آن را با جمله های زیر مخاطب می ساخت:. (أیّها الخلق المطیع الدائب السریع المتردد فی منازل التقدیر؛. ای آفریده فرمان بردار تندرو، که پیوسته در منازلی که برای تو اندازه گیری شده است تردد می کنی). با وجود این آیات و روایات، که شعور و ادراک را در سراسر موجودات جهان حاکم می داند باید در تفسیر تسبیح موجودات، نظریه مرحوم صدرالمتألهین را برگزید و گفت: این تسبیح، تسبیح واقعی و حقیقی است و موجودات جهان به زبان ویژه خود، خدا را تسبیح می گویند، نه با زبان حال، به گونه ای که در نظریه های پیشین وجود داشت. دلیل عقلی بر این نظر. این نظر را می توان با دلیل عقلی و اصول حکمت متعالیه ۴۱) نیز ثابت نمود و خلاصه آن این است: وجود و هستی در هر مقام و مرتبه ای با علم و شعور و درک و آگاهی ملازم و توأم است و هر چیزی که سهمی از وجود و هستی دارد به همان اندازه از علم و شعور سهمی خواهد داشت و دلایل فلسفی این نظر را کاملاً تأیید می کند و پایه برهان فلسفی آن را دوچیز تشکیل می دهد:. ۱. در جهان هستی آن چه اصیل و سرچشمه آثار و کمالات است (وجود) است و هر نوع فیض معنوی و مادی از آن اوست. اگر در جهان، علم و ادراکی، قدرت و نیرویی، زندگی و حیاتی هست همگی در پرتو وجود و هستی اشیاست و اگر وجود از میان برود همه این جنب و جوش ها، تلاش ها و حرکت ها به خاموشی می گراید. ۲. برای وجود در تمام مراحل هستی از واجب و ممکن از مجرد و مادی، از عرض و جوهر، یک حقیقت بیش نیست و حقیقت وجود اگرچه برای ما روشن نیست؛ ولی ما به آن حقیقت با یک رشته مفاهیم ذهنی اشاره می کنیم و می گوییم وجود چیزی است که عدم و نیستی را طرد می کند و به هرچیزی حقیقت و عینیت می بخشد. بنابراین هر کجا از وجود سراغی داشته باشیم این دو صفت (طرد عدم؛ تشکیل دهنده حقیقت خارجی عینی) را در آن جا می یابیم. از این جهت می گوییم وجود در تمام مراحل یک حقیقت بیش ندارد و آن این که در تمام مراحل دو اثر یاد شده را - که حقیقت آنها نیز یکی است - دارا می باشد. روی این بیان، که وجود را منبع تمام کمالات بدانیم و برای آن یک حقیقت بیش قائل نشویم باید چنین نتیجه بگیریم: هرگاه وجود درمرتبه ای از مراتب هستی مانند موجودات جاندار، دارای اثری (علم و ادراک) گردید، حتماً باید این اثر در تمام مراحل وجود نسبت به سهمی که از وجود دارد، محقق باشد. که در غیر این صورت، یا باید وجود، سرچشمه کمالات نباشد، یا این که برای وجود حقایق متباین تصور کنیم و حقیقت آن را در مرتبه جاندار، با آن چه در مراتب گیاه و معدن است، مغایر و مباین بدانیم؛ زیرا معنا ندارد که یک حقیقت در مرتبه ای دارای اثری باشد و در مرتبه دیگر فاقد آن باشد؛ به عبارت دیگر، هرگاه وجود دارای حقایق مختلف و متباین بود، جا داشت که در نقطه ای واجد اثری باشد و در نقطه دیگرنشانه ای از آن نباشد، ولی هرگاه برای آن یک حقیقت بیش نباشد و تفاوت مصادیق آن روی شدت و ضعف مراتب باشد در این صورت معنا ندارد که یک حقیقت در مرحله ای دارای اثری باشد و در مرتبه

دیگر دارا نباشد. این خلاصه برهان فلسفی است که مرحوم صدرالمتألهین در اسفار(۴۲) در موارد مختلفی در مورد آن بحث و گفتگو نموده و معتقد است ظواهر آیات قرآن این حقیقت را تأیید می کند، آن جا که می فرماید:. (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِي يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰكِنْ لاتَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ؛(۴۳). همه موجودات با ستایش خود خدا را تنزیه می کنند، ولی شما از نحوه تسبیح آنها آگاه نیستید). مرحوم صدرالمتألهین این حقیقت فلسفی و قرآنی را از طریق شهود و مکاشفه نیز درک کرده و در رساله سیر و سلوک خود اشعاری در این مضمون دارد:. بَرِ عارف همه ذرات عالم.

ملک وارند در تسبیح هر دم.

کف خالی که در روی زمین است.

بَرِ عارف کتاب مُشتَبین است.

به هر جا، دانه ای در باغ و راغی است.

درون مغز او روشن چراغی است.

به فعل آید ز قوه هر نهانی.

زهرخاکی یکی عقلی و جامی.

بود نامحرمان را چشم دل کور.

و گر نه هیچ ذره نیست بی نور.

بخوان تو آیه نور السماوات.

که چون خورشید یابی جمله ذرات.

که تا دانی که در هر ذره ای خاک.

یکی نوری است تابان گشت زان پاک. گسترش شعور و دانش های امروز. خوش بختانه دانش های امروز بر اثر زحمات پژوهشگران، وجود علم و ادراک را در جهان نبات ثابت نموده است تا آن جا که دانشمندان روسی معتقدند که گیاهان اعصاب دارند و فریاد هم می کشند. لابراتوار علایم کشاورزی مسکو فریاد و گریه های ریشه گیاهی را که در آب گرم قرار گرفته بود ضبط کرد. خبرگزاری های جهان از رادیو مسکو نقل می کنند که، گیاهان اعصاب دارند و فریاد می کشند. رادیو مسکو گوشه ای از نتایج تحقیقات دانشمندان روسی را در نباتات و گیاهان فاش ساخت و گفت: دانشمندان به این نتیجه رسیده اند که گیاهان نیز دارای دستگاهی شبیه شبکه اعصاب حیواناتند. این نتیجه آزمایش یک دانشمند است که به ساقه کدو و به دستگاه های الیافی آن فرستنده هایی نصب کرد و سپس مطالعات را با تعقیب ریشه و گیاه دنبال کرد و با انجام بریدگی در ریشه گیاه، با عکس العمل گیاه مواجه شد. هم زمان با این آزمایش، آزمایش مشابهی در آزمایشگاه فیزیولوژی نباتات فرهنگستان علوم کشاورزی، نتیجه مشابهی به بار آورد. در این آزمایش ریشه گیاهی را در آب گرم قرار دادند و متوجه شدند که صدای فریادگیاه بلند شد. البته فریاد گیاه آن چنان نبود که به گوش برسد، ولی گریه ها و فریادهای نامریی این گیاه را دستگاه های دقیق الکترونیکی روی نوار پهنی ضبط کردند.(۴۴) . پی‌نوشتها: --

---------- ۱. رعد (۱۳) آیه ۱۵ . سخن از سجود موجودات عاقل و مدرک دراین آیه، در آیه های دیگری نیز وارد شده است، مانند آیه ۴۹ از سوره نحل به عنوان سجده ملائکه و آیه ۱۸ از سوره حج.... ۲. مقصود از سجده در این آیه که از سجده تمام موجودات عاقل سخن می گوید، سجده اختیاری نیست؛ زیرا شکی نیست که بسیاری از موجودات عاقل، مانند انسان های کافر، تارک سجده اختیاری می باشند و از عبادت خدا سرباز می زنند و با توجه به این مطلب باید گفت مقصود سجده تکوینی است و این که تمام اینها از قوانین خلقت و سنن آفرینش پیروی می کنند و در برابر آنها مطیع و فرمان بر می باشند. دراین جا ممکن است

سؤالی مطرح شود و آن این است که، اگر مقصود، سجده تکوینی است و این که بندگان در برابر فرمان خلقت (کن) خاضع و مطیعند در این صورت تقسیم این نوع از سجده، به سجده (طَوْعی) و سجده (کَرْهی) چه معنایی می تواند داشته باشد. البته این سؤالی است که در اثنای بحث به آن پاسخ خواهیم گفت و یادآور خواهیم شد که پذیرش فرمان خلقت، گاهی با مزاج و طبیعت موجود مادی مطابق است و گاهی بر خلاف آن است؛ مثلاً شکوفایی و تکامل درخت مطابق طبیعت و خشکیدن و نابودی آن به وسیله سرما برخلاف طبیعت آن است از این جهت پذیرش فرمان نخست را سجده (طوعی) و دومی را سجده (کرهی) می گویند. ۳. نحل (۱۶) آیه ۴۹. ۴. الرحمن (۵۵) آیه ۶. ۵. نحل (۱۶) آیه ۴۸. ۶. حج (۲۲) آیه ۱۸. ۷. قرآن به این عضو در این آیه اشاره می کند: (... إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّداً؛ افراد دانشمند از پیشینیان هر موقع (آیات خدا) بر آنها خوانده شود به روی زمین می افتند در حالی که چانه های خود را بر زمین می گذارند) - اسراء (۱۷) آیه ۱۰۷. ۸. رعد (۱۳) آیه ۱۵. ۹. فصلت (۴۱) آیه ۱۱. ۱۰. ر. ك: آیات مربوط به تسخیر آسمان ها و زمین برای انسان. ۱۱. حدید (۵۷) آیه ۱. ۱۲. شوری (۴۲) آیه ۵. ۱۳. ر. ك: آیه های ۲۰۶ سوره اعراف، ۱۳ رعد، ۲۰ انبیاء، ۷ غافر، ۳۸ فصلت و ۵ زمر. ۱۴. نور (۲۴) آیه ۴۱. ۱۵. ص (۳۸) آیه ۱۸. ۱۶. رعد (۱۳) آیه ۱۳. ۱۷. این پاسخ بر فرض صحت در برخی از آیات می تواند صحیح باشد، مانند آیاتی که در آن جا لفظ (ما) وارد شده است، ولی در آیاتی که صریحاً، از تسبیح مرغ و کوه و رعد سخن می گویند صحیح نیست. ۱۸. فصلت (۴۱) آیه ۱۱. ۱۹. مجموع این آیات در بخش سجود مطرح گردید و مورد بررسی قرار گرفت. ۲۰. اسراء (۱۷) آیه ۴۴. ۲۱. (ص)(۳۸) آیه ۱۸. مگر این که صبح و عصر کنایه از مجموع شبانه روز باشد. در این صورت وقت تسبیح آنها مطلق و نامحدود خواهد بود. ۲۲. این مرد بزرگ در سال ۹۷۹ ق. در شهر شیراز دیده به جهان گشوده و در سال ۱۰۵۰ ق. در راه زیارت خانه خدا در بصره بدرود زندگی گفته است. مرحوم سید حسین بروجردی در کتاب تحفة المقال در باره ایشان می گوید:. ثم ابن إبراهيم صدر الأجل

فی سفر الحج (مريضاً) ارتحل.

قدوةأهل العلم و الصفاء

يروی عن الدامادو البهائی.

و کلمهٔ (مریضاً) - که به حساب ابجد ۱۰۵۰ می باشد - تاریخ وفات اوست. ۲۳. مثنوی، ج ۱، ص۸۶ خط میرخانی. ۲۴. همان، ج۳، ص۲۲۷. ۲۵. نمل (۲۷) آیه ۱۸. ۲۶. نمل (۲۷) آیه ۱۹. ۲۷. نمل (۲۷) آیات ۲۰ - ۲۸. ۲۸. نمل (۲۸) آیه ۱۶. ۲۹. نمل (۲۸) آیه ۱۷. ۳۰. بقره (۲) آیه ۷۴. ۳۱. احزاب (۳۳) آیه ۷۲. ۳۲. لفظ (امثال) در این آیه و آیات مشابه آن، مانند (أُنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الأَمْثالَ) (اسراء (۱۷) آیه ۴۸) به معنای توصیف و بیان است و هرگز مقصود، مَثَل مصطلح نیست. ۳۳. حشر (۵۹) آیه ۲۱. ۳۴. ابراهیم (۱۴) آیه ۴۶. ۳۵. مریم (۱۹) آیه ۹۰. ۳۶. نور (۲۴) آیه ۲۴. ۳۷. یس (۳۶) آیه ۶۵. ۳۸. فصلت (۴۱) آیه ۲۱. ۳۹. زلزال (۹۹) آیه ۴ و۵. ۴۰. فصلت (۴۱) آیه ۱۱. ۴۱. حکمت متعالیه همان فلسفه صدر المتألهین است که برای خود در فلسفه اسلامی، مکتب ویژه ای دارد. ۴۲. ج ۱، ص۱۱۸ وج۶، ص۱۳۹ - ۱۴۰. ۴۳. اسراء (۱۷) آیه ۴۴. ۴۴. اطلاعات، ۱۶ بهمن ۱۳۵۲.

حکومت جهان هستی در دست اوست

حکومت جهان هستی در دست اوست. ۲. (لَهُ مُلْكُ السَّمواتِ وَالأَرْضِ يُحْيي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِير؛ حکومت آسمان ها و زمین از آن اوست (خداوندی که) زنده می کند و می میراند و بر همه اشیا قادر و تواناست). روزگاری بشر بر اثر کوتاهی فکر، هرحادثه ای را به خدایی نسبت می داد و به شماره انواع حوادث، خدایانی معتقد بود، مسأله (ارباب انواع) در فلسفه یونان باستان مدت ها مطرح بود و طرفداران جدی داشت. عقیده به ارباب انواع، تصعید یافته این کوته نظری بوده است. فلسفه ایران باستان فاعل و مصدر خیرات و کارهای نیک را (یزدان) و مبدأ کارهای بد و به اصطلاح شرور و آفات را (اهریمن) می داند و این عقیده هم

قسمی از شرک و دوگانه پرستی است. عرب جاهلیت، ستارگان و اوضاع فلکی را در حوادث زمینی مؤثر دانسته، تصور می کرد هر یک از پدیده های طبیعی، در دست یکی از ستارگان است. اساس عقاید این دسته های گوناگون را، یک مطلب تشکیل می داد و آن این که تصور می کردند ذات واحد یگانه (آفریدگار جهان) به تنهایی نمی تواند جهان هستی را اداره کند از این نظر، هر قسمتی از این جهان و هر حادثه ای از حوادث گیتی را، به دست موجود مخصوصی سپرده و خود را از اداره وسیع جهان راحت ساخته است. روی این عقاید و امثال آن، که در کتاب های عقاید و مذاهب به تفصیل بیان شده است، اراده واحدی بر آسمان ها و زمین حکومت نمی کند و حکومت جهان طبیعی در دست یک شخص نیست، بلکه هر نوع حادثه ای در این جهان پهناور، به دست موجود و مقامی داده شده است. هنوز مسأله شرک و دوگانه پرستی، در همه نقاط جهان - حتی در کشورهای توسعه یافته مانند هند و ژاپن، تا چه رسد به عقب مانده - به وضع رسوا و مسخره آمیزی باقی است و هر فرد عاقل و خردمندی از شنیدن این گونه خرافات، غرق حیرت و تعجب می شود. هنوز دختران ژاپن که در آستانه ازدواج و خواهان شوهران دل خواه خود هستند در بتکده ها به دور بتی که به شکل مخصوصی ساخته شده است، گرد آمده با گریه و زاری تمنای ازدواج با جوان مورد میل و رغبت خود را می کنند. اکثر ملت بت پرست ژاپن برای هر حادثه و هر نیازمندی اجتماعی و انفرادی، به خدایی معتقد شده و هرکس سراغ خدایی می رود که بر طرف کردن نیازمندی وی در دست اوست. در چنین عصری این گونه خرافات بر مغزها حکومت می کند، ولی پیامبر دانا و روشن، با استمداد از وحی بر تمام گونه های شرک قلم بطلان کشید، حکومت مطلق بی چون و چرای آسمان ها و زمین را، مخصوص ذات پروردگار دانست و او را بر همه چیز (اداره کردن تمام امور هستی، دادن حیات و زندگی،باز گرفتن مرگ و حیات) قادر و توانا معرفی کرده و چنین می فرماید:. حکومت آسمان ها و زمین در دست اوست. اوست که زنده می کند و زندگی را باز می گیرد و او - علی رغم این گونه افراد کوته نظر، که ذات او را برای اداره جهان هستی کافی نمی دانند - بر همه چیز قادر و تواناست. این مسأله از نظر قرآن به قدری حساس و جالب است که در بیش از بیست مورد این مطلب با مختصر تفاوت و در مواردی عین لفظ آیه مورد بحث، تکرار شده است؛ مثلاً در جایی فرموده:. (لِلّهِ مُلْکُ السَّموٰاتِ وَالأَرْضِ یَخْلُقُ مَایَشَاءُ؛(۱). حکومت آسمان ها و زمین در دست خداست و هرچه بخواهد خلق می کند). و نیز می فرماید:. (وَتَبَارَکَ الَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّمَواتِ وَالأَرْضِ وَمَابَیْنَهُمَا؛(۲). بزرگ آن خدایی است که حکومت آسمان ها و زمین و آن چه در میان این دو قرار گرفته است به دست اوست). خدا و تأثیر علل مادی. اعتقاد به این که تمام حوادث از او سرچشمه می گیرد و او حکومت مطلقه جهان هستی را در دست دارد و فاعل مطلق و علت واقعی برای هرپدیده ای اوست، مانع از آن نیست که ما در جهان آفرینش به علت و معلول طبیعی معتقد شویم و هر حادثه طبیعی را به دنبال یک علت مادی بدانیم. عالمان الهی به پیروی از تعالیم عالی اسلام و قرآن و سایر ادیان آسمانی، در عین این که اعتقاد دارند فاعل حقیقی و حاکم واقعی در جهان خداست، ولی سازمان هستی جهان ماده را بر اساس دستگاه علت و معلول طبیعی استوار می دانند. قرآن در موارد مختلفی به علل و معالیل طبیعی تصریح کرده؛ مثلاً پیدایش پدیده هایی، مانند جانداران و نزول برف و باران و پرورش گیاهان و... را معلول یک سلسله علل مادی دانسته است ۳) و از سوی دیگر، جمله جهان هستی را از آن خدا معرفی کرده است. این همان حقیقتی است که اساس فلسفه الهی را تشکیل می دهد: الهی همان طور که ایمان دارد این جهان، جهان اسباب و مسببات است، و یک جهان پیوسته و به هم متصل و مملو از علت ها و معلول های مادی است، هم چنین ایمان دارد سازنده این نظام، پدید آرنده این کیان، حافظ و نگهبان دستگاه آفرینش، به وجود آورنده علت و سبب، معطی و دهنده قدرت و توانایی در تمام لحظه ها به آنها، همان آفریدگار جهان است که حکومت مطلق خلقت دردست اوست. یک فرد موحد و خداشناس در عین این که به تمام قوانین علمی، که در گیاه شناسی و حیوان شناسی و فیزیک و شیمی و کلیه علوم به رسمیت شناخته شده، اعتقاد راسخ دارد، می گوید:. این جهان ماده با این قوانین و خصوصیات، با این اسباب و علل، که در عرض هم قرار گرفته اند، زیر نظر آفریدگار توانایی کار می کند، که تنظیم کننده این جهان و معطی و پدید آرنده این

اسباب و مسببات است؛ جهان هستی از اراده او تخلف نمی کند و تمام مظاهر هستی و تمام علت ها و معلول های طبیعی، طبق خواست و اراده او مشغول کارند. او هرچه اراده کند با آفریدن علت مادی آن، صورت عمل به خود می پذیرد و قوام و دوام آنها در گرو سرازیر شدن فیض وجود در هرلحظه از جانب خداوند است. تحریف حقایق. با این اعترافات و تصریحات، مایه خجلت و رسوایی است که برخی از مادی ها روی غرض ورزی به خداپرستان نسبت می دهند: (افراد خداپرست، چون معتقد به خدا هستند دیگر به قوانین و سنن طبیعی و روابطی که در جهان ماده است، ایمان ندارند و همه حوادث را به طور مستقیم به خدا نسبت داده، تأثیر اسباب و علل مادی را نادیده می گیرند).(۴). این افترا و دروغ بسیار روشنی است که قرآن و فلسفه الهی آن را به شدت انکار می کنند: فلسفه الهی به هر دو علت و سبب که یکی در طول دیگری است، عقیده راسخ دارد. توضیحاتی در مورد دو مکتب خداپرستی و مادیگری. پاسخ تهمتی که مادی ها به خداپرستان زده اند، در صورتی روشن می گردد، که نقطه اتفاق و اختلاف این دو مکتب را درست بررسی کنیم. نقاط وحدت مادی و الهی. فلسفه الهی و مادی هر دو قانون علیت و معلولیت را، کاملاً محترم شمرده و هیچ حادثه و پدیده ای را بدون علت نمی دانند، همگی معترفند که تمام پدیده های جهان اثر یک سلسله عللی است که در دل خود جهان ماده نهفته است؛ مثلاً همگی اعتراف دارند که تب (مالت) معلول ورود میکروب آن به خون است و هرگز ربطی به جن و پری و فرشته و خدا ندارد و برف و باران نتیجه برخاست توده های بخار دریاها و اقیانوس هاست که به صورت ابرهای متراکم درآمده و به علل خاص جوی، به شکل دانه های برف و قطره های باران نازل می گردد. مادی و الهی اعتراف می کنند که شبانه روز، در سایه گردش وضعی زمین به دور خود تحقق می پذیرد و فصول چهارگانه در پرتو مایل بودن محور زمین و گردش انتقالی آن به دور خورشید به وجود می آید. پایه گذاران هر دو مکتب معتقدند که زمین و سیارات دیگر، در اثرنیروی جاذبه و قوه گریز از مرکز، در فضاشناورند و اگر این دو نیرو نباشد منظومه شمسی متلاشی می شود. پیروان هر دو مکتب می گویند واحد حیات (سلول) درانسان و حیوان، ترکیبی است از دو جزء (تخمک و کرمک) که از نر و ماده جدا می شوند و سلول زنده در پرتو علل و عواملی به رشد و نمو و تقسیم خود ادامه می دهد. نباتات و گیاهان جهان در سایه یک سلسله علل و عوامل داخلی و خارجی رشد و نمو می کنند، آب و مواد غذایی را از زمین گرفته واکسیژن را از هوا دریافت می کنند. هیچ دانشمندی - اعم از الهی و مادی - انکار نمی کند که بارور شدن یک درخت، بر اثر تلقیح صورت می گیرد و خود تلقیح و آمیزش تخم های نرو ماده نیز، به دنبال عواملی است که در همین جهان ماده وجود دارد. وزش باد و پیدایش طوفان و زمین لرزه های شدید و ضعیف، پیدایش معادن نفت و فلزات، پدید آمدن امواج در سطح آب ها، گرمی و سردی هوا، خلاصه تمام روی دادهای طبیعی از کوچک ترین جزء جهان (اتم) گرفته تا بزرگ ترین و وسیع ترین جزء آن (کهکشان)، همه و همه معلول عوامل مادی و مقهور علل طبیعی هستند که در این جهان وجود دارند. بزرگ ترین افترا به خداپرستان این است که کسی از روی جهل و نادانی و یا غرض ورزی و فریب دادن بگوید، خداپرستان آن چه را در این جهان از حوادث رخ می دهد، فعل مستقیم خدا دانسته و هرگز برای آن علت طبیعی معتقد نیستند؛ در صورتی که این، نسبت بی اساس و ناجوانمردانه ای به یک مکتب اصیل جهانی است که پیروان آن در شرق و غرب، پی افکنان علوم طبیعی بودند و هستند. شما کتاب های دانشمندان یونان باستان و نگارش های فلاسفه الهی اسلام را مورد بررسی قرار دهید، آنان غالباً فلسفه الهی را با علوم طبیعی در یک جا تدوین می کردند و معمولاً بخشی از آن را به فلسفه الهی و بخشی دیگر را به بیان اسرار طبیعی اختصاص می دادند. کتاب های فلسفی و طبیعی فارابی و شیخ الرئیس ۵) و خواجه نصیرالدین طوسی و سایر دانشمندان اسلامی هنوز در حوزه های علمی تدریس می شود و همگی بخش های الهی و طبیعی دارند و بیشتر اینها در بسیاری از مباحث از نوشته های یونان باستان خصوصاً ارسطو و افلاطون استفاده نموده اند و کتاب های آنها نیز دارای دو بخش بوده: بخشی در علم طبیعی، که شامل بسیاری از علوم و رشته ها بوده و بخش بعد، راجع به بحث های ماوراء الطبیعه از قبیل خدا و صفات صانع، و نفوس بوده است و برای تقویت فکری شاگردان در مرحله نخست، علوم طبیعی و ریاضی را تدریس می

کردنـد و پس از ورزیدگی به مباحث الهی می پرداختند. نقطه تمایز. مادی می گوید پس از تجزیه اجسام و ذرات و اجزای مختلف موجودات گیتی، به این نتیجه می رسیم که جهان کنونی معلول انفجار بزرگی است که به این صورت درآمده است و جهان پس از انفجار، به صورت ذرات بی شـمار متحرك و سـرگردان در فضای بیکران بوده، سپس پس از یک سلسله حرکات و فعل و انفعالات جهـان به صورت کنونی، که از آن جمله منظومه شمسـی ماست، در آمـده است. الهی می گویـد درست است که ریشه موجودات، ذرات بی شـمار جهان ماده است ولی حرکات نامنظم و هرگونه انفجارات خود سـر، بدون مداخله نیروی عظیمی که عقل و شعوری زائـد الوصف داشته باشد، نمی تواند جهان منظم و مرتبی را، که از درو دیوار آن نظم و ترتیب و مداخله عقلی نامتناهی هویداست، به وجود آورد. این نظریه، که جهـان کنونی و نظم شـگفت انگیز و حیرت آور معلول انفجـار مـاده اولی است، به سـان این است که بگوییم معدن فلزی خود به خود انفجار یافت، و بر اثر چنین انفجار، ماشـین و حروف منظم و مرتب به وجود آمد، بلکه بالاتر نه تنها ماشـین و حروف فلزی پیـدا شد، حتی بر اثر این انفجار، حروف فوق به صورت مرتب و منظم چیده گردید و یک کتاب صد جلدی و یا شاهنامه فردوسـی و لغت نامه دهخـدا، بـدون این که کارگری حروف آن را بچینـد و ماشـین چی، ماشـین آن را به کار اندازد، خود به خود چاپ شـد. انفجار یک معـدن، قطعات فلز را به اطراف پراکنـده می سازد اما تشـکیلات منظم به او نمی دهد. مادی می گوید کره زمین و سایر سیارات دیگر که بر محور خورشـید می گردند همگی روزی به صورت واحد متصـلی بودند و این مرکز با تمام پیوندهای خود به صورت کره آتشین در حال اشـتعال بوده، سپس سیارات به شکل قطعاتی از مرکز جدا و با مرور زمان گاز و شعله آنهـا روبه کـاهش گـذارده و هرکـدام به صورت سـیاره ای در آمـده و حتی برخی اقماری نیز پیـدا کرده انـد. الهی می گوید مطالب فوق، که فشـرده فرضـیه لاپلاس است مورد پذیرش ماست و هیچ بعید نیست که چنین باشد، ولی تا دست مقتدری که دانش و بینش و علم و شـعور قـدرت و توانایی او در سـطح بالاتری است، در میان نباشد و با تدبیر و قدرت مخصوص خود سیاره ها را از هم جدا نسازد و آنها را در کش و قوس دو نیروی جذب و دفع قرار ندهد و دو نیروی مزبور را آن چنان تنظیم نکند که سیاره را از جذب مرکز و یا سـقوط در یک دره لایتناهی حفظ نماید، هرگز ممکن نیست بر اثرتصادف کور و کر، چنین نظام شـگفت انگیزی در جهان آفرینش رخ دهد. منطق کسانی که می گویند این نظم در منظومه شمسـی معلول تصادف و جدایی خود سرِ قطعات مرکز منظومه شمسـی است و تصـادف، خهق این نظـام با حشـمت و عظمت است، به سان این است که بگوییم پالایشـگاه عریض و طویل آبادان و یا کارخانه ذوب آهن اصـفهان، معلول زمین لرزه ای است که در قسمت هایی از زمین به وجود آمده باشد که دارای منابع فلزی بودند و با تکان و زمین لرزه های پیاپی و بی شـمار، قطعات آهن و میله و ستون ها و مخازن نفت و تمام ابزار و آلات و پیچ و مهره و انواع ماشـین ها و آزمایشگاه ها خود به خود از ماده خام معدن پدید آمدند و کارخانه های عظیمی را تشکیل دادند اگر این فرضـیه باور کردنی است، اولی نیز مورد قبول است!. مادی می گوید این تنوع و اختلاف که در جهان گیاه و حیوان است امر جدید و نو ظهوری است و گرنه ریشه تمام جانـداران به یک حیوان،و گیاهان به یک گیاه بازگشت می کند، آن گاه بر اثرتغییرات جزئی به صورت نوع دیگری در آمده و آن نوع نیز تغییر خصوصـیت داده و بر اثر عوامل خاصی اشتقاقات پی در پی پدید آمده، انواع بی شمار و بی حـد در گیاهان و جانـداران صورت پـذیرفته است وگرنه روز نخست بیشتر از یک نوع جاندار و یک نوع گیاه در جهان نبود. الهی می گوید آن چه در بالا در باره اشـتقاق و تکامل انواع بیان نمودید فرضیه ای علمی و صد در صد مسأله ای طبیعی است که از طرف دانشـمندان طبیعی طرح شده است و شواهد و دلایلی برای آن آورده اند و الهی و مادی در برابر این فرضـیه و هم چنین فرضـیه پیش (فرضـیه لاپلاس) یک سانند و هیچ کدام حق ندارند. آنها را از آن خود بدانند، و دیگری را از گرایش به آنها بی بهره سازند تا چه رسد به این که پایه گذاران این دو فرضیه، از پیروان مکتب الهی بودند. از این نظر، دیگر صحیح نیست شما این فرضیه هـا را از خودمـا بگیریـد و چنـان وانمود کنیـد که ما با فرضـیه ها و یا حقایق علمی مخالفیم. ولی چیزی که هست در صورت ثبوت، باید این قسم اشـتقاق و تنوع، این تبدیل و تکامل، زیر نظر یک آفریدگار و تدبیر عظیم او صورت پذیرد؛ زیرا اشـتقاق و تبدل انواع

در طول قرون مبیّن نظم و ترتیب خاصی است که در مشتق و مشتق منه بوده و این انواع با یک زنجیر علّی و معلولی به هم پیوسته اند و این پیوستگی آن چنان منظم و نتیجه بخش بوده که موجود پست و کم لیاقت را به موجود کامل تر مبدل ساخته و هر موجود مقدم، وجود متأخر را ایجاب نموده است و در این صورت، به قول مرحوم فروغی، فرضیه تبدل و تکامل انواع (فرضیه داروین) نه تنها با اصول خداپرستی مخالف نیست بلکه ثابت می کند که جریان امور جهان، روی نظام مقرر و مضبوط است و این بهترین دلیل است که نظام هستی هرج و مرج نیست و به قول معروف، دنیا صاحبی دارد.(۶). سخن کوتاه این که مادی و الهی از نظر جهان بینی و اصول فلسفی در برابر همه فرضیه های علمی یک سان و برابرند و هیچ کدام حق ندارند خود را به این فرضیه های علمی بچسباند و ثبوت و قطعی گردیدن هر یک از این فرضیه، نه تنها با اصول خداپرستی مخالف نخواهد بود، بلکه از آن جا که حاکی از نظم در پهنه آفرینش است، گواه بر عقل و شعور بزرگی در تحولات جهان نیز خواهد بود. پی‌نوشتها: --- ۱. شوری (۴۲) آیه ۴۹. ۲. زخرف (۴۳) آیه ۸۵. ۳. آن جا که می فرماید: (وَهُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتّی إِذا أَقَلَّتْ سَحاباً ثِقالاً سُقْناهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَنْزَلْنا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنا بِهِ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ؛ اوست که بادها را پیشاپیش رحمت خود می فرستد، هنگامی که باد بار سنگینی را متحمل گردید آن را به سرزمین های مرده روانه می سازیم و به وسیله آن باران می فرستیم و انواع میوه ها را پرورش می دهیم) - اعراف (۷) آیه ۵۷. (وَأَرْسَلْنا الرِّیاحَ لَوَاقِحَ؛ بادها را تلقیح کننده آفریدیم) - حجر (۱۵) آیه ۲۲. ۴. ر. ک:ژرژپولیستر، اصول مقدماتی فلسفه و کتاب عرفان؛ تقی ارانی، عرفان و اصول مادی. ۵. مانند کتاب های شفا و نجات و اشارات که همگی دارای بخش های مختلفی از علوم طبیعی و الهی هستند. ۶. سیر حکمت در اروپا، ج۳، ص ۱۰۰.

قرآن، خدا را چنین معرفی می کند

قرآن، خدا را چنین معرفی می کند. ۳. (هُوَ الأَوَّلُ وَالآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْباطِنُ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیم؛ اوست ازلی و ابدی، (دلایل وجود او) ظاهر وروشن، (کنه حقیقت او) پنهان، او به تمام چیزها داناست). جهان پهناور با مناظر مختلف، دربرابر دیدگان کنجکاو ما جلوه گری می کند. هرروز میلیون ها پدیده طبیعی در این جهان لباس هستی به خود پوشیده و پس از زمانی، به دست نیستی سپرده می شوند:. در فصل بهار، فصلی که جهان طبیعت تجدید حیات می کند، میلیاردها گیاه لباس سبز بر تن کرده با مناظر گوناگون زینت بخش صفحه هستی می گردند. اشعه حیات بخش خورشید، جوشش چشمه ها و فرود آمدن باران و ده ها عامل دیگر، باعث پیدایش حیات در گیاه و نبات می شوند. وقتی به جهان جانوران و جانداران می نگریم در می یابیم. درطول سالیان دراز، دسته های مختلفی از جانداران در این کره خاک پیدا شده قسمتی از آنها ازبین رفته و دسته ای از آنها به جا مانده اند. کره خاک ما، پس از تحولات زیادی، از یک توده آتش به صورت سیاره ای قابل زیست در آمده است. بشر در این چشم انداز وسیع خود، برای هر پدیده طبیعی علّتی طبیعی فرض کرده و برای آن علت طبیعی، علت طبیعی دیگری و همین طور. او در این راه به قدری موفقیت به دست آورده که می تواند حوادث و پدیده های عصر کنونی را به حوادث و پدیده های دوران های بسیار دور گذشته ارتباط دهد و همه گونه تحولات موجودات زمینی و آسمانی را در هر دوره ای با یک سلسله علل و امور طبیعی پیش از آن حادثه مدلل سازد. ولی این پیشروی او را قانع نمی سازد و در نقطه ای به بن بست می رسد و آن این که با خود می گوید همه این نظام هستی، این مجموعه ای که از میلیاردها علل و معلول ها تشکیل یافته، چگونه به وجود آمده است، و اینها در طول این ادوار و قرون که از خود هستی نداشته و ذاتاً محتاج و نیازمندبوده اند. او با خود چنین می گوید ترقیات روزافزون علوم طبیعی جز این اثبات نکرده که این جهان توده ای از پدیده های مادی است که به طور علت و معلول به دنبال هم آمده اند، ولی در نهایت این مجموعه از کجا لباس هستی به خود گرفته و دارای نظم حیرت انگیزی گردیده، و درزیر چه قدرتی به این صورت درآمده است. خرد در برابر این سؤال

ها گامی پیش نهاده با کمال شهامت و با جزم و یقین می گوید این نظام،به قدرتی ازلی مرتبط و پیوسته است، که او علت است، معلول نیست، غنی و بی نیاز است فقیر و نیازمندنیست، دهنده و صانع است گیرنده و مصنوع نیست. خلاصه قدرت ما فوقی در این میان است که حساب او از این سلسله جداست و تمام نظام آفرینش به او متکی است. قرآن این قدرت مافوق را با صفات زیر معرفی می نماید:. خداوند ازلی است: (هُوَ الأَوَّلُ). خداوند ابدی است: (هُوَ الأَخِرُ). دلایل وجود او روشن است: (هُوَ الظَّاهِرُ). کنه ذات او بر هیچ کس معلوم نیست: (هُوَ الْباطِنُ). به همه چیز داناست: (وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیم). اکنون ما هریک از صفات پنج گانه را بررسی می کنیم:. هو الاوّل: او نخستین وجود است؛ به عبارت دیگر او وجودی ازلی است؛ و منظور از ازلی بودن این است که او سرسلسله تمام موجودات بوده و نظام علت و معلول، که در جهان آفرینش بر قرار است، در او متوقف می گردد و دیگر از آن جا تجاوز نمی نماید؛ یعنی ما پدیده های طبیعی امروز را به پدیده های دیروز ارتباط داده و پدیده های دیروزی را اثر مستقیم پدیده های پریروزی می دانیم و هم چنان در این سیر به پیشروی خود ادامه می دهیم ولی به حکم خرد(۱) باید به نقطه ای برسیم که در آن جا این نظام و ارتباط پایان یابد و تنها علت باشد و بس، نه معلول؛ هستی او از خود او باشد، تحت تأثیر هیچ وضعی قرار نگیرد. و گرنه اگر این سیر علمی و پیشروی فکری ما هم چنان بی وقفه ادامه پیدا کند و این سلسله به طور مربوط و پیوسته پیش روند و در نقطه ای متوقف نگردند در این صورت این سؤال پیش می آید:. سلسله ای که سراسر فاقد کمال و هستی است و به هر نقطه ای از آن بنگریم احتیاج و نیازمندی به چشم می خورد، چگونه این سلسله از نیستی پا بیرون نهاده و لباس هستی به خود پوشیده اند. خلاصه اگر علت این نظام آفرینش و سازنده این کیان هستی، مانندخود نظام باشد و، هستی از خود نداشته باشد دراین صورت این سلسله – اعم از خالق و مخلوق – در حدّ ذات، فاقد هرگونه وجود خواهند بود، در این صورت چگونه آن را به دست آورده اند!. از این نظر، عقل فرض دیگری را پیش می کشد و می گوید باید در این سلسله، یک غنی بالذات، که هستی ذاتی او بوده و به مقامی متکی نباشد، بوده باشد، تا این سلسله نیازمند، در برابر او سر تسلیم فرودآورده و هستی را از او بگیرند و همه اینها معلول او باشند و علت؛ او متقدم باشد و دیگران متأخر؛ او از نظر درجه ورتبه در سر سلسله قرار گیرد و دیگران در رتبه های بعد و در نتیجه او اول موجودات شمرده شود و باقی در درجه های بعد. از این جهت قرآن، خداوند را ازلی به معنای نخستین وجود (هو الاول) از نظر سلسله وجود شمرده است؛ یعنی اگر این نظام هستی را یکی پس از دیگری ملاحظه نماییم و به طور علت و معلول پیش برویم به نقطه ای می رسیم که او اول سلسله و آفریننده این نظام است و موضوع علت و معلول در آن جا متوقف می گردد. این یکی از تفاسیرازلیت است و در سخنان امیرمؤمنان (ع)می خوانیم که آن حضرت خداوند را چنین توصیف فرمود:. (الأول لاشیء قبله، والآخر لاغایة له؛ (۲). نخستین موجودی است که موجودی پیش از او نبوده و آخرین وجودی است که نهایت برای آن نیست). و نیز می فرماید:. (الحمد للّه الأول فلاشیء قبله والآخر فلاشیء بعده؛. سپاس خداوندی را که نخستین وجودی است که قبل از او موجودی نبوده و آخرین وجودی است که بعد از آن موجودی نخواهد بود). تفسیر دوم ازلیت، که از تفسیر نخست علمی تر و دقیق تر است، این است که ذات اقدس الهی وجود نامحدود و نامتناهی است. کوچک ترین حدّ زمانی و مکانی نمی توان برای او قائل شد و محدودیتی از ناحیه ذات و صفات نمی توان برای او اثبات نمود. او ذاتی نامتناهی با یک سلسله صفات نامحدود مانند علم و قدرت است. چنین وجود نامتناهی نمی تواند آغاز و انجام داشته باشد؛ یعنی آن چنان وسعت وجودی دارد که هرگز نمی شود برای او اول و آخری معین کرد، او فوق زمان و مکان، بالاتر از جسم و جسمانیت است؛ زیرا او آفریننده زمان و مکان و جسم و صفات آنهاست. ذات و صفات او را نمی توان با مقیاس های حس و اندازه گیری های عقلی تحدید نمود. در این صورت چنین وجودی، نخستین وجودی است که ابتدا و آغاز ندارد و آخرین وجودی است که انتها و پایان ندارد. این بیان، با بیان نخست فرق اساسی دارد: بیان اول بر این اساس بود که سراسر نظام خلقت را یک سلسله علت ها و معلول ها تشکیل می داد، ولی روی محاسبات عقلی به نقطه ای رسیدیم که این سلسله در آن جا متوقف گردید، او فقط علت بود و معلول نبود. ولی حقیقت تفسیر دوم بر نامحدود

بودن ذات و صفات ذات خداوندی متکی است و نتیجه مستقیم نامحدود بودن ذات و صفات این شد که خداوند نخستین وجودی است که آغازی برای او نیست و آخرین وجودی است که انتهایی برای آن تصور نمی شود. امیر مؤمنان(ع)در کلمات خود به این تفسیر اشاره نموده و می فرماید:. (الأول قبل کلّ أول، والآخر بعد کلّ آخر؛ بأولیته وجب أن لاأول له وبآخریته أن لاآخر له؛(۳). نخستین وجودی است که قبل از هر وجودی بوده و آخرین وجودی است که بعد از هر موجودی خواهد بود، ازلیت او ایجاب می کند که مبدئی نداشته باشد و ابدیت او ایجاب می نماید که نهایتی برای او تصور نشود). اما برهانِ نا متناهی بودن ذات و صفات خداوند در کتاب های فلسفه و کلام به طور مشروح مذکور است. هو الآخر. خداوند ابدی است. مفاد واضح (هوالآخر) همان ابدی بودن خداوند ذو الجلال است. از آن جا که ابدیت نقطه مقابل ازلیت است، از دو تفسیری که برای ازلیت گفته شد می توان دو تفسیر مختلف برای ابدیت بیان کرد:. ۱. خداوند ابدی است؛ یعنی همان طور که در سر سلسله وجودات قرار گرفته است هم چنین در مقام فنای موجودات امکانی و پایان یافتن عمر جهان طبیعت آخرین وجودی است که پس از فنای همه، وجود او محفوظ خواهد ماند؛ زیرا وجودی که هستی از خود دارد و به اصطلاح (واجب الوجود) است، هرگز فنا نمی پذیرد. ۲. خداوند ابدی است؛ یعنی وجود نامحدودی است که نمی توان برای او پایان و انجامی تصور کرد؛ زیرا تعیین حدود و داشتن آغاز و پایان از صفات موجودات متناهی است و ذات نامتناهی و نامحدود نمی تواند چنین باشد. والظاهر: دلایل وجود او روشن است. در این جهان، از سلول و اتم گرفته تا منظومه های شمسی و کهکشان ها و سحابی ها، همگی شاهد ذات او و گواه گویای صفات او هستند. نظم شگفت انگیز جهان، قوانین مرموز و پیچیده عالم طبیعت و سرانجام نظم و ترتیبی که در سلول و اتم، در یک برگ گیاه، در سازمان یک جاندار حکمفرماست، شاهد جهان غیب و دلیل وجود اوست. والباطن: حقیقت ذات و کنه صفات او بر کسی روشن نیست. او با این که از نظر ثبوت روشن و هویداست؛ از نظر حقیقت کاملاً مستور است و در افق اندیشه کسی نمی آید:. او به سرناید زخود آن جا که اوست.

کی رسد عقل وجود آن جا که اوست.(۴).

اکنون خواهید پرسید چرا خرد نمی تواند حقیقت را درک کند چرا کنه ذات و صفات او بر ما پوشیده است. پاسخ این پرسش روشن است؛ زیرا ما محدودیم او نامحدود؛ ما در دل طبیعت پرورش یافته ایم، ولی وجود او فوق ماده و طبیعت است؛ ما همه چیز را با مقیاس های زمانی و مکانی اندازه گیری می نماییم، او به هیچ وجه تحت مقیاس و اندازه نمی آید؛ ما آن چه دیده ایم یا جسم است و یا خواص اجسام، که دارای زمان و مکان و تحت شرایطی وجود پذیرفته است، در حالی که او نه جسم است و نه از خواص اجسام؛ نه زمان دارد و نه مکان؛ تحت هیچ گونه شرایطی نیست و چیزی بر او حکومت نمی کند. از این رو درک حقیقتی این چنین، برای بشر محدود محال و ممتنع است. وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیم: او بر همه چیز آگاه است. زیرا همه موجودات جهان مصنوع و مخلوق او هستند، او همه را از نیستی به دایره هستی وارد ساخته و دقیق ترین نظام به آنها بخشیده است، با این وضع چگونه می شود که از حقیقت مصنوع خود آگاه نباشد!. به بیانی روشن تر، موجودات جهان همان طوری که گواه بر وجود محدِث و پدید آرنده خودشان هستند، نظم و ترتیب شگفت آور هر موجودی گواه بر عقل و درایت و علم صانع آنها نیز هست؛ زیرا مادی و الهی هردو حوادث و پدیده های طبیعی را به یک علت اُولی می رسانند؛ ولی اختلاف در این است که آیا علت اُولی همان ماده و اتم های بی شمار بی علم و فاقد ادراک است یا موجودی است متصف به علم و درایت. نظم موجودات نظر اول را باطل کرده و اثبات می کند که ماده مجرد از علم و شعور نمی تواند دستگاهی - ولو کوچک - را به وجود آورد که در آن، همه گونه نظم پیش بینی شده باشد. خلاصه نظام هر ورقی از اوراق هستی، هر برگی از نباتات، هر اتمی از اتم های بی شمار، هر ذره ای از ذرات وجود انسان، هر سلولی از سلول های جانداران، هر سیاره ای از ستارگان، که همگی روی قوانین محکمی ساخته شده اند،گواهی می دهند که خالق آنها از تمام خصوصیات وجودی آنها آگاه است و بدون این علم، نمی توان آنها را به این صورت منظم، که عوامل بقا و دوام

و وسایل دفاع در آن نهفته است، در آورد. آیا می توان گفت سازنده یک هواپیما از قسمت های علمی و فنی آن بی خبر بوده یا نویسنده یک دایرهٔ المعارف به فن نویسندگی آشنایی نداشته است، بنابراین آن چه از بعضی فلاسفه نقل شده که خداوند علم به جزئیات ندارد و علم او را منحصر به کلیات کرده اند، کاملاً مردود است. نظم هر آفریده ای دلیل بر علم خالق اوست و این برهان را قرآن با لطافت خاصی بیان کرده آن جا که می فرماید:. (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ).(۵). حضرت رضا(ع)در یکی از سخنان خود دلیل علم خدا را بر مصنوعات خود چنین بیان می کند:. (أتقن ماخلق بحکمته ووضع کل شیء منه موضعه بعلمه؛(۶). مصنوعات خود را با اراده حکیمانه خود متقن و استوار آفریده و هر موجودی را با علم و دانش خود، در جای خویش قرار داده است). چرا خداوند به ذات خود عالم است. در مورد این مطلب از دو راه می توان بحث کرد:. ۱. خداوند موجوداتی را آفریده که از ذات خودآگاه هستند؛ مانند انسان که ذاتش بر خود او روشن است و علم حضوری به ذات خود دارد و موجِد یک چنین کمال و یک چنین وجود، قطعاً واجد آن نیز هست؛ زیرا دهنده کمالی نمی تواند فاقد آن باشد. ۲. موانع آگاهی از ذات سه چیز است:. الف) مادی بودن؛. ب) زمانی بودن؛. ج) مکان داشتن. علم - چنان که گفته شد - از مقوله حضور است و معنای علم به ذات این است که ذات پیش خود به تمام معنا حاضر باشد و اگر شیء موجود مادی باشد از آن جا که موجود مادی، دارای ابعاض و قسمت های مختلف است، نمی تواند همه ذات بر همه ذات مکشوف شود؛ زیرا لازمه داشتن ابعاض، تفرق اجزا و ابعاض است و تفرق با غیبت برخی از برخی همراه است و با این وضع هرگز حضور تمام ذات بر همه ذات تحقق نمی پذیرد. زمانی بودن یک موجود نیز مانع از آن است که آن موجود علم به ذات خود پیدا کند؛ زیرا زمان موجودی است غیر قارّ الذات، که اجزای آن در یک جا جمع نمی شود و اگر موجودی وجود او آمیخته با زمان گردید و زمان در دل وجود او راه یافت، او نیز به سان زمان غیر قار الذات خواهد بود و اجزای ذات او در عمود زمان، پخش و پهن خواهد گردید؛ مثلاً جسمی از طلوع آفتاب تا غروب، در حال حرکت است. از آن جا که وجود حرکت (اشتباه نکنید، نه متحرک) آمیخته با زمان است، هرگز نمی توان گفت، حرکت، علم به ذات خود دارد؛ زیرا علم به ذات، حضور تمامِ ذات پیش ذات است و سنخ ذات آن (حرکت) حالت سیلان و پخش دارد و نمی تواند حالت جمعی و حضوری به خود بگیرد. مکان داشتن یک موجود مانع از علم آن موجود به خود است؛زیرا جسمی که مکانی را اشغال می نماید از آن نظر که هر جزئی از آن جسم، مکان خاص و نقطه ای را اشغال کرده، نمی تواند پیش اجزا حاضر گردد و لازم آن، غیبت اجزا از یکدیگر است و غیبت اجزا از یک دیگر نقطه مقابل حضور (علم) است. ولی موجودی که نه ماده دارد و نه اجزا و پیراسته از زمان و مکان است و کوچک ترین عوامل غیبت ذات از ذات ندارد، باید ذات، پیش خود حاضر باشد. شما این معرف های پنجگانه را که قرآن برای خدا بیان کرده، با مطالبی که کتب عهدین در باره خداوند دارد بسنجید، آن گاه قضاوت کنید که کدام یک از جانب خداوند است. ما برای روشن ساختن افکار خوانندگان گرامی یک نمونه از داوری های تورات را در باره علم و اطلاع خدا به اختصار ذکر می کنیم و همین یک نمونه می تواند روشنگر ارزش واقعی این کتاب به اصطلاح آسمانی باشد. خدا از مخفی گاه آدم و حوا آگاه نیست. (وقتی آدم و حوا از میوه آن درخت خوردند، دیدگان آنها باز گردید و دیدند که هر دو برهنه اند. فوراً برای خود لنگی درست کردند. خداوند آدم و حوا را درحالی که در بهشت راه می رفتند دید. آدم و حوا فوراً پنهان شدند. (خدا آدم را صدا زد: کجایی آدم پاسخ داد: من صدای تو را شنیدم فوراً پنهان شدم؛ زیرا عریان و برهنه ام.خدا گفت: چه کسی تو را آگاه ساخت که برهنه ای، مگر از میوه آن درخت خورده ای).(۷). گذشته از این که در این داستان دروغین ۸) نسبت های ناروایی از قبیل دروغ، بخل، حسد به خدا داده شده است، همین چند بخش کوتاه، کافی است که بدانیم خدایی که تورات معرفی می کند، خدایی است که از حوادثی که در نزدیکی او می گذرد، بی خبر است تا آن جا که برای پیدا کردن مخفی گاه آدم، مجبور می شود در پی آنان که پنهان شده اند، بگردد. چنین معرفی های غلطی سبب شده نسل جوان در غرب، مذهب و خدا را ساخته و پرداخته اوهام بشر دانسته و با دین و مذهب کاملاًوداع نماید. شما این معرفی را در کنار یکی از آیات قرآن که در باره

علم خدا سخن می گوید، قرار دهید و سپس داوری کنید کدام یک شایسته نام کتاب آسمانی است آن جا که می فرماید:. (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَاتُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الوَرِيدِ؛(۹). ما انسان را آفریدیم و اسرار و وسوسه های درون او را می دانیم (چرا ندانیم با این که) ما به او، از رگ گردن خود او نزدیک تریم). آفرینش آسمان ها و زمین در شش دوره. ۴. (هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمواتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّام ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یَعْلَمُ مایَلِجُ فِی الأَرْضِ وَما یَخْرُجُ مِنْها وَمایَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَمایَعْرُجُ فِیها وَهُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ وَاللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیر؛. اوست که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید. سپس بر عرش (قدرت) استیلا یافت، خداوند از آن چه در زمین فرومی رود و یا از آن بیرون آید، و از آن چه از آسمان نازل شود؛ یا به سوی آن بالا رود، آگاه است. او با شماست هر کجا باشید. خداوند از آن چه انجام می دهید آگاه است).(۱۰). در قرآن به طور مکرر می خوانیم ۱۱) خداوند آسمان ها و زمین را در شش روز آفریده است. انسان در نخستین برخورد به این آیات، با خود فکر می کند چگونه خداوند آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید مگر شب و روز، معلول حرکت زمین به دور خورشید نیست و قسمتی که در برابر خورشید است، روز و قسمت دیگری که در تاریکی فرو رفته، شب است، بنابراین مقصود از این شش روز، که ظرف خلقت و پیدایش زمین و آسمان هاست، چیست در صورتی که هرگز قبل از پیدایش زمین و آسمان، شب و روز نبوده است. با رجوع به لغت می توان مشکل را حل نموده و آن این که (ایام) جمع (یوم) است و (یوم) در لغت عرب و هم چنین در بیشتر زبان ها، علاوه بر معنای معروف (روز مقابل شب) گاهی به معنای (دوران) نیز به کار می رود؛ مثلاً می گویند روزی کودک بودم و روزی جوان و امروز هم پیر شده ام. در این عبارت شیرین، مجموعه زندگی را به سه قسمت کرده و نام هر قسمت را (روز) نهاده است. اتفاقاً بسیاری از مفسرین در آیه زیر (ایام) را به معنای اوقات و دوران گرفته اند:. (وَجَعَلَ فِیهَا رَوَاسِیَ مِنْ فَوْقِها وَ بَارَکَ فِیها وَقَدَّرَ فِیهَا أَقْوَاتَهَا فِی أَرْبَعَةِ أَیَّام؛(۱۲). درروی زمین لنگرهایی (کوه ها) پدید آورد و چیزهایی بر آن افزود، و مواد غذایی را در چهار روز (چهار دوران و چهار وقت که به عقیده جمعی همان فصول چهارگانه است) به وجود آورد). بنابر این، اساس شبهه همان غفلت از معنای (ایام) است که در مواقعی به معنای دوره به کار می رود، چنان که امام علی(ع)می فرماید:. (الدهر یومان: یوم لک و یوم علیک؛. زمانه دو روز است: روزی است به نفع تو و روز دیگر به ضرر تو). یعنی انسان روزی بر فراز قدرت و ثروت و روزی در حضیض ذلت و بیچارگی است. امیر مؤمنان می فرماید:. (إنما الدنیا ثلاثة: یوم مضی بمافیه فلیس بعائد؛ ویوم أنت فیه فحق علیک اغتنامه؛ و یوم لاتدری أنت من أهله و لعلک راحل فیه؛(۱۳). روزگار سه روز بیش نیست: روزی که گذشت، بازگشت ندارد؛ روزی که در آن هستیم و باید آن را غنیمت بشماریم و روز دیگری در پیش است و معلوم نیست تو اهل آن باشی (زنده باشی». شاعر سخن پرداز شیرین زبانی به نام کلیم چنین می گوید:. بد نامی حیات دو روزی نبود بیش.

آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت.

یک روز صرف بستن دل شد به این و آن.

روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت.

روی این اساس قرآن می گوید: ما زمین و آسمان ها را در شش دوره آفریده ایم و این نظام شگفت انگیز، معلول یک لحظه و دو لحظه و یک سال و دو سال نیست؛ بلکه معلول و اثر دوره هایی است که بر آسمان ها و زمین گذشته است. حالا این دوره های شش گانه چیست و طول مدت آنها چقدر بوده به طور قطع روشن و واضح نیست. آری دانشمندان زمین شناس برای زمین دوره هایی قائل شده و مانند آن را برای سایر سیارات و خورشید شمرده اند و در شماره طبقات و سنّ پیدایش آنها اختلاف دارند، ولی آن چه بدیهی و مسلم است و قرآن و علم آن را تأیید می کند، این است که آسمان ها و زمین دوره هایی داشته و پس از طیّ دوره هایی به این صورت درآمده اند. اکنون ما نظر دانشمندان زمین شناس را به اجمال در این جا می آوریم: به عقیده آنان زمین مدت ها به صورت توده گازی جزو خورشید بوده آن گاه از خورشید جدا گردید و به حرکت دور خورشید و دور خود ادامه داد و بر اثر

جدا شدن از خورشید کم کم سرد شد و قشری از مواد جامد اطراف هسته گداخته آن را پوشانید که به آن پوسته جامد، (زمین) گفته می شود. زیر پوسته زمین، طبقه ضخیم تری ازمواد سنگین وجود دارد، این طبقه گداخته، سنگین تر از طبقه قشری است و مواد گداخته ای که از کوه های آتش فشان خارج می شود از جنس همین طبقه است. قسمت درونی زمین بیشتر از فلزات سنگین، مانند آهن و نیکل است، این قسمت، سنگین ترین قسمت های زمین را تشکیل می دهد. این طبقات که به طور اجمال بیان شد، محصول مرور سالیان درازی است که از حساب دقیق بشر بیرون است و بدیهی است که هرگز در یک لحظه، یک روز و دو روز صورت نپذیرفته است. دانشمندان توانسته اند، عمر طبقات رسوبی زمین را که در آنها آثار موجودات زنده به خوبی محفوظ مانده است با مقیاس های صحیح معین کنند و آن را به چهار دوران تقسیم می کنند و هریک از دوران ها را نیز به تقسیمات کوچک تری تقسیم کرده و به این تقسیمات کوچک تر (دوره) می گویند و هر دوره نیز به چند (اشکوب) تقسیم می شود. برای تعیین سنّ طبقات زمین از روی ضخامت طبقات رسوبی استفاده می کنند. ضخامت یک طبقه رسوبی را بر ضخامت متوسطی که امروزه ممکن است در دریاها رسوب گذاشته شود، قسمت می نمایند، خارج قسمت آن، سنّ تقریبی آن طبقه می باشد. از مجموع کاوش های علمی، به دست می آید که منظومه شمسی پس از طیّ دوره هایی به این صورت در آمده است. پی‌نوشتها: -- ۱. منظور از حکم خرد، براهینی است که امکان تسلسل را در علل و معلول ها باطل می سازد و ما توضیح یکی از براهین بطلان تسلسل را در کتاب سرچشمه هستی (ص ۳۵ – ۳۸) آورده ایم و در متن نیز به طور اجمال به آن اشاره شده است.

۲. نهج البلاغه، خ۸۱.

۳. همان، خ۹۷.

۴. بیت از فرید الدین عطار است و این بیت یکی از دو بیتی است که مرحوم علامه محقق شیخ محمدحسین اصفهانی، در توضیح و تفسیر آنها رساله ای نوشته است.

۵. ملک (۶۷) آیه ۱۴.

۶. بحار الانوار، ج۴، ص۸۵.

۷. تورات، کتاب پیدایش، فصل سوم.

۸. مجموع سرگذشت آدم و حوا در کتاب پیدایش، در فصل دوم و سوم بیان گردیده و در این سرگذشت، چهارده نسبت دروغ و باطل، که مجالی برای بیان آنها نیست، به خدا داده شده است.

۹. ق (۵۰) آیه ۱۶.

۱۰. تفسیر کامل این آیه در سه قسمت انجام گرفته است: قسمت اول مربوط به آفرینش آسمان ها و زمین در شش دوره؛ قسمت دوم در باره تفسیر عرش؛ و قسمت سوم مربوط به جمله (وهو معکم أینما کنتم).

۱۱. اعراف (۷) آیه ۵۳؛ یونس (۱۰) آیه ۳؛ هود (۱۱) آیه ۷؛ فرقان (۲۵) آیه ۵۹؛ سجده (۳۲) آیه ۴؛ ق(۵۰) آیه ۳۸.

عرش خداوند چیست

عرش خداوند چیست. ۴. (... ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یَعْلَمُ مایَلِجُ فِی الأَرْضِ وَمایَخْرُجُ مِنْها وَمایَنْزِلُ مِن السَّماءِ وَما یَعْرُجُ فِیها...؛ ... سپس برعرش (قدرت) استیلا یافت. (خداوند) از آن چه در زمین فرو می رود، یا از آن بیرون آید و از آن چه از آسمان نازل شود و یا به سوی آن بالا رود، آگاه است...). نکته قابل بحث در این قسمت از آیه دو مطلب است: ۱. معنای (استوی) چیست. ۲. منظور از (عرش) در این آیه و آیات دیگر چیست. با مراجعه به کتاب های لغت روشن می شود که (استوی) در دو مورد به کار می رود:

الف) استقرار و قرار گرفتن روی یـک چیز، مثلاًـ هنگامی که سوار، روی اسب قرار گرفت در لغت عرب می گوینـد: (استوی علی ظهر الدابهٔ؛روی اسب قرار گرفت). ب) استیلا واحاطه و تسلط بر امور. این معنا بیشتر در مواردی است که پس از لفظ (استوی) نام کشور و یـا تخت و سریر – که از خصایص قدرتمنـدان است – قرار بگیرد؛ مثلاً می گوینـد: (استوی علی سریر الملک). و منظور همان تسلط و احاطه قدرت است. شاعر می گوید:. قد استوی بشر علی العراق

من غیر سیف و دم مهراق؛.

بشر برکشور عراق مسلط گردید، در حالی که نه شمشیری کشید و نه خونی ریخت. روی این اساس، لفظ (استوی) در آیه به معنای استقرار و نشستن در نقطه ای نیست، بلکه به همـان معنای استیلا و غلبه است؛ زیرا پس از آن، لفظ (العرش) – که در لغت عرب به معنای تخت و سریر مخصوص قدرتمندان است – آمده است. در این صورت هرگز از این جمله استفاده نمی شود که خداوند جسم است و در نقطه ای حلـول می کنـد و اگر برخی از کـوته نظران از آیه چنین معنـایی استفاده کرده انـد، علـتی جز غفلت از معنـای (استوی) نداشته است. منظـور از عرش در قرآن چیست. جـای گفتگو نیست که یکی از معـانی عرش در لغت عرب همـان تخت و سریر است که زمامـداران بر آن می نشسته اند و از روی شور و مشورت و یا استبداد به تدبیر امور مملکت می پرداختند و در قرآن عرش در این معنـا زیـاد به کـار رفته است و اینـک دو آیه را گواه می آوریم:. ۱. (وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ؛(۱). یوسف پـدر و مادر خود را بر تختش نشانیـد). ۲. (وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْش عَظِيم؛(۲). از همه چیز برخوردار است و او (بلقیس) صـاحب تخت بزرگی است). اکنون بایـد دیـد منظور از (عرش خـدا) چیست و مقصود از این جمله (ثم استوی علی العرش) که در قرآن کریم در هفت سوره ۳) به همین کیفیت وارد شـده است، چیست. مـا در این جا نظرهای مفسـران را آورده و در آخر آن چه در نظر محققان صحیح و پابرجاست ذکر می کنیم:. ۱. دسته ای که در آیات دقت نمی کنند و از این راه خداوند را جسم و جسمانی دانسته اند، می گوینـد عرش خداونـد تختی است به سان تخت ملوک و سلاطین، که روی آن قرار می گیرد و به تـدبیر جهان آفرینش می پردازد. ایـن اقلیـت نـاچیزرا (مجسـمه) می گوینـد و نظرشـان از جهـات متعـددی مردود و بطلاـن آن آفتـابی است. ۲. دسـته دوم که هیأت بطلیموس را در کیفیت آفرینش زمین و آسـمان هـا به سـان وحی مُنْزَل می دانسـتند و کرات چهارگانه و افلاک نه گانه را از اصول خلل ناپذیر می شمردند، می گفتند عرش همان فلک نهم است که (فلک اطلس) نام دارد(۴) و بر تمام افلاک احاطه دارد. این نظر، پس از روشن شـدن اوضـاع آسـمان هـا جزء افسـانه هـا درآمـده به علاوه با اوصافی که در قرآن و روایات در باره عرش وارد شـده است، کوچک ترین انطباقی ندارد. ۳. دسـته سوم جمله (ثم استوی علی العرش)را کنایه از احاطه و استیلای او بر تمام جهان دانسته می گویند این جمله کنایه و تشبیهی بیش نیست و عرش مصداق خارجی و حقیقت واقعی ندارد و خداوند برای بیان احاطه قدرت و سلطه و تـدبیر جهـان خلقت خود این جمله را به کنایه بیان کرده؛ زیرا زمامـداران وقتی به تـدبیر امور مملکت می پردازنـد که روی تخت حکـومت قرار بگیرنـد و به صـادر نمـودن اوامر و نـواهی، امـور کشور را سـروسامان می دهنـد. از آن جـا که خداونـد پس از آفریـدن جهان، با پدید آوردن حوادث و بخشیـدن نظم و نظام به سراسـر جهان هستی به تدبیر امور عالم خلقت پرداخته است از این جهت چنین حالت تکوینی و واقعی را با یک جمله – که تشبیه و کنایه است – بیان کرده است و گرنه موجودی به نام عرش در کار نیست، که آفریـدگار جهـان بر آن استیلاـ جویـد. این نظر نسـبت به نظرهای پیش، به واقع نزدیک تر است؛ زیرا به گواهی آیه های زیـادی مقصود از آیه (ثم استوی علی العرش) همـان استیلاـ به منظور تـدبیر جهـان آفرینش است. یکی از گواه های این مطلب این است که این جمله، در هفت مورد پس از بیان خلقت آسـمان ها و زمین در شـش دوره، وارد شده است، گویا مقصود این است که پس از آفرینش آسـمان هـا و زمین، به تـدبیر و تنظیم و پدیـد آوردن اوضـاع حوادث در آن پرداخت و اصـل خلقت مطلبـی است و تـدبیر و تنظیم مطلبی دیگر. گواه دیگر این که، در قرآن در بسیاری از موارد پس از جمله مورد بحث، لفظ تـدبیر و یا چیزهایی که در حقیقت از مصـادیق واقعی تـدبیر است مثـل تسـخیر آفتاب و ماه، آمـده است. اکنون به عنوان شاهـد آیاتی را می آوریم:. ۱. (ثُمَّ

اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الأمرَ؛(۵). بر عرش استیلا یافت و امور جهان را تـدبیر و تقـدیر می نماید). ۲. (ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ؛(۶). بر عرش مستولی شـد و ماه و آفتاب را تسخیر و رام نمود (و گردش آنها را منظم ساخت». این آیه ها و مشابه اینها می رسانـد نتیجه استیلا بر عرش تدبیر جهان آفرینش و تنظیم امور جهان است. و دیگر این که، نتیجه استیلای بر عرش، دو چیز است: اول تنظیم امور جـاری در جهـان خلقت و دوم، تنظیم توأم بـا علم دقیق به کلیه جریان هایی که در زمین و آسـمان ها رخ می دهـد؛ زیرا در آیه مورد بحث پس از جمله (ثم اسـتوی علی العرش) جمله (یعلم مایلج...) آورده شده است؛ یعنی می داند آن چه از آسـمان نازل شود و آن چه در زمین فرو می رود، یا از آن بیرون آیـد و یا به سوی آن بالارود. بنابراین نتیجه استیلا بر عرش دو چیز است:. الـف) تـدبیر امـور جـاری در جهـان آفرینش؛. ب) علم بر کلیه امور و حوادثی که در جهـان رخ می دهـد. نظر مـا در تفسـیر عرش. مـا بـا تمام خصوصـیات این نظر موافقیم، جز این که گوینـده آن عرش و استیلا را معنایی تصویری و کنایی گرفته است و در حقیقت بر طبق این نظریه، نه عرشـی است و نه استیلایی بر آن، آن چه هست فقط تدبیر امور جهان است آن هم توأم با بینش کامل به کلیه حوادثی که در صـفحه گیتی رخ می دهـد. در حقیقت خداونـد برای افهـام یک واقعیت مطلق، که همان تـدبیر جهان هستی است، مثـال عرفی ذکر کرده تـا از این راه مطالب خود را ترسـیم و مجسم سازد. نقطه ضـعف این نظر همان است که عرش را معنای ذهنی و کنـایی گرفته، در صورتی که قرآن عرش را بـا یک سلسـله اوصافی معرفی می کنـد، که هرگز با اعتباری و کنایی بودن آن سازگـار نیست؛ زیرا اولاًـ قرآن عرش را با لفظ (عظیم) توصـیف کرده و می گویـد: (...وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ).(۷). ثانیاً، برای عرش حاملانی اثبات نموده و گروهی در پیرامون آن خدا را تسبیح می گویند چنان که فرمود:. (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ؛(۸). کسانی که حاملان عرشند و کسانی که در اطراف آن هستند مشغول تنزیه خدایند). ثالثاً، قرآن حاملان عرش را در روز قیامت هشت نفر معرفی نموده و می فرماید:. (... وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ؛(۹). هشت (فرشته) عرش پروردگارت را روز رسـتاخیز بالای سر خود حمل می کنند). روی این نشانه هایی که برای عرش در قرآن گفته شده است، دور از تحقیق اسـت که مـا در تفسـیر عرش به معنـایی تصوری و ذهنی پناه ببریم. از آن جا که عرش مظهر قـدرت خداونـد است، بایـد گفت مقصود از عرش سراسـر جهان هستی – اعم ازمادی و مجرد – است ۱۰) که نتیجه استیلای بر آن، موجب تـدبیر و تنظیم جهان وجود و علم به آن چه در عـالم هسـتی می گـذرد، می باشـد و (ثم اسـتوی علی العرش) یعنی بر سراسـر هستی، که ملک خداونـد و سـریر قـدرت اوست، استیلاـ یـافت و قـدرت وی بر تمـام عوالم محیط گشت. و اگر عرش درمقابل آسـمان ها دربرخی از آیات آمـده است، باید گفت از بـاب عطف عـام برخـاص است، چنـان که می فرمایـد: (من رب السـموات ورب العرش العظیم). احتمـال دارد که منظور از عرش، عوالم ماوراء الطبیعه باشد؛ یعنی آن جهان وسـیعی که از قید و بند ماده و شـرایط زمان و مکان دور است و آسمان ها و زمین هـا زیر سـایه آن عوالم قرار گرفته و از آن جـا الهـام می گیرنـد. در این صورت، آن جهان مجرد بزرگ و وسـیعی است، که تـدابیر جهان ماده و پیدایش هرگونه نظام در این عالم طبیعت، از آن جا سرچشمه گرفته و آن جهان و وجود بسیار وسیع و کاملی است که استیلای بر آن، بـاعث علم به تفصـیل حوادثی است که در این جهـان رخ می دهـد. گویا آن، وجودی اجمالی و خلاصه ای از این تفاصـیل است؛ به گواه این که در آیه مورد بحث پس از جمله (ثم اسـتوی) اطلاع برحوادث جزئی از قبیل باریـدن باران و روییـدن گیاه به میان آمده است. بنابراین نظر، عرش مقام مجرد از ماده است که تدبیر امور جهان آفرینش از آن جا سرچشمه می گیرد و هم مقامی از علم الهی است که استیلای بر آن موجب می شود آن چه در جهان آفرینش رخ می دهـد، روشن شود؛ زیرا چنان که گفته شـد، در بسـیاری از آیـات پس از ذکر (استیلای بر عرش) موضوع (تـدبیر امور خلقت) و علم به (حوادث جهـانی آفرینش) به میان آمده است و در آیه مورد بحث پس از طرح استیلا، جمله (یعلم مایلج فی الأرض ومایخرج منها...) که حاکی از علم محیط خداوند به حوادث جهان خلقت است، آمـده است. خلاصه، عرش نقطه ای از وجود است که رشـته تدبیر امور جهان خلقت به آن جا منتهی می گردد و آینه ای است که جزئیـات تمـام آن چه در عـالم آفرینش رخ می دهـد در آن جا منعکس می باشـد و فرشـتگان اطراف

عرش آنهایی هستند که در جهان خلقت، وظایف و تصرفاتی دارند و مأمور اجرای دستورهایی هستند که از این مقام صادر می گردد و درحقیقت این مقام به سان موضوعاتی مانند لوح محفوظ، برای انسانی که در حجاب ماده است، روشن نیست. راهنمایی پیشوایان بزرگ ما. روایاتی که از پیشوایان ما در تفسیر عرش وارد شده مؤید نظری است که بیان شد. امیرمؤمنان در پاسخ جاثلیق، که از حقیقت عرش سؤال کرد، چنین فرمود: (وهو حیاة کل شیء و نور کل شیء؛(۱۱) عرش مایه زندگی هرچیز و وسیله انکشاف همه چیز است). گویا جمله اول اشاره به موضوع تدبیر و دومی اشاره به مقام علمی عرش است. امام صادق(ع)در ذیل حدیثی در باره عرش چنین می فرماید: (والعرش هو الباطن الذی وجد فیه علم الکیف و الکون و القدر والحد والأین).(۱۲). وظاهر حدیث، تفسیر عرش به مقام علم فعلی است که بیان می کند صورت آن چه در جهان هستی می گذرد، موجود است. در حدیث دیگر فرمود: (العرش هو العلم الذی لایقدرأحد قدره).(۱۳). احتمال دیگر نیز در کار است که عرش همان کهکشان های عظیم جهان است، که منظومه شمسی ما جزئی از یکی از این کهکشان هاست، که عقل و فکر بشر در درک وسعت و تعداد آنها مبهوت و متحیر است. در پایان توجه شمارا به این قسمت از آیه جلب می کنیم:. (یَعْلَمُ ما یَلِجُ فِی الأَرْضِ وَما یَخْرُجُ مِنْها وَما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَما یَعْرُجُ فِیها؛. آن چه در زمین فرومی رود یا از آن بیرون آید و از آن چه از آسمان نازل شود و یا به سوی آن بالا رود، آگاه است). این جمله ها نشان دهنده احاطه علمی خدا به تمام موجودات ریز و درشت است و ما در گذشته ۱۴) در باره احاطه علمی خدا به همه موجودات سخن گفتیم. ولی برای نشان دادن عظمت احاطه و بی پایان بودن علم خدا یکی از بیانات قرآن را در این جا می آوریم تا بار دیگر از مقایسه این بیان با کتاب های به اصطلاح آسمانی دیگر، عظمت قرآن روشن تر گردد. علم بی پایان. قرآن برای مجسم ساختن علم بی پایان خداوند، بیانی دارد که در نوع خود شاهکار عجیبی است، و هیچ جمله و بیانی نمی تواند جای گزین او گردد چنان که می فرماید:. (وَلَوْ أَنَّمَا فِی الأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلام وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ کَلِمَاتُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ عَزِیز حَکِیم؛(۱۵). اگر همه درختان روی زمین قلم شوند و دریاهای روی زمین به کمک هفت دریای دیگر برای نوشتن کلمات خدا مرکب گردند، هرگز کلمات خدا به پایان نمی رسد). مضمون این آیه بهترین بیانی است که می تواند حقیقت بی پایان بودن علم او را مجسم سازد و هیچ رقم ریاضی - ولو هر اندازه بزرگ تر باشد - نمی تواند جای این بیان بنشیند. اگر می فرمود: شماره معلومات خدا و اسرار جهان آفرینش به اندازه عددی است که یک میلیون صفر همراه آن باشد هرگز نامتناهی بودن علم و دانش او را نمی رسانید، در صورتی که بیان یاد شده بهترین مبین و بازگوکننده علم نهایت ناپذیر او می باشد. و به قول برخی از دانشمندان: قرآن برای مجسم ساختن و تبیین عدد بی نهایت و نزدیک کردن معنای علم بی پایان خداوند با افکار ما، شاهکار جالبی به کار برده و از اعداد زنده و جاندار استفاده کرده است. عدد زنده آن است که فکر ما را همراه خود تا آن جا که پیش می رود، ببرد و واقعیت خود را - آن چنان که هست - به ما نشان دهد و روح، عظمت و زبان داشته باشد و این عدد، جز آن چه در آیه آمده است چیز دیگری نیست. پی‌نوشتها: ---

---------- ۱. فصلت (۴۱) آیه ۱۰.

۲. سفینة البحار، ماده (یوم).

۳. یوسف (۱۲) آیه ۱۰۰.

۴. نمل (۲۷) آیه ۲۳.

۵. ر.ک: اعراف (۷) آیه ۵۴؛ یونس (۱۰) آیه ۳؛ رعد (۱۳) آیه ۲۰؛ طه (۲۰) آیه ۵؛ فرقان (۲۵) آیه ۵۹؛ سجده (۳۲) آیه ۴؛ حدید (۵۷) آیه ۴.

۶. مرحوم مجلسی در بحار الانوار (ج ۵۸، ص۵) این نظر را به محقق داماد نسبت داده است.

۷. یونس (۱۰) آیه ۳.

۸. رعد (۱۳) آیه ۲.

۹. مؤمنون (۲۳) آیه ۸۶.

۱۰. غافر (۴۰) آیه ۷.

۱۱. حاقه (۶۹) آیه ۱۷.

۱۲. این نظر را مرحوم صدوق در کتاب اعتقادات بر گزیده است.

۱۳. بحار الانوار، ج۵۸.

۱۴. همان. در باره این دو روایت و روایت صفحه قبل، به صفحات ۳۰ ۲۹ ۱۰؛ و هم چنین در باره روایت دیگر، که پیرامون عرش و کرسی وارد شده است ر.ک: همان، ص ۱ – ۳۹.

۱۵. همان. در باره این دو روایت و روایت صفحه قبل، به صفحات ۳۰ ۲۹ ۱۰؛ و هم چنین در باره روایت دیگر، که پیرامون عرش و کرسی وارد شده است ر.ک: همان، ص ۱ – ۳۹.

۱۶. بخش چهارم تفسیر آیه (هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن وهو بکل شیء علیم) است.

۱۷. لقمان (۳۱) آیه ۲۷.

کسی که همیشه با ما و همه جا حاضر است

کسی که همیشه با ما و همه جا حاضر است. ۴. (وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ؛ او با شماست هر کجا باشید، خداوند از آن چه انجام می دهید آگاه است). ۵. (لَهُ مُلْكُ السَّموٰاتِ وَالأَرْضِ وَإِلَى اللّهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ؛ حکومت آسمان ها و زمین در دست اوست و بازگشت همه امور (موجودات) به سوی اوست). قرآن بزرگ ترین راز علمی و توحیدی را در یک جمله کوتاه: (وهو معکم أین ما کنتم؛ او در همه جا با شماست) بیان نموده و خط بطلان بر بسیاری از خرافات و لاطائلاتی که بر مغز های مردم آن روز حکومت می کرد کشیده است. خدایی که قرآن برای بشر معرفی می نماید خدای نامحدود و نامتناهی است و چنین موجودی خواه ناخواه در همه جا حاضر و ناظر خواهد بود. ما همیشه با موجودات متناهی سروکار داریم؛ مانند وجود خویش که از هر جهت محدود و اندازه گیری شده است و موجود محدود همواره در نقطه خاص و زمان معین قرار می گیرد و اگر نقطه ای را اشغال کرد، نقطه دیگر از وجود وی خالی خواهد بود و هم چنین است زمان. ولی یک موجود نامتناهی از نظر زمان و مکان و به عبارت روشن تر، بالاتر از زمان و مکان، در همه جا و همه وقت خواهد بود و خاصیت نامحدود و نامتناهی بودن همین است. ما می توانیم مطلب را به طریق دیگر بیان کنیم:. یک موجود مادی، مثلاً یک انسان از آن نظر که یک فرد مادی است، همواره قیودی از زمان و مکان وجود وی را احاطه کرده و او را با زنجیرهای زمان و مکان محدود ساخته است. فرض کنید عوامل و عللی ایجاب کرده یک انسان در شهر معینی به وجود آید و یک صد سال، که آغاز آن اول قرن بیستم است، زندگی کند. در این موقع آن شهر معین برای او یک قید مکانی است، که او را محدود به نقطه خاصی نموده و امکنه دیگر از وجود او خالی خواهد بود، چنان که آن یک صد سال، یک قید زمانی است که وجود او را از نظر توسعه محدود ساخته و در قرون دیگر از چنین پدیده مادی خبری نخواهد بود. ولی اگر فرض کنید که موجودی باشد که آلوده به جسم و جسمانی نبوده و از ماده و زمان و مکان منزه بوده و سنخ وجود او بالاتر ازماده و لوازم آن باشد در چنین صورتی، زمان و مکان نخواهد توانست وجود او را محدود سازد و به سان قید و زنجیر از سعه وجود او بکاهد.قرآن می گوید: خداوند – روی براهین قطعی – ماده و جسم نیست، وجود او از لوازم ماده، که زمان و مکان است، پیراسته و سنخ وجود او مافوق ماده و لوازم آن است، از این رو باید در همه جا باشد و نقطه ای از وجود او و لحظه ای از زمان از وی خالی نباشد. به عبارت دیگر، زمان و مکان برای موجوداتی می توانند مانع و حایل شوند که در عرض و در دل

آنها قرار گیرند. ولی خداوندی که پیش از آفرینش زمان و مکان وجود داشته و زمان و مکان مصنوع او و در رتبه پست تر و نازل تر از وجود او قرار گرفته است، چگونه می توان تصور کرد که به وسیله مخلوق خود، که در قبضه قدرت او آفریده شده است، محدود و متناهی گردد. به طور مسلم موجودی که در دل زمان و مکان باشد، وسعت دید او کمتر و محدود به حدّ خاصی خواهد بود، ولی موجودی که خالق و پدید آرنده زمان و مکان است برتر و بالاتر از این دو قید خواهد شد و وسعت دید او محدود و متناهی نخواهد بود. مشعلی فروزان در یک بیابان ظلمانی و تاریک. به راستی این آیه و نظایر آن در عصر تاریک و ظلمانی پیش از اسلام، که خداشناسان آن روز، آفریدگار را برفراز ابرها در نقطه خاصی جستجو می نمودند، به سان مشعل فروزانی است در میان بیابان فرو رفته در تاریکی. پیامبر اکرم این حقایق علمی را در دورانی بر جامعه بشری عرضه داشت که پیروان توحید (یهود)! خدا را از آسمان ها فرود آورده و در باغ (عدن) که طراوت و صفای خاصی داشت جای داده بودند؛ حتی گاه گاهی صبحگاهان خرامان خرامان به گردش و تفریح می پرداخت و روزی که آدم وحوا از میوه شجره منهیه خوردند، صدای خدارا در باغ شنیدند و خود را در لابه لای درختان پنهان کردند و خداوند به تعقیب آنها پرداخت، سرانجام آنها را پیدا نکرد و صدا زد: کجایید! آدم گفت: آواز تو را شنیدم خود را پنهان کردم.(۱). پیامبر عالی قدر موقعی این حقایق را آورد، که یهود، خدا را تا در خیمه ابراهیم فرود آورده و ابراهیم برای ازبین بردن هرگونه خستگی و کوفتگی که بر ذات اقدس الهی مستولی شده بود، پاهای خدا را می شوید وغذای چرب و مرکب از گوشت گوساله و نان و کره و شیر برای آفریدگار زمین و آسمان آماده می سازد، تا خداوند با صرف غذا نیرو و قوت بگیرد.(۲). یا خداوند را در سرزمین (فنوئیل) نازل نموده تا با یعقوب کشتی بگیرد و این زور آزمایی هم چنان ادامه داشت تا خداوند جهان احساس کرد که بر رقیب خود نمی تواند پیروز شود از این رو با ضربه فنی مخصوصی از دست یعقوب نجات یافت.(۳). روز نزول آیات سوره حدید، شاگردان ناخلف حضرت مسیح(ع)آن چنان وجود خدا را مادی و محدود می دانستند که دستگاه ربوبی را متهم به توالد و تناسل کرده؛ خداوند، با زاد و ولد مخصوص یک شرکت سهامی خدایی تأسیس کرده است. ایران آن روز در آتش جهل و تاریکی و دوگانه پرستی می سوخت و الهه خیر و شر و خدایان نیک و بد و پدید آرندگان نور و ظلمت بر مغزها حکومت می کرد و هر خالق از مصنوع خالق دیگر بی خبر و ناآگاه بود. آری، در چنین دوران سیاهی آن آموزگار الهی، به تعلیم پروردگار جهان، پرچم توحید، و معارف عقلی و فلسفی را به دست گرفت و با ندای هرچه نافذتر گفت:. هان ای مردم، (وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصير)خداوند شما مادی نیست، زمان و مکان او را مقید نساخته است و او بر همه تسلط و احاطه دارد. عکس العمل معرفی های غلط. نتیجه فرود آوردن خدا تا در خیمه ابراهیم، و سکنا گرفتن خدا در باغ عدن، عکس العمل کشتی گرفتن خدا با یعقوب و یا تشکیل شرکت سهامی خدایی از ناحیه خدا و حضرت مسیح و روح القدس، این شد که نیمی بیشتر از پیروان تورات و انجیل، دستگاه خدایی را به مسخره گرفته و از زیر بار خداپرستی، به مادیگری و الحاد پناهنده شوند. این گونه معرفی های غلط، ضربه های محکم بر صفوف خداپرستان واقعی زد و موجب رشد و نمود مکاتب الحادی و ماتریالیسم و شیوع افکار ضدّ خداپرستی در میان مردم گردید. به علاوه اعتقاد به خدایی که تورات و انجیل معرفی می کنند فاقد هر نوع نقش تربیتی خواهد بود؛ خدایی که از بنده خود، آدم، ناآگاه است، چگونه از گناهان بندگان خود در دل شب ها در نقاط مختلف، آگاه خواهد بود و چگونه بر سراسر جهان تسلطو حکومت خواهد داشت!. خدای ناظر بر اعمال. قرآن با جمله (وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) خدایی را معرفی می کند که در تمام لحظات و اوقات با ما همراه است و آنی از مخلوق خود غفلت نورزیده و پرده ای میان وی و آفریده اش نیست. اعتقاد به چنین خدای شاهد بر اعمال و حاضر در همه جا، اثر تربیتی عجیب و شگفت انگیزی دارد؛ کمتر شخصی با چنین اعتقاد راسخ، دست به گناه و نافرمانی می زند؛ زیرا می داند میان او و خدا فاصله ای وجود ندارد و هر عملی انجام می دهد، برای او روشن است. می گویند فرزند یکی از اصحاب پیامبر، با جمعی در بیابان سفره ای گسترده و مشغول غذا خوردن بود.چوپان جوانی با تعدادی گوسفند از کنار آنان گذشت، یک نفر از آن میان برخاست، و چوپان را برای خوردن

غـذا دعوت نمود.چوپـان جوان پس از اظهار تشـکر، پوزش طلبیـد که معـذورم زیرا روزه ام. این جمله را گفت و با جمع آنان وداع نمود. برخی از آنها احتمال دادند که چوپان در این پوزش ظاهر سازی نموده و از در ریا و تزویر وارد گردیده و در واقع روزه نبوده است. فرزنـد آن صـحابی بـا هوشـیاری خاصـی گفت: من اکنون حقیقت را برای شـما روشن می کنم و برای همین جهت چوپان را صـدا زد و از او خواست یکی از گوسـفندان خود را در برابر مبلغی در اختیار آنها بگذارد و اگر مالک گله گوسـفند خود را مطالبه کرد، وی بگوید، گوسفند طعمه گرگ گردید و آنها نیز به نفع او گواهی دهند. جوان پس از شنیدن سخنان وی مقداری تأمل کرد و سپس سربرداشت و با صدای بلند گفت: (فأین اللّه)؛ یعنی پاسخ خدا را چگونه بدهم! او که می بیند و همه جا حاضر است و عمل من برای وی پنهان نیست. آنان با این آزمایش، به اخلاص جوان چوپان پی بردنـد. بنابراین اعتقاد به چنین خدایی ضامن سـعادت و عامـل برقراری نظم در اجتمـاع است، نه خـدایی که تـورات و انجیـل معرفی می نماینـد. آیه پنجم (لَهُ مُلْـکُ السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ ...) مربوط است به حکومت مطلق خـدا بر آسـمان ها و زمین و در این باره در فصل سوم به طور مشـروح سـخن گفتیم. اختلاف شب و روز. ۶. (یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَیُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ وَهُوَ عَلِیم بِذاتِ الصُّدُورِ؛ شب را در روز و روز را در شب وارد می کند از یکی کم می کند و بر دیگری می افزاید و او به (مکنونات و) اسـرار سینه ها داناست). کوتاهی و بلندی شب و روز. می دانیم شب و روز در ایـام سـال یـک سـان نیست، بلکه پیوسـته از یکی کم و به دیگری افزوده می شـود و علت این موضوع همـان تمایـل محور زمین نسـبت به مـدار آن است؛ زیرا محور زمین بر مدار آن عمود نیست و تقریباً در حدود ۵/۲۳ درجه تمایل دارد و همین موضوع سـبب می شـود که زمین در گردش خود بر دور آفتـاب، اوضـاع مختلف به خود بگیرد. هنگـامی که در وضـعی قرار می گیرد که نیم کره شمـالی رو به طرف آفتـاب متمایـل است، طبعاً روزها طولانی تر و شب ها کوتاه تر و تابش آفتاب بیشتر خواهـد بود و در این موقع، فصل تابسـتان است در حالی که نیم کره جنوبی در همان زمان فصل زمسـتان خود را می گذراند. هنگامی که در وضعی قرار گیرد که نیم کره شـمالی تمایل به جهتی برخلاف آفتاب داشـته باشد، مقدار بیشتر از آن در تاریکی فرومی رود و طبعاً شب ها طولانی تر و روزهـا کوتـاه تر می شود و در این موقع، فصـل زمسـتانی نیم کره شـمالی آغاز می شود؛ درحالی که نیم کره جنوبی در این موقع متمایل به آفتاب است و فصل تابسـتان خود را می گذرانـد. به راستی یکی از نشانه های بارز دخالت عقل و شـعور در پدیـد آمـدن کره زمین، همین تمایل محور زمین است و این که در گردش خود به دور آفتاب در محور خود عمودی پیش نمی رود، بلکه نسبت به سـطح مـدار خود متمایل است؛ زیرا اگر چنین نبود، قطب شـمال و جنوب برای همیشه در روشـنایی نیمرنگ شـفق می ماند؛ بخار آب اقیـانوس هـا دایم از شـمال به جنوب درحرکت می آمـد و قـاره هـایی از یـخ ایجـاد می کرد، چه بسا مسافات بین خط اسـتوا و نواحی قطبی را به بیابـان های غیر مسـکون تبـدیل می نمود، با تبخیر آب اقیانوس ها، بستر شوره زار آنها نمودار می شـد و رودخانه هـای قطبی همه جـای اراضـی را شسـته و از میان دره های عمیق می گـذشت و مرداب های موقتی از نمک مـذاب دراین بسترها به وجود می آمد؛ فشارکو ه های عظیم و سنگین یخ به قدری زیاد می شد که بر سطح هر دو قطب سنگینی کرده و آنها را فرو می برد و آن وقت خط استوا بر اثر همین فشار ترکیده و منطقه جدیدی احداث می کرد؛ اقیانوس ها خشک می شد و اراضی وسیع جدیدی به وجود می آمـد و میزان بارندگی و رطوبت هم در اطراف جهان تقلیل می یافت و نتایج سـهمگین آن دنیا را منقلب می نمود.(۴). کوتاهی و بلندی شب ها و پیدایش فصول چهارگانه یکی از نتایج تمایل محور زمین است. لذا قرآن این موضوع را به مناسـبت های مختلفی در قرآن یاد آور شده ۵) و از این رهگذر بشـر را به شـعور و عقل کلی که این جهان را تدبیر می کند متوجه می نماید. آیا قلب و سـینه مرکز ادراک است!. قرآن مجید در پاره ای ازموارد، ادراک و احساس انسانی را به قلب و سـینه نسبت داده و هر دو را مرکز ادراک دانسـته است چنـان که می فرمایـد:. (ولهم قلوب لا-یفقهون بها؛. برای آنان قلوبی است که هرگز با آن چیزی را درک نمی کننـد). و نیز می فرماید. (وَحُصِّلَ مَافِی الصُّدورِ؛(۶). و آن چه در سـینه هاست مشـخص گردد). در آیه مورد بحث، سینه مرکز اسـرار و رازها دانسـته شـده چنان که می فرمایـد:. (وَهُوَ عَلِیم بِـذَاتِ الصُّدُورِ؛ بر آن چه در سـینه مردم مکنون و پنهان است آگاهی

دارد). در این موقع سؤالی پیش می آید، چگونه قرآن، قلب و سینه را مرکز این پدیدهای روانی دانسته است در صورتی که بر اساس تحقیقات علمی، قلب صنوبری، که در قسمتی از سینه قرار گرفته است، کوچک ترین نقشی در تحقق پدیده دانش ندارد چگونه قرآن، برخی از قلوب را بیمار و ترسو معرفی می کند(۷) در صورتی که همگی مربوط به روان است چگونه قرآن سینه را تنگ و وسیع ۸) معرفی می نماید؛ در صورتی که مرکز تمام این ادراکات، مغز و سلسله اعصاب است، نه قلب و نه سینه. پاسخ: اولاً، یکی از معانی قلب در لغت عربی، همان عقل و روح است. در فرهنگ های عربی می نویسند: (القلب: العقل). و در استعمالات معمولی در همان معنا نیز به کار می رود؛ هنگامی که انسان با ناگواری ها دست به گریبان می شود می گوید: (قلبم سیاه شد). موقعی که از دوست دیرینه خود بی مهری می بیند، می گوید: (قلبم شکست). ناگفته پیداست منظور از این جمله ها همان قلب صنوبری شکل که وظیفه آن رساندن خون به شرایین و وریدهاست، نیست، بلکه مقصود چیزی است که حقیقت انسان به آن بستگی دارد و اگر از میان برود، انسانیت نیز ازمیان می رود و بشر به صورت جمادی درمی آید. در برخی از آیات قراینی وجود دارد که منظور از قلب، همان قطعه گوشتی که در قسمت مایل به چپ سینه قرار گرفته است، نیست؛ زیرا در یکی از آیات چنین می فرماید:. (إِنَّ فی ذلِکَ لَذِکْری لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْب أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَهُوَ شَهِید)؛(۹). (از میان سرگذشت اقوام دیرینه آن دسته بهره مند می گردند که دارای دل و قلب باشند). اگر مقصود از (قلب) همان تلمبه خودکار بدن باشد، تعلیق بر چنین شرطی بی فایده خواهد بود؛ زیرا این شرط در تمام افراد موجود است و همه مردم در قفسه سینه، چنین عضوی دارند، در صورتی که هدف قرآن این است که بهره برداری از قرآن را به دسته خاصی که دارای فکر و عقل سلیمی هستند، اختصاص دهد و در حقیقت می خواهد چنین بفرماید: (لمن کان له عقل). نه تنها لفظ (قلب) در این معنا به کار می رود، بلکه گاهی لفظ (صدر) (سینه) به طور حقیقت و یا مجاز در روح و روان نیز به کار می رود آن جا که می فرماید:. (أَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ؛(۱۰). آیا سینه تو را (برای درک حقایق) باز نکردیم). و در جای دیگر می فرماید:. (أَفَمَنْ شَرَحَ اللّهُ صَدْرَهُ لِلإِسْلام فَهُوَ عَلَی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ؛(۱۱). کسانی که ما سینه آنهارا برای درک حقیقت اسلام باز نموده ایم در روشنی خاصی از جانب خدا، قرار گرفته اند). جای تردید نیست که مقصود از سینه در این جا، همان انبان استخوان نیست، بلکه روح انسانی و مدارک فکری است که قابل شرح و ضیق و هدایت و ضلالت است. در قرآن و استعمالات روزانه، بدین دلیل با این دو لفظ، از روح و روان و عقل و ادراک به طور مجاز تعبیر می آورند که قلب و سینه بارزترین عضو بدن است که آثار روانی در آن ظاهر می گردد. هنگامی که موجی از سرور و خوشحالی در روان ما پدید می آید و یا ترس و لرز آن را فرا می گیرد، فوراً در قلب و سینه واکنش آنها نمایان می شود و تغییراتی در ضربان قلب و دستگاه سینه پدید می آید. و در حقیقت دل و سینه نزدیک ترین و حساس ترین مظهر برای بروز و ظهور امور روانی است. از این لحاظ، انبساط و انقباض درک و احساس به طور کنایه به این دو عضو، نسبت داده می شود تا جایی که پزشک از نحوه ضربان قلب می تواند انواع بیماری ها را تشخیص دهد و توقف و ایستادن قلب را نشانه مرگ و پایان یافتن حیات تلقی نماید. ثانیاً، مرکز ادراک نه قلب است و نه مغز و نه اعصاب، بلکه همه آنها وسیله ای بیش برای تحقق درک و احساس نیستند، بلکه به گواهی براهین علمی و فلسفی، مُدرِک واقعی همان روح انسانی است که پیراسته از ماده و خواص آن است و آزمایش ها بیش از این اثبات نکرده است که انسان در ادراک و احساس خود به این ابزار مادی نیازمند است و اما مُدرِک واقعی یا وسیله بودن آنها را نمی توان با آزمایش ثابت کرد و به عبارت دیگر، هرگز آزمایش صلاحیت ندارد یکی از دو طرف قضیه را معین سازد. فرستنده های جهان سخنان گوینده را به صورت امواج رادیویی به اطراف جهان می فرستند و آیا صحیح است ما که در کنار رادیو، که یک دستگاه الکتریکی است و با نیروی برق کار می کند، نشسته ایم، فریب ظاهر را خورده و بگوییم در پشت پرده، فرستنده ای و گوینده ای وجود ندارد و معتقد گردیم فرستنده و گوینده - هرچه هست - این جعبه را دیویی است، به دلیل این که هر موقع به یکی از دستگاه های آن لطمه ای وارد آید، از کار و فعالیت باز می ماند. این مثل، روشنگر ارزش نظریه کسانی است که تصور کرده اند ستاد ادراکات،

همان مغز و سلسله اعصاب است و چنین استدلال می کنند که ما آزمایش کرده ایم، دیده ایم هر موقع لطمه ای به مراکز یاد شده وارد می آید، درک و احساس لطمه خورده و نقایصی در این قسمت ایجاد می شود در صورتی که نتیجه این استدلال، بیش از این نیست که وجود این مراکز مادی در تحقق ادراک دخالت کامل دارند، به سان رادیو که در شنیدن صدای گوینده، مؤثر و دخیل است؛ اما شنونده و بیننده و درک کننده واقعی همین مغز مادی و اعصاب بدن است. بنابراین هرگز از دلیل یاد شده چنین نتیجه ای به دست نمی آید. گذشته از این، در فلسفه الهی با براهین فلسفی استوار ثابت شده ستاد ادراکات و احساسات - اعم از تصور و تصدیق - همان روح مجرد انسانی است که در این جهان ماده با ابزار و ادوات خاص و اعضای بدن خود، کارهایی انجام می دهد و شرح این دلایل از هدف بحث ما بیرون است. عالی ترین اصل تربیتی. قرآن با جمله (وَهُوَ عَلِیم بِذاتِ الصُّدُورِ؛ او از مکنونات سینه ها آگاه است) به یکی از اصول تربیتی اسلام اشاره می نماید؛ زیرا در مکتب های مادی، ملاک نیکی و خوبی، عمل انسان است و با معتقدات و منویات مذهبی و انگیزه های عمل کاری ندارند؛ هرگاه یک نفر بیمارستانی به هر نیت و نظری بسازد، نوعاً مردم، بنیاد گذار آن را می ستایند و گروه زیادی در افتتاح آن شرکت جسته و نمایندگان مطبوعات و رادیو و تلویزیون در باره آن سخن گفته و عکس و تفصیلاتی از آن، منتشر می سازند؛ ولی اسلام در داوری خود، تنها به پرونده عمل شخص نمی نگردد، بلکه پرونده نیت و انگیزه های روانی کار را نیز مورد بررسی قرار می دهد در صورتی که نیت نیز به سان عمل پاک و پیراسته باشد، عمل شخص را تقدیس نموده و برای آن پاداشی قائل می شود ولی اگر انگیزه عمل ریا و جلب توجه عوام و... باشد، آن را شایسته تقدیر و پاداش نمی داند. قرآن با توجه دادن بشر به این که خداوند از همه اسرار درونی و مکنونات سینه ها آگاه است، ما را به یک اصل تربیتی رهبری نموده و هشدار می دهد که از بسیاری از گناهان اندیشه ای و فکری، مانند گمان بد، رشک، ریا و تزویر بپرهیزیم و در جای دیگر می فرماید:. (إِنْ تُبْدُوا مَا فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللّهُ؛(۱۲). اگر آن چه را در دل دارید آشکار سازید و یا پنهان بنمایید خداوند از آن بازخواست می نماید). اسلام همان طور که به اصلاح ظاهر اهمیت داده، به اصلاح باطن و درون نیز عنایت کامل مبذول داشته است؛ تا آن جا که رضا و خشم باطنی را ملاک استحقاق پاداش و کیفر دانسته است. امیرمؤمنان می فرماید:. (إنّما یجمع الناس الرضا والغضب، وإنما عقر ناقهٔ ثمود رجل واحد، فعمهم اللّه بالعذاب لما عموه بالرضا؛ (۱۳). رضا و خوشنودی از یک عمل و خشم از عمل دیگر، انسان را بامباشر آن عمل در یک جا گرد می آورد.ناقه صالح را یک نفر پی کرد ولی عذاب الهی همه را فرا گرفت؛ زیرا همگی به فعل او راضی بودند). پی‌نوشتها: --- ۱. ر.ک: تورات، سفر پیدایش، باب ۳، آیه های ۸

- ۱۱ و نیز ص ۶۱.

۲. همان، باب ۱۸، آیه های ۱ - ۹.

۳. همان، باب ۳۲، آیه های ۲۴ - ۳۲.

۴. راز آفرینش انسان، ص ۱۶.

۵. جمله (یولج الّیل فی النهار و یولج النهار فی الّیل) به مناسبت هایی پنج بار در قرآن تکرار شده. ر. ک: آل عمران (۳) آیه ۲۷؛ حج (۲۲) آیه ۶۱؛ لقمان (۳۱) آیه ۲۹؛ فاطر (۳۵) آیه ۱۳؛ حدید (۵۷) آیه ۶.

۶. عادیات (۱۰۰) آیه ۱۰.

۷. مانند (فی قلوبهم مرض) - بقره (۲) آیه ۱۰؛ (وقلوبهم وجلهٔ) - مؤمنون(۲۳) آیه ۶۰.

۸. انعام (۶) آیه ۱۲۵.

۹. ق (۵۰) آیه ۳۷.

۱۰. انشراح (۹۴) آیه ۱.

۱۱. زمر (۳۹) آیه ۲۲.

۱۲. بقره (۲) آیه ۲۸۴.

۱۳. نهج البلاغه عبده، خ۱۹۶.

قرآن و خدمت به نوع

قرآن و خدمت به نوع. ۷. (آمِنُوا بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْر كَبِير؛. به خدا و پیامبر او ایمان آورید، و از اموالی که شما را در باره آنها جانشین (خود یا گذشتگان) قرار داده است، انفاق کنید؛ هرکس از شما ایمان آورد و انفاق کند، پاداش بزرگ دارد). ۸. (وَمالَكُمْ لاتُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛. چرا به خدا ایمان نمی آورید، با این که پیامبر شما را به سوی ایمان به پروردگار دعوت می کند، او از شما پیمان (فطری بر خداشناسی) گرفته (و فطرت شما با خداشناسی آمیخته است) اگر توجه داشته باشید). ۹. (هُوَ الَّذِی يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آياتٍ بَيِّناتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللّهَ بِكُمْ لَرَؤُف رَحِيم؛. اوست که بر بنده خود آیه های روشن (قرآن) فرو فرستاده تا شما را از تاریکی های (کفر) به روشنایی (ایمان) راهنمایی کند، خداوند به شما مهربان و رحیم است). ۱۰. (وَمالَكُمْ أَی تُنْفِقُوا فِی سَبِيلِ اللّهِ وَلِلّهِ مِيراثُ السَّمِوات والأَرْضِ لايَسْتَوِی مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقاتَلَ أُولئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقاتَلُوا وكُلًّا وَعَدَ اللّهُ الْحُسْنى وَاللّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِير؛. چرا از اموالتان در راه خدا انفاق نمی کنید با این که خداوند وارث زمین و آسمان هاست (و این اموال خواه ناخواه از دست شما بیرون می رود). کسانی که قبل از فتح (مکه) انفاق کردند و جهاد نمودند (با دیگران برابر نیستند). رتبه آنان بالاتر از کسانی است که پس از فتح انفاق نموده و جهاد کرده اند. خداوند به همگی وعده نیک داده است. خداوند از کارهای شما؛ ه‍ه آگاه است). ۱۱. (مَنْ ذَا الَّذِی يُقْرِضُ اللّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْر كَرِيم؛. کیست به خدا وام نیکو (قرض الحسنه) بدهد تاخدا بر آن بیفزاید و برای او پاداش نیک است). در جهان آفرینش همه و یا بسیاری از موجودات، پاره ای از ذخایر وجودی خود را در راه رشد و نمو و پرورش موجودات دیگر صرف می کنند: آفتاب مرکز حرارت منظومه شمسی ماست و هر روز از این دریای آتش و کوره درخشان، ۳۵۰.۰۰۰ میلیون تن به حرارت و انرژی تبدیل می شود و قسمتی از این اشعه حیات بخش به کره ما فرو می ریزد، تا جانداران و گیاهان در پرتو آن زندگی نمایند. درختان باردار، شیره وجود خود را به صورت میوه های رنگارنگ در اختیار جانداران می گذارند؛ دام های اهلی، کرک و پشم و شیر و گاهی تمام هستی خود را در راه موجود شریفی به نام انسان خرج می نمایند. خلاصه به هر سو و به هر موجودی بنگریم، دست آفرینش آنها را طوری آفریده، که در طریق خدمت یکدیگرند و تا حدود توانایی خود، به طبقه دیگر انفاق می نمایند. انسان که جزئی از این جهان آفرینش است، نباید دراین راه عقب بماند و باید بامطالعه مظاهر هستی، انفاق و خدمت و تعاون را در سرلوحه برنامه زندگی خود قرار دهد. این بخش از آیات - که ترجمه آنها قبلاً گذشت - به این شیوه بزرگ اجتماعی، که یکی از پایه های بزرگ اجتماع صحیح است، فرا می خواند و در جامعه های صنعتی به اصطلاح پیشرفته، مسأله ای حساس و پر اهمیت است؛ آنان مسأله انفاق و کمک به طبقات اجتماع را با خرید قبض های تعاون و ساختن بیمارستان و درمانگاه و تأسیس دبستان و دبیرستان و کارخانه و کارگاه برای مستمندان و افتادگان و ده ها نوع دیگر عملی می نمایند. قرآن نیز این خدمات را به عنوان عالی ترین تجلی روح انسان و نوعدوستی پذیرفته و بیش از پنجاه بار مسأله انفاق و تعاون اجتماعی و کمک به طبقات مختلف اجتماع را با بیانات و تشبیهات گوناگون و وعده و پاداش های بزرگ، مطرح ساخته و اوامر مؤکدی در این باره صادر نموده و این مسأله را در ردیف یک سلسله مسائل بزرگ اجتماعی که روی آن زیاد تکیه کرده، قرار داده است ولی نقطه اختلاف اسلام در اجرای این برنامه حیاتی با ملت های به اصطلاح متمدن امروز در این جاست که قرآن عنایت دارد این گونه خدمات اجتماعی، با رنگ های مختلف خود، از ایمان به خدا و روز رستاخیز سرچشمه

گیرد؛ یعنی محرک ما برای این گونه اعمال تحقق بخشیدن به رضایت خدا و عمل به دستورات او باشد، نه ریا و جلب توجه مردم و نه سایر محرک های مادی؛ زیرا جای گفتگو نیست که اگر محرک ما برای انفاق، ایمان و رضای خداوند باشد، به طور مسلم می کوشیم اموال خود را در جایی مصرف کنیم که واقعاً شایسته و خدمت باشد، ولی به عکس اگر محرک ما امور مادی آلوده با صدها هوا و هوس گردد و ساختن پل و مدرسه، کارگاه و کارخانه برای ریا و شهوت و در نتیجه برای کسب نام و مقام در آینده باشد، در این صورت، به یقین حق به صاحب حق نمی رسد و تا آن جا در این راه گام برمی داریم که به نفع شخصی ما تمام شود و در غیر این صورت، گامی در این راه برنخواهیم داشت. از این نظر در آیه هفتم، انفاق و خدمت به مردم را براساس ایمان به خدا استوار نموده؛ حتی به یک بار اکتفا نکرده و دو باره یاد آور شده و می گوید: (آمِنُوا بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا؛ ایمان به خدا و رسول بیاورید و انفاق کنید) و نیز این مضمون را در ذیل متذکر می شود و می فرماید: (فَالَّذِینَ آمَنُوا مِنْكُمْ وأَنفِقُوا؛ کسانی از شما که ایمان آورده و انفاق کرده اند...). و این خود یکی از تعالیم برجسته اسلام است، که اعتقاد دارد باید سرچشمه این اعمال، طلب خشنودی خداوند باشد نه ارضای هوس ها و کسب نام و نشان. وانگهی ایمان، که گوهر گرانبهایی است و با روح انسان آمیخته می شود، باید آثار و مظاهری داشته باشد و از وجود آثار آن، پی به وجود آن برد و یکی از آثار عظیم ایمان، گذشتن از اموال و ثروت است و بدون این مظاهر، مشکل بتوان گفت روح یک انسان جایگاه این گوهر عالی است. موجبات دیگر انفاق. علاوه بر مسأله ایمان، که خود محرک انفاق است، آیه های مورد بحث دو نکته دیگر را تذکر می دهند که خود موجب روآوری و اقبال به انفاق است:. ۱. در آیه هفتم موضوع استخلاف و جانشینی انسان را در اموالی که در اختیار دارد، پیش می کشد و منظور از جانشینی، یا جانشینی بشر از ناحیه خداست که در این عرصه به نمایندگی از آفریننده و مالک اصلی اموال در آن تصرف می کند و یا جانشینی از امت های گذشته است که دسترنج آنها، به صورت سود خالص در اختیار او قرار گرفته است و در هر صورت بشر باید متوجه شود مال خود را نمی بخشد و او در این اموال سمتی جز نمایندگی ندارد و از این نظر نباید بخل بورزد. مؤید احتمال اول (نمایندگی از خداوند) این است که در آیه پیش از آن، آسمان ها را ملک خدا دانسته است و قهراً مالکیت انسان مالکیتی ظاهری و صوری و به صورت نمایندگی از مال واقعی خواهد بود. ۲. در آیه دهم خدا را وارث زمین و آسمان ها معرفی نموده و از این راه متذکر می شود که اموال سرانجام از دست شما گرفته خواهد شد، پس چه بهتر از این فرصت موقت که در اختیار دارید برای کسب خشنودی خدا انفاق کنید. ارتباط آیه های هشتم و نهم با آیات دیگر چگونه است. با این که هدف آیه تحریک به انفاق و نیکوکاری است؛ ولی از آن جا که باید سرچشمه انفاق، ایمان به خدا و پیامبر او باشد، در آیه های هشتم و نهم به دلایلی که پایه های ایمان به خدا را تحکیم می نماید، اشاره نموده است. برای اثبات صانع و ایمان به خدا، از ندای فطرت استمداد جسته و می گوید: (وَقَدْ أَخَذَ مِیثَاقَكُمْ) یعنی من از شما پیمان برای خداشناسی گرفته ام و فطرت شما را با روح خداشناسی خمیره کرده ام. به طور مسلم این پیمان، پیمان زبانی و کتبی نیست بلکه پیمان فطری و تکوینی است و بالطبع هر انسانی، بی اختیار متوجه خدا بوده و هست و روح توجه به آفریدگار در طول قرون در انسان تجلیاتی داشته است و یک مطلب تا ریشه عمیقی مانند فطرت نداشته باشد محال است تا این اندازه ادامه پیدا کند و اگر خداشناسی از امور عادی ۱) و اجتماعی بود با تحولات امم دستخوش تحول و تبدل می گشت. آیه نهم می گوید: برای اثبات رسالت پیامبر اسلام کافی است که به قرآن او توجه کرده و آیات آن را بررسی نمایید. یک بررسی اجمالی کافی است که اثبات کند این کتاب، برنامه الهی و آورنده آن یک انسان است بر این اساس، ارتباط این دو آیه با ماقبل و مابعد، روشن است. چرا در قرآن ظلمات جمع و نور مفرد آمده است. در دوازده مورد در قرآن ظلمت و نور – که کنایه از کفر و ایمان است – باهم به کار رفته، ولی ظلمت با لفظ جمع و نور به لفظ مفرد آمده است. شاید نکته آن این است که، نور معنوی (ایمان) همواره یک هدف را تعقیب می کند، و هدف در آن جا خدا و دستورات اوست، ولی ظلمت و کفر، الحاد و نفاق، در عین این که همگی انحراف از حق است، انسان را به سوی هدف واحدی سوق نمی دهند؛ هر دسته ای برای خود اهوا و

تمایلات و اهـداف و اغراضـی دارد، هر گروهی برای خویش بتی دارند و خدایی، و هرکدام خط سیر جداگانه ای دارند. چنان که می فرمایـد:. (أَرْباب مُتَفَرِّقُونَ خَيْر أَمِ اللّهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ؛(۲). خـدایان مختلف و متفرق خوب است یا خـدای یگانه غالب). کیفیت را بایـد درنظر گرفت نه حجم و کمیت. اسـلام بر خلاف نظر مادی به کیفیت عمل می نگرد، نه به حجم و کمیت آن؛ یک عمل ناچیز اگر سرچشـمه آن ایمـان و اخلاـص باشـد، بـه مراتـب ارزشـش بالاـتر از آن کـاری است که حجم بزرگی دارد، ولی سرچشـمه آن خودخواهی، و کسب مقام و نام ونشان است. در جنگ تبوک مسلمان پاکدلی یک روز در نخلستانی در برابر دو من خرما کارکرد؛ نیمی از آن را بـه خـانه خـود برد و نیـم دیگر را برای کمـک بـه هزینـه جنگ بـه انبـار ارتش اسـلام تحویـل داد و درهمـان وقت عبـدالرحمان عوف با چهار هزار دینار به حضور رسول خـدا وارد شـد. گروهی کوتاه فکر کمک عبدالرحمان را سـتوده و هدیه آن مسـلمان فقیر را به باد مسـخره گرفته و خدمت او را ناچیز شمردند و انفاق بزرگ عبدالرحمان را - که آلوده به اغراض دنیوی بود - به رخ وی کشـیدند. قرآن آنـان را چنین توبیـخ فرمـود:. (الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُـؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَـاتِ وَالَّذِينَ لاَيَجِـدُونَ إِلى جُهْدَهُمْ فَيَسْـخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَاب أَلِيم؛(۳). کسـانی که به مؤمنان راغب به خیر (در باره دادن صـدقه) و به کسانی که بیش از مقـدور خود ندارنـد خرده می گیرنـد و آنها را مسـخره می کنند خداوند مسـخره آنهارا تلافی نموده و برای آنها عذاب دردنـاک است). براسـاس این مطلب، آیه دهم خـدمات و انفـاق و جهـاد و مبـارزه کسـانی را که پیش از فتـح مکه در این راه گـام برداشـته انـد برخـدمات افرادی که پس از فتح وارد کار شده اند ترجیح می دهد؛ زیرا خدمات دسـته اول یقیناً آلوده به هوا و هوس نبوده است، ولی گروه دوم، موقعی خدمت کرده اند که سـطوت اسلام سراسر عربستان را فراگرفته بود و مؤمن و منافق به دلیل نفوذ اسـلام، گرد آن جمع شـده بودنـد. متمکنیماننـد خـدا قرض می طلبـد. معمولاً افراد به کسانی که اعتبار و امکاناتی دارند؛ زودتر و بـدون دغـدغه قرض می دهنـد؛ از این نظر خدا خود را در این خدمات اجتماعی طرف معامله قرار داده و می گوید هرگونه خدمتی که از شـما برای اصـلاح بهبود جامعه سـرمی زند، تصور نکنید که هدر می رود، بلکه قرضـی است که برای متمکنی مانند خدا داده می شود. پی‌نوشـتها: --

--- ۱. برای توضـیح بیشتر در شـناسایی ممیزات و خصوصـیات امور فطری و عـادی ر. ک: آیـهٔ الله جعفر سـبحانی، نقش ایمـان در اجتماع.

۲. یوسف (۱۲) آیه ۳۹.

۳. توبه (۹) آیه ۷۹.

تجسم اعمال در جهان دیگر

تجسم اعمال در جهان دیگر. ۱۲. (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ يَسْـعى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمانِهِمْ بُشْرِيكُمُ الْيَوْمَ جَنَّات تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَـا الأَنْهـارُ خالِـدِينَ فِيهـا ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛. روز رسـتاخیز مردان و زنان با ایمان را می بینی که نور (ایمان) آنها در پیشاپیش و طرف راست آنان در حرکت است. به آنها نوید داده می شود که (جایگاه) شـما بهشت است که نهرها از زیر درختان آن جاری می شود و شـما جاودانه در آن جا هستیـد و این کامیابی بزرگی است). ۱۳. (يَوْمَ يَقُولُ الْمُنـافِقُونَ وَالْمُنافِقاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرائَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُـرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ باب باطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَـةُ وَظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ؛. در آن روز مردان و زنـان منـافق به افراد بـا ایمـان می گوینـد: (کمی) صبر کنیـد تـا ما از نور شـما بهره گیریم، ولی به آنها گفته می شود (به دنیا) باز گردیـد و تحصـیل نـور کنیـد. (در این لحظه) دیـواری که دارای در است میـان دو گروه (حایـل می شـود) درون آن دیوار، رحمت (بهشت) و برون آن، عذاب است). ۱۴. (يُنادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قالُوا بَلى وَلكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَـكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتكُمُ الأَمانِيُّ حَتّى جاءَ أَمْرُ اللّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللّهِ الْغَرُورِ؛. در این هنگـام منافقـان مؤمنـان را نـدا می کننـد که مگر مـا بـا شـما در (دنیـا) نبودیم؛ (چرا

سرانجام کار ما دوتا شد). مؤمنان پاسخ می دهند: آری چنین است ولی شما خود را (به سبب نفاق) به هلاکت افکندید و با حالت انتظار و تذبذب به سر بردید و در دین خود تردید نمودید و آرزوها شما را فریب داد، تا آن جا که فرمان خدا (مرگ) فرا رسید و (شیطان) فریبنده ای شما را فریب داد). ۱۵. (فَالْیَوْمَ لایُؤْخَذُ مِنْکُمْ فِدْیَهٌ وَلامِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مَأْوِیکُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلِیکُمْ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ؛. امروز دیگر نه از شما و نه از کافران عوض پذیرفته نمی شود، جایگاه شما دوزخ و شایسته شماست و بسیار جایگاه بدی است). آن چه را آیه های فوق بیان می کند در حقیقت، دورنما و شبحی است از یک سلسله حقایق جهان جاویدان و تا انسان آن حقایق را مشاهده نکند، هرگز به حقیقت این معانی پی نخواهد برد، بلکه از خود خواهد پرسید این صحنه عظیم، چه صحنه بزرگی است که اولین و آخرین در آن جا گرد می آیند چگونه وجود افرادِ با ایمان به صورت یک منبع نور درمی آید! و این دیوار عظیم که دو دسته را از هم جدا می سازد، چه دیواری است و چگونه یک طرف آن عذاب و درون آن رحمت است! و طرز مکالمه این دو دسته چطور است. اینها یک سلسله پرسش هایی است که در موقع مطالعه این آیات به خاطر ما وارد می شود، ولی هرچه در باره آنها بحث شود، جز شبحی از حقیقت دستگیر نمی شود. البته ما تقصیر نداریم، بلکه حقایق آن جهان چنان بالاست که در قالب الفاظ این جهان در نمی آید و آخرین راه برای درک درجات و درکات آخرت، این است که از روی مقایسه و تشبیه، دورنمایی از آنها در ذهن خود ترسیم نماییم و در این صورت، قصور، متوجه قوای ادراکی و زبان و الفاظ ماست. حال ما در مورد درک حقایق آن جهان، حال جنینی است که در رحم مادر قرار گرفته باشد؛ او هر اندازه هوش و استعداد داشته باشد نمی تواند وضع موجود بیرون رحم را درک کند. مولوی این تمثیل را در ابیات زیر به صورت نغز بیان کرده است:. گر جنین را کس بگفتی در رحم.

هست بیرون عالمی بس منتظم.

یک زمین خرمی با عرض و طول.

اندر آن، صد نعمت و چندین اُکُول.

کوه ها و بحرها و دشت>ها.

بوستان ها باغ ها و کشت<ها.

آسمان بس بلند و پر ضیاء.

آفتاب و ماهتاب و صد سها.

از شمال و از جنوب و از دَبور.

باغ ها دارد عروسی ها و سور.

در صفت ناید عجایب های آن.

تو در این ظلمت چه ای، در امتحان.

خون خوری در چار میخ تنگنا.

در میان حبس انجاس و عنا.

او به حکم حال خود منکر بدی.

زین رسالت معرض و کافر شدی.

کاین محال است و فریب است و غرور.

زان که تصویری ندارد، وهم کور.

جنس چیزی چون ندید ادراک او.

نشنود ادراک منکر ناک او.

هم چنان که خلق عام اندر جهان.

ز آن جهان ابدال می گویندشان.

کاین جهان جایی است بس تاریک و تنگ.

هست بیرون عالمی بی بو ورنگ.

هیچ در گوش کسی زایشان نرفت.

کاین طمع آمد حجابی ژرف رفت ۱). چگونگی پاداش و کیفر اعمال. دانشمندان در پاداش و کیفر اعمال عقاید گوناگونی دارند: گروهی از آنها معتقدند که جزای اعمال، مانند پاداش و کیفرهای این جهان روی قرار داد است؛ یعنی چنان که در این جهان برای هر بزهی، کیفری از طرف قانون گذاران تعیین شده است و کیفر سارق روی قرار و تقنین، غیر از کیفر قاتل است، هم چنین خداوند بزرگ برای هر عملی، کیفر و یا پاداش خاصی معین نموده است و هر کسی طبق مقررات الهی به سزای اعمال خود می رسد و هرگونه پاداش و کیفر، مخلوق خداوند است و کوچک ترین ربطی به شخص خوش کردار و یا بدکردار ندارد، و خداوند، در اختیار آن شخص می گذارد و این نظریه، همان نظریه اجر و مزد و کیفرهای مقرراتی است. دسته دیگر معتقد است تمام کیفرها و پاداش ها مخلوق نفس و روح انسانی است، که نفس انسان بی اختیار در آن جهان آن ها را خلق می کند. اینان می گویند کردار نیک و بد در این جهان در نفس انسانی ملکات خوب و بد ایجاد می نماید و این ملکات خمیره انسان و جزء ذات او محسوب می شود و هر ملکه ای، مناسب خویش به صورت هایی از نعمت و نقمت می آفریند هم چنان که انسان در این جهان، مناسب ملکات و روحیات خویش، یک سلسله افکار و معانی را در ذهن خویش ترسیم می نماید، اشخاص خوش باطن در این جهان با یک سلسله از افکار و تصورات نیک، سروکار دارند و افراد ناپاک در خواب و بیداری، خواه ناخواه با افکار باطل و تصورات بد، خویش را مشغول می سازند. این افکار بد و یا خوب، محصول و معلول ملکاتی است که در این جهان کسب کرده است و این ملکات در روز جزا، خهق نعمت ها و نقمت ها و شکنجه ها و دردها و روح و ریحان است و بی اختیار این حقایق را به وجود خواهد آورد. نظریه تجسم اعمال. گروهی از دانشمندان بزرگ اسلام راه دیگری انتخاب نموده و شواهد زیادی از آیات و احادیث برای آن آورده اند و اجمال آن این است:. تمام پاداش ها و کیفرها، نعمت ها و نقمت ها، فرح و سرور، درد و شکنجه، حقایق اعمال دنیوی ماست؛ هر کرداری از ما - خواه خوب و خواه بد - یک صورت دنیوی دارد که ما آن را مشاهده می نماییم و یک صورت اخروی دارد که هم اکنون در دل آن عمل نهفته است و روز رستاخیز پس از تحولات و تطوراتی که در آن رخ می دهد شکل کنونی و دنیوی خود را از دست داده و با واقعیت اخروی و روز باز پسین خود جلوه می کند و باعث لذت و فرح عامل و یا آزار او می گردد. آنان معتقدند که اعمال نیک این زندگی در روز رستاخیز تغییر شکل داده و در صورت باغ و راغ و چمن و سوسن و حوریان زیبا اندام و کاخ های مجلل در خواهد آمد. چنان که اعمال بد، قیافه دنیوی خود را دگرگون کرده و به صورت آتش و زنجیر و انواع عذاب جلوه خواهد نمود و جزای اعمال هر انسانی عین اعمال او خواهد بود و در این جمله ذره ای مجاز نیست و چیزی در محکمه عدل خداوند بهتر از این نیست که عین عمل انسان را به خود انسان بازگردانند.(۲). از میان آیات قرآن، که این گروه استدلال کرده اند یکی آیه زیر است:. (وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً وَلَایَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً؛(۳). روز رستاخیز آن چه را عمل کرده بودند در پیشگاه خود حاضر و موجود می یابند و پروردگار تو به کسی ستم نمی کند). آیه مزبور حاکی است که روز رستاخیز، خود عمل در برابر انسان حاضر می گردد و این که گاهی برخی از مفسران، لفظ (جزاء) مقدر کرده و می گویند منظور (جزاء ماعملوا) است خلاف ظاهر آیه است. آیه های ۱۲ و۱۳ مورد بحث، گواه بر این قول است، زیرا آیه ۱۲ وجود مؤمنان را در روز رستاخیز منبع نور معرفی نموده است که با حرکت آنها، نورشان نیز درحرکت است. در آیه بعد پاسخ مؤمنان را در باره درخواست منافقان که مؤمنان مقداری صبر کنند، تا آنها نیز در پرتو نور آنها حرکت نمایند چنین نقل می کند: (قِیْلَ ارْجِعُوا وَرَائَکُمْ فَالْتَمِسُوا نوراً) یعنی به دنیا باز گردید و نور

به دست آوریـد، ظـاهر این پاسـخ، این است که مـا نور را از دنیـا آورده ایم و شـما نابخردان نیز می توانستیـد این نور را همراه خود بیاوریـد. اکنون بایـد دقت کرد این نور کـدام نور است، که مؤمنان همراه خود آورده انـد. آیا جز ایمان و اعمال نیک، چیز دیگری هست که آنان همراه خود در رسـتاخیز آورده باشـند! پس معلوم می شود ایمان و اعمال نیک روز رستاخیز به صورت نور جلوه می کنـد و صـورت واقعی ایـن اعمـال همـان نـور اسـت، کـه در قیـامت مشاهـده می گردد. برخی از دلایـل نقلی نظریـه تجسم اعمـال. طرفداران نظریه تجسم اعمال، با بسیاری از آیات و روایات بر نظریه خویش استدلال کرده اند که برخی از آنها اصل تجسم عمل را اثبات می کند و برخی دیگر متعرض خصوصیات آنها نیز است و ما به اجمال به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:. ۱. از آیاتی استفاده می شود که جهان کشتزار سـرای دیگر است و عمل انسان به سان دانه ای است که کشاورز در دل خاك فرو می برد، آن گاه همان دانه رشـد و نمو کرده و کشـاورز همان دانه را با مقادیر زیادتری برداشت می کنـد. اعمال انسان در این جهان با تبـدلات و تغییرات بیشتری که لازمه آن سـرا ست، به خود انسان بازگشـته و آن چه را کاشـته با مقدارزیادتری درو می کند، چنان که می فرماید:. (مَنْ کانَ یُرِیـدُ حَرْثَ الآخِرَهِٔ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ؛(۴). هرکس کشت آخرت را بخواهـد، کشت او را می افزاییم). امیرمؤمنان فرموده:. (العمل الصالح حرث الآخرهٔ؛(۵). کـار نیک، کشت آخرت است). ۲. صـریح آیه مورد بحث - که در آغاز بحث مشاهـده می کنیـد - این اسـت که، حسـنات این سـرا در جهـان دیگر به صـورت نـور و روشـنایی درمی آینـد و مؤمنـان در پاسـخ منافقـان چنین می گوینـد: (بازگردید، این نور را از دنیا طلب کنید). جای شک نیست که این گونه آیات و روایات را می توان برمجاز و اسـتعاره حمل کرد و در بسیاری از آنهـا لفـظ (جزاء) را در تقـدیر گرفت ولی آیـا مجازیم که از پیش خود چنین کاری را انجام دهیم!. این اجمال نظریه طرفـداران تجسم اعمال است که به طور فشـرده بیان داشتیم. در کلمات پیشوایان اسـلام تذکرات زیادی در این باره داده شده است. امیرمؤمنان می فرمایـد:. (فإنّ الـدنیا قـد أدبرت و آذنت بوداع، وإنّ الآخرهٔ قـد أشـرفت باطلاع. ألا وإنّ الیوم المضـمار وغداً السـباق، والسـبقهٔ الجنهٔ والغایهٔ النار؛(۶). دنیـا بـا تزلزل و پشت کردن اعلاـم جـدایی کرده و آخرت با فرا رسیـدن ناگهانی خود نزدیک شـده است. امروز روز آماده شدن و فردا روز مسابقه است و سـرانجام مسابقه، یا بهشت است و یا دوزخ). پی‌نوشتها: -- ۱. مثنوی، دفتر سوم، ص۲.

۲. این مضمون در اعراف (۷) آیه ۳۰، لقمان (۳۱) آیه ۱۶ و تکویر (۸۱) آیه های ۱۳ و۱۴ نیز وارد شده است.

۳. کهف (۱۸) آیه ۴۹.

۴. شوری (۴۲) آیه ۲۰.

۵. نهج البلاغه، خ ۵۶.

۶. نهج البلاغه عبده، ج۱، ص۲۷.

هوس رانی قساوت می آورد

هوس رانی قساوت می آورد. ۱۶. (أَلَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللّهِ وَمانَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلایَکُونُوا کَالَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَیْهِمُ الأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَکَثِیر مِنْهُمْ فاسِقُونَ؛. آیا وقت آن نرسیده که دل های افراد با ایمان در برابر یاد خدا و آیین حقی که از طرف او نازل شـده خاضع گردد و مانند پیشـینیان از اهل کتاب نباشـند که یک مدت طولانی، آسوده زندگی کردند (و مغرور شدنـد) و دل های آنها قساوت پیدا کرد و بسـیاری از آنها گناه کار بودند).۱۷. (اِعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ یُحیِ الأَرْضَ بَعْـدَ مَوْتِها قَدْ بَیَّنّا لَکُمُ الآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ؛. بدانیـد خداونـد زمین ها (و دل های) مرده را بعد از مرگشان (در پرتو ایمان) زنده می کند. ما آیه های (خود) را برای شـما بیان می کنیم تا شما در باره آنها فکر کنید). ۱۸. (إِنَّ الْمُصَّدِّقِینَ وَالْمُصَّدِّقاتِ وَأَقْرَضُوا اللّهَ قَرْضاً حَسَناً یُضاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْر کَرِیم؛. مردان و زنانی که در راه خیر انفاق می کننـد و کسانی که به خـدا قرض نیکو می دهند، پاداش آنها مضاعف

می شود و برایشان اجر بزرگ است). عوامل سنگدلی. نکته حساس در این آیات همان موضوع قساوت و سنگدلی است که دامنگیر گروهی از گذشتگان از اهل کتاب بوده است و آن گروه از مردمی که دارای زندگی مرفه طولانی اند نیز دچار چنین حالت روانی می گردند. اکنون باید دید عوامل سنگدلی و تهی شدن از هر نوع عواطف انسانی چیست‌فقر و تهی دستی، محرومیت و ناکامی، ریشه عقل و ایمان را می سوزاند و در برابر آن، تن آسایی و فرورفتن در کام لذایذ و پاسخ مثبت گفتن به خواسته های بی شمار دل و به اصطلاح قرآن، در جرگه (مترفین) قرار گرفتن و در اشباع تمایلات نفسانی حد و مرز نشناختن، طراوت زندگی را ازبین می برد و حالت روانی خاصی در انسان به وجود می آورد که قرآن آن را (قساوت) و سنگدلی می نامد و باید بهتر زیستن را، که هدف پیامبران و مصلحان حقیقی اجتماع است، درحدّ فاصل (محرومیت) و (ترف) (عیاشی بی حد و حساب) جستجو کرد. گاهی تصور می شود که راه اساسی برای بهتر زیستن، همان سنگین کردن کفه های مادی زندگی و سرگرم ساختن مردم با برنامه های متنوع مادی است، غافل از این که تا به موازات پیشرفت در مظاهر لذت جسمی، در قسمت های معنوی - که بر اساس اعتقاد به خدا و روز رستاخیز است - پیشرفت حاصل نشود زندگی سعادتمندانه به وجود نمی آید؛ زیرا به گواه تجارب زندگی، توجه فوق العاده به ظواهر فریبنده زندگی مادی، دل را - که باید کشتزار فضایل باشد - می میراند و در چنین دلی فضایل انسانی و سجایای اخلاقی چون مهر و محبت، عاطفه و ترحم، فتوت و جوانمردی، عفت و پاکی، صدق و صفا کمتر پیدا می شود؛ زیرا این گونه فضایل در مسیر زندگی، محدودیت خاصی به وجود می آورد و کسی که می گوید زندگی برای لذت بردن است و بس، چنین محدودیت هایی را بلای جان خود می داند. اسراف در شهوات و مستی نعمت، نه تنها عواطف و فضایل انسانی را ازبین می برد، بلکه باعث ستیزگی با منادیان حق و عدالت، تقوا و پرهیزکاری، عفت و پاکدامنی می شود. از این رو همواره مترفین با پیامبران در دو جناح مخالف قرار داشته اند و قرآن صفات برجسته مترفین را در ضمن آیه هایی بیان کرده است:. ۱. مترفین و هواداران لذت بی حد و حساب، همواره رسالت آسمانی پیامبران را، که برای محدود کردن هوس های سرکش آنها فرستاده شده بودند، انکار می کردند تا از زیر بند قوانین دینی آزاد باشند، چنان که می فرماید:. (وَماأَرْسَلْنا فِی قَرْیَهٍٔ مِنْ نَذِیرٍ إِی قالَ مُتْرَفُوها إِنّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ کافِرُونَ؛(۱). ما هر موقع به نقطه ای پیامبر می فرستادیم مترفین آن جا می گفتند ما رسالت شما را منکریم). ۲. گناه و طغیان اثر مستقیم خوش گذرانی و مستی نعمت است و باعث نابودی می شود. چنان که می فرماید:. (وَإِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیَهًٔ أَمَرْنا مُتْرَفِیها فَفَسَقُوا فِیها؛(۲). هر موقع بخواهیم ملتی را نابود کنیم به متنعمین و برخورداران آنها دستور (اطاعت) می دهیم، ولی آنها راه طغیان و گناه را پیش می گیرند). ۳. قساوت و سنگدلی از آثار غرق شدن در لذایذ مادی است و در آیه ۱۶ در باره دسته ای از اهل کتاب چنین می فرماید:. (فَطَالَ عَلَیْهِمُ الأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ؛. عمر دراز (و لذت بی شمار) باعث قساوت قلب آنها شد). نکته حساس بحث ماهمین صفت اخیر دنیاپرستان است که درپی آن، فضایل انسانی و سجایای اخلاقی و عواطف از دل دوری می گزینند؛ دل از هیچ منظره عبرت انگیزی متأثر نمی شود و رهنمایی پیامبران و منادیان عدالت در آن اثر نمی گذارد. گواه زنده. وضع زندگی بسیاری از مردم کشورهای صنعتی که هر روز به هوس های سرکش خود رنگ تازه ای می دهند، بهترین گواه گفتار ماست. شما از زرق وبرق صنعت آنها چشم بپوشید و پایه عواطف آنها را به دست بیاورید. آیا این همه تلفات سنگین جنگ های جهانی اول و دوم، دل های آنها را متأثر ساخت! عواطف درمیان آنها به قدری تنزل یافته که دیگر پیوند خویشاوندی از دایره اقوام درجه اول (پدر و مادر و پسر و دختر) تجاوز نمی کند و سایر خویشاوندان، مانند دایی و عموو... تقریباً با بیگانگان یکسانند و طرز معاشرت والدین با فرزند، روی یک محاسبه دقیق مادی است که هرگز نمی توان نام آن را عاطفه نهاد؛ از عواطف و سجایای انسانی که بگذریم، دین و مذهب در میان آنها پدیده ای ملی است و اثر و معنویت خود را از دست داده است و دینداران واقعی، که به راستی به آن معتقد باشند، در میان آنان بسیار کم است. علاج منحصر از نظر قرآن. علاج واقعی برای زدودن قساوت و بروز صفا،همان سنگین ساختن کفه معنویات، یعنی اعتقاد به وجود خدا و روز جزا، آن گاه بهره برداری صحیح و معتدل از مظاهر زندگی مادی است. قرآن برای

توجه دادن ما، در آیه ۱۷ مَثَلی می زند و می فرماید: باران زمین های مرده را با قطره های خود نرم و زنده می سازد و در هر نقطه ای گلی و یا گیاهی را پرورش می دهد. هدف از این مَثَل این است که ایمان و معنویات هم دل هارا با پرورش دادن انواع فضایل زنده می سازد. قرآن برای احیای عواطف انسانی در آیه ۱۸ دستور می دهد که، در راه خدا انفاق کنید و قرض نیکو بدهید و این کار برای خدا باشد. روی این بیان، ارتباط آیات سه گانه نیز باهم روشن گردید و معلوم شد که هرسه هدف واحدی را تعقیب می کنند؛ زیرا در نخستین آیه مورد بحث (آیه ۱۶) در باره قساوت و سنگدلی اهل کتاب سخن می گوید و در آیه پس از آن، با جمله (إِنَّ اللّهَ یُحْیِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها) (خداوند زمین مرده را زنده می کند) با کنایه بیان می دارد که مایه حیات قلوب، ایمان است و دلی که از نور ایمان بهره ای ندارد به سان زمین مرده می باشد و آخرین آیه دستور می دهد که به افراد افتاده کمک کنیم، و از این طریق حیات قلوب و عواطف درونی خود را آشکار سازیم؛ زیرا انفاق و دلسوزی اثر مستقیم روح و روان حساس است و افرادی که دل های آنان را قساوت فراگرفته است هرگز، مبدأ چنین کارهایی نمی شود. هیپی گری معلول فقدان معنویت غرب است. هیپی گری واکنش خستگی و آزردگی از زندگی مادی غرب و یأس و نومیدی از جهان ماشین و صنعت است. جوانان برای رهایی ازتشویش و اضطراب درونی به هیپی گری پناه می برند.(۳). طرفداران جدی هیپیسم در غرب، انگیزه پیداش این مکتب را چنین تشریح می کنند:. عامل اصلی پیدایش هیپیسم، زندگی مادی جامعه ثروتمند آمریکایی است. در غرب، مذهب مسیحیت به صورت مقررات خشک در آمده است. نسل ما خود را در خلأـ معنوی می بیند و این خلأـ واقعیت دارد و اطراف همه ما را گرفته است. تمدن غربی از لحاظ مادی، توسعه پیدا کرده ولی روح خود را از دست داده است؛ تمدن به توسعه معنوی و به معنویات فراوانی نیازمند است؛ همه نسل ما این خلأـ وحشتناک را احساس کرده است.(۴). این سفره رنگین، که غرب برای زندگی مادی خود گسترده و همه چیز را فدای جلب ثروت و غرق شهوت نموده و فضایل انسانی و اصول اخلاق و عواطف بشری به دست فراموشی سپرده است، روزی آن چنان منفجر گردد که اثری از این تمدن ماشینی باقی نماند و نمونه آن پیدایش گروه هیپی است که از فقدان معنویت، به بیابان و کوه پناهنده می شوند. انسانیت در سراشیبی مادیگری. به هم خوردن موازنه میان پیشرفت های مادی و معنوی، فروریختن کاخ نظامات اخلاقی و نا به سامانی ارزش های معنوی یکی از عوامل خطرناکی است که انسانیت و تمدن ماشینی را سخت به فنا و نابودی تهدید می نماید و فرهنگ مادی درگسترش ترقیات مادی هرچه کوشش کندو بشر را با سلاح علم و دانش مادی مجهزتر سازد؛ ولی ارزش های اخلاقی و مبانی مذهبی و معنوی را از صحنه زندگی طرد نماید، گامی سریع تر در طریق سقوط کاخ خود برداشته و ضدّ خود را در دل خود می پروراند؛ و به اصطلاح (گور خود را به دست خود می کند). اعجوبه آفرینش (انسان) موجود صد در صد مادی نیست که با تأمین نیازمندی های مادی او سعادت و خوشبختی اش فراهم گردد و یا عنصر ساده و بی روحی نیست که همه غرایز و عواطف و تمایلات درونی او را در آزمایشگاه اندازه گیری نماییم، بلکه معجونی است مرکب از ماده و معنا، جسم و روان و هرکدام برای خود نیازمندی های مخصوصی دارند و ارضای یکی بدون ارضای دیگری، نشاط بخش و سعادت آفرین نیست. کسانی که انسان را از زاویه علوم مادی می نگرند و شخصیت انسان را در محدوده علوم مادی جستجو می نمایند، بدون تردید انسان شناس کامل نیستند. پزشکی که از سازمان داخلی بدن انسان و عوامل بیماری و اصول بهداشت آن، آگاهی دارد نمی تواند ادعا کند که شخصیت انسان، فقط در مسائل پزشکی خلاصه می شود و احساسات و عواطف و غرایز رنگارنگ او – که نیمی از انسانیت او را تشکیل می دهند – در شخصیت او سهم و نقشی ندارند. (فرویدیسم) که انسان را از پشت عینک (غریزه جنسی) تجزیه و تحلیل می نماید و ابعاد مختلف روانی او را نادیده گرفته و اصالت و شخصیت او را در بعد جنسی جستجو می کند؛ حقیقت انسان را نشناخته، بلکه به شناخت بعضی از ابعاد ظاهری و مادی او نایل آمده است. رهبران (ماتریالیسم) اقتصادی که همه نوع تحولات اجتماعی و فلسفی و علمی را مولود نحوه ابزار تولید می دانند و از میان اصالت ها و واقعیت ها، فقط به یک اصل، آن هم اصل (اقتصاد) معتقد می باشند و آن را پدید آرنده مکتب های فلسفی و اصول مختلف علمی

و سازنـده شخصـیت انسانی معرفی می نماینـد، اقتصاد دانانی هسـتند که از اصول مربوط به زنـد گی وی، فقط با یک اصل آشـنایی دارند و اصول دیگر را به دست فراموشی سپرده اند. خطرهای این انسان شناسی ناقص. خطرهای این انسان شناسی ناقص، یکی دوتا نیست و نتیجه ای جز فروریختن کاخ انسانیت چیز دیگری نخواهـد بود؛ زیرا توجه به یک قسـمت از نیازمنـدی یک موجود و الغای جنبه های دیگر او مثل این است که به احتیاج غـذایی یک جاندار کاملاً رسـیدگی کنیم؛ ولی موضوع تنفس او را نادیده بگیریم در صورتی که او درادامه حیات، به هر دو نیازمند است. هنگامی که پیشـرفت سـریع علم در تأمین نیازمندی های مادی، تعادل و موازنه را برهم زد و در اجتمـاع انسـانی، اصـلی جز غریزه جنسـی و یا تأمین سوخت وسوز بـدن، چیز دیگری اصـیل نگردیـد، وضع اجتماع انسانی همان خواهد بود که جامعه شناس معروف عصر حاضر سوروکین گفته است:. (در زمانی که مذهب، اصول اخلاقی و ارزش هـای دیگر اجتمـاعی، قـدرت حکمرانی و کنـترل عمیـق و درونی خـود را بر وجـدان هـا و دل هـا از دسـت می دهنـد، انسـان هـا و سرنوشت آنهـا به صورت قربانیـان و محکومـان قـدرت های عریان و هراس انگیز خارجی در می آینـد. در چنین شـرایطی، بشـر، به جـانوری که تنهـا سـایق ها و غریزه ها و شـهوت ها حاکم بر سـرنوشت او و رفتار او هسـتند، تبـدیل می شود؛ خودخواهی نامحـدود فردی و گروهی، میـدان برای ظهـور و خودنمـایی می یابـد. تنـازع رقـابت انگیز و بی رحمـانه برای بقـا شـدت می پـذیرد. جنـگ، خونریزی و سایر قساوت ها و تبهکاری ها برروابط انسان ها، به طور فوق العاده و مستبدانه حکومت می رانـد).(۵). تمدن ماشینی با تمـام تلاـش های طاقت فرسای خود، تصور می کنـد تنها در سایه پیشـرفت علم می توان بشـر را به قله سـعادت رسانیـد و به آمال و آرزوهای دیرینه وی پاسـخ مثبت داد؛ اما دیگر توجه ندارد که دسـتگاه کنترلی لازم است تا محصول علم را در مسـیر سـعادت بشـر مصـرف کنـد و در غیر این صورت به قول رئیس جمهوری فرانسه، پمپیـدو، چیزی نخواهـد گذشت که همه چیز دست به دست هم داده تا جامعه را به یک مسابقه سـر گیجه آورترقی مادی، ترقی ای که حدود آن معلوم نیست و هیچ پاسـخی به آمال قلبی بشـر نمی دهد، بکشاند.(۶). راه اصـلاح. این اعترافـات و ده هـا اعتراف دیگر حـاکی از سـرخوردگی غرب از زنـدگی ماشـینی و کوتـاهی و نارسایی علم از تفسیر و توضیح بسیاری از مشکلات انسانی و ترمیم بیچارگی های اوست. این جاست که پس از یأس و نومیدی می توان گفت: برای تجدید زندگی واقعی انسانی یک شانس بیش باقی نمانده است و آن، بازگشت به مذهب و ارزش های اخلاقی و حفظ موازنه میان پیشـرفت های مادی و معنوی است و هر نوع اصـلاح و رفورمی که منهای (مذهب) و معنویت باشد، سـرود تخدیر کننده و رؤیای شیرینی بیش نیست و نتیجه ای جز پدید آمدن بن بست های غیر قابل نفوذ در بر نخواهد داشت.(۷). پی‌نوشتها: -- ۱. سبأ (۳۴) آیه ۳۴.

۲. اسراء (۱۷) آیه ۱۶.

۳. گزارش مؤسسه مباسا دور کالج به نقل از: نسل جوان، سال ۱، شماره ۶.

۴. همان،سال ۱، شماره ۵.

۵. سوروکین، خداوند دو کعبه، ترجمه دکتر صاحب الزمانی، ص۵۳ - ۵۴؛ ایدئولوژی الهی و پیشتازان تمدن، ص۲۳۲.

۶. اکسپرس، به نقل از: کیهان، شماره ۹۳۴۰.

۷. ر.ک: نبی صادقی، انقلاب ارزشها، مقدمه استاد سبحانی.

مقصود از شهدا و صدیقین در قرآن چیست

مقصود از شـهدا و صـدیقین در قرآن چیست. ۱۹. (وَالَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَرُسُـلِهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَالشُّهَـداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ والَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوابِآیاتِنا أُولِئکَ أَصْحابُ الْجَحِیمِ؛. کسانی که به خدا و پیامبر او ایمان آوردند در پیشگاه پروردگار خویش راسـتگویان (صدیقین) و گواهان (شـهدا) هستند. از پاداش عمل و نورانیت ایمان خود بهره مند می شوند و کسانی که کافر

شدنـد و آیات خـدا را تکـذیب کردند، اهل دوزخند). بررسـی صدیق در قرآن. قرآن مجید گروهی را با صـفت (صدیق) توصـیف نموده است؛ مانند. ۱. (وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِبْراهِيمَ إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيّاً؛(۱). در این کتاب (قرآن) از ابراهیم یادی بنما که او شخصـی راسـتگو و پیامبر بود). ۲. (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَبِيّاً؛(۲). در قرآن از (ادریس) یـادی کن که راسـتگو و پیامبر بود). مردم مصریوسف را (صـدیق) می گفتنـد، چنان که می فرمایـد: (يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ).(۳). ازنظر لغت (صدیق) صـیغه مبالغه است و مقصود از آن کسـی است که در قول و عمل، گفتار و کردار راستگو باشد. صدق در عمل این است که عمل او با گفته اش مطابق باشـد و یک چنین مطابقت، کشف از صـدق گفتار او نموده و ثابت می نمایـد که او به آن چه می گویـد معتقد است. صدق در گفتار ، یعنی گفتار او مطابق واقع باشـد و لازمه چنین حالت روحی این است که صـدیق هیچ گاه از هوای نفس پیروی ننموده و چیزی را جز حق و حقیقت انجام نمی دهـد.(۴). به طور مسـلم وجود چنین حالت روانی و یا ملکه نفسانی در افراد عادی، به تـدریج پیدا شده، تا آن جا که گفتار و کردار او به غیر حق متمایل نگردد. امام باقر(ع)به ربیع فرمود: کسـی که یک عمر راست بگوید خدا او را (صدیق) می نامد. از آن جا که قرآن یوسف ۵) را صـدیق معرفی کرده است می توان گفت که (صدیقین) علاوه براین که در گفتار و کردارخود راسـتگو هستند، در دیدگاه ها و حدسیات و اجتهادات علمی و فکری خود صایب می باشند، اگر ساقی زمامدار مصـر، یوسف را صدیق خواند و به او گفت:. (يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَاف؛(۶). ای یوسف راستگو، در باره هفت گاو چاقی که هفت گاو لاغر آنها را می خوردند، مرا راهنمایی کن (و تعبیر خواب را برای ما بگو». برای این است که قبلاً یوسف خواب سؤال کننـده را – که مـدت ها هم بند یوسف بود به طرز صـحیح تعبیر کرده بود. توضیـح این که سائل یکی از دو نفر هم زنـدانی یوسف بود که هر دو در زنـدان خواب دیـده و از یوسف خواسـتار تعبیر خواب خود بودند. یکی از آنها خواب دیـده بود که نـانی به سر می برد و مرغـان هوا از آن می خورنـد و دیگری خواب دیـده بود که انگور می فشارد که شـراب بسازد. یوسف خواب شـخص نخستین را تعبیر کرد که به دار آویخته می شود و مرغان مغز او را می خورنـد و خواب دومی را تعبیر نمود که سـاقی زمامـدار مصـر می گردد و همـان طورکه یوسف تعبیر کرد یکی به دار آویخته شـد و دیگری سـاقی ملـک گردیـد. چنین نظر صـایب و تفسیر صـحیحی بـاعث شـد هنگـامی که ساقی ملک خواست، تعبیر ماجرای خواب ملک را از وی بپرسـد او را صـدیق بنامـد و بگوید: (يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ).(۷). ازاین جـا می توان حـدس زد که مقـام صـدیقی تنهـا راسـتگویی در قول و عمل نیست، بلکه باید با حدس صایب و فکر واقع بین توأم باشد که در نظریات و حدسیات خود نیز صایب و صادق گردد. بررسـی لفظ (شـهداء). شـهداء جمع شاهد است و کسـی را که در یک واقعه حاضـر بوده و اوضاع را از نزدیک مشاهده کند (شاهد) می گویند. آیات قرآنی حاکی است که در میان هر امتی شاهـدی وجود دارد آن جا که می فرماید:. (وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً ثُمَّ لَايُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا...؛(۸). روزی که از هر امتی شاهـدی را مبعوث می کنیم در آن وقت به کسانی که کافر بوده انـد اجازه داده نمی شود (که عـذر بخواهنـد». از آیه دیگراسـتفاده می شود که هر امتی گواهی دارنـد و پیامبر نیز گواه بر گواه هاست، چنان که می فرماید:. (فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً؛(۹). چگونه خواهد بود هنگامی که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را گواه بر همه آنهـا). اکنون بـا ملاـحظه مفـاد دو آیه دیگر می توان دریافت که مراد او از (شـهادت) چیست. هنگـامی که خـداوند حضرت مسیح را مورد بازجویی قرار داده و از او می پرسد: آیا تو به مردم گفتی که خودت و مادرت را به عنوان معبود بپرستند وی در پاسـخ خـدا می گویـد: مـن به آنـان جز آن چه را مـأمور گفتن آن بـودم چیز دیگری نگفتم. من به آنـان گفتم که خـدا را – که خـدای من و شـماست – بپرستیـد. در این موقع مسیح خـود را جزء (شـهداء) محسـوب کرده و می گویـد:. (...وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مادُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وأَنْتَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيد؛(۱۰). من تامیـان آنها بودم بر آنها گواه بودم؛وقتی مرا بر گرفـتی، تو مراقب آنهـا بودی و تو بر هرچیزی گواه هسـتی). مقصود از گواه بودن عیسـی نظـارت او بر اعمـال و نحوه پرسـتش و فرمـانبرداری آنهـا بوده است. از این که در آیه دیگر (شـهداء) و (کتاب)(۱۱) در کنار هم آمـده انـد می توان اطمینان پیدا کرد که

مقصود از شهداء، گروه بـا بصیرتی است که بر اعمـال و افعـال و اوضاع امت گواهی می دهنـد، چنان که می فرمایـد:. (... وَوُضِعَ الْکِتابُ وَجِیءَ بِالنَّبِیِّینَ وَالشُّهَداءِ وَقُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لایُظْلَمُونَ؛(۱۲). نـامه اعمـال بـاز می شود و پیامبران و گواهان آورده می شونـد؛ در این موقع در باره آنها از روی حق و عدالت بدون این که ذره ای اجحاف گردد، داوری می شود). مجموع این آیات می رسانـد که در میـان هر امتی افراد پـاک و صـالحی هسـتند که روز قیـامت بر اعمال مجرمان و یا به طور اعم گواهی می دهنـد. آنان شهادت را در این جهان متحمل می شوند ولی وقت ادا و ابلاغ آن روز رسـتاخیز است. اکنون باید دید که شـعاع شهادت آنها تا چه انـدازه است. ممکن است گفته شود که آنان به آن چه با یکی از حواس درک کرده انـد، گواهی می دهنـد؛ مثلاً گواهی می دهند که از طرف خـدا پیـامبران آمدنـدو مردم را به خـداپرستی و... دعوت نمودنـد(۱۳) و شایـد هم بر بسیاری از اعمـال محسوس افراد معاصـر خـود گـواهی دهنـد، در این صورت بـا گواهی دادن این افراد، به ضـمیمه پرونـده هـا و گواهی اعضـای خود شـخص، رأی دادگـاه الهی صـادر می گردد. ممکن است گفته شود شـعاع شـهادت آنهـا مربوط به محسوسـات نیست، بلکه آنان بر حقایق وباطن اعمـال و صـفات نفسـانی افراد، از قبیـل کفر و ایمـان نیز گـواهی می دهنـد و آنـان ایـن حقـایق را بـا تأییـد الهی درک کرده و روز رسـتاخیز گواهی می دهند. ناگفته پیداست که این مقام (شهادت بر حقایق اعمال) در خور تمام افراد نیست و مخصوص طبقه ممتاز امت و طبقه متوسط درسعادت است، تا چه رسـد طبقه پایین تر که بهره ای از آن ندارند.(۱۴). در عظمت مقام آنان کافی است که خداونـد به افرادی که خـدا و پیامبر را اطاعت نموده انـد نوید می دهد آنان با صدیقین و شـهداء خواهند بود، چنان که می فرماید:. (وَمَنْ یُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهداءِ وَالصّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً؛(۱۵). کسانی که خـدا و رسول او را اطاعت کنند آنان با کسانی خواهند بود که خدا نعمت خود را در باره آنان ارزانی داشـته، از پیامبران و صـدیقان و شـهیدان و صالحـان، و چه نیـک مصاحبـانی هسـتند). ممکن است گفته شود که آیه مورد بحث، همه افرادی را که به خـدا و پیامبران او ایمان آورده انـد صـدیق و گواه می نامد(۱۶) بـا این وصف چطور می توان گفت که گروه صـدیق افراد خاصـی هسـتند که در پرتو عنایات خدا و سرپرستی وی به این مقام می رسند. ولی در پاسخ این سؤال می توان گفت مقام شهادت درجاتی دارد که همه افراد با ایمان می توانند به برخی از درجات آن نایل گردند. اما شهادت بر حقایق و باطن اعمال امت ها، به طور مسلم، مخصوص گروه خاصـی است که از عنایات ربانی حظ و بهره بیشتری دارند. ادوار پنج گانه عمر. ۲۰. (اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیوةُ الدُّنْیا لَعِب وَلَهْو وَزِینَهٌ وَتَفـاخُر بَیْنَکُمْ وَتَکاثُر فِی الأَمْوالِ وَالأَوْلادِ کَمَثَلِ غَیْثٍ أَعْجَبَ الْکُفَّارَ نَباتُهُ ثُمَّ یَهِیجُ فَتَراهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ یَکُونُ حُطاماً وَفِی الآخِرَهِ عَذَاب شَدِیـد وَمَغْفِرَهُ مِنَ اللّهِ وَرِضْوان وَمَا الْحَیوهُ الـدُّنْیا ای مَتاعُ الْغُرُورِ؛. بدانیـد زنـدگانی دنیـا، بـازی، سرگرمی، زیور و آرایش،فخر و مباهات به یکـدیگر فروختن، مسابقه در زیـاد کردن ثروت و فرزنـد می باشـد. (زنـدگی دنیا) ماننـد بارانی است که گیاهان (انبوهی) از آن می روید و باعث شگفتی کشاورزان می شود، ولی پس از مدتی، خشکیده (پژمرده) و زرد بعد شکسته وریز می شود (و به این ترتیب دنیاسپری شـده) و در آخرت عذاب سـخت و آمرزش و خشـنودی خواهد بود (و در هر حال) زندگی دنیا جز مایه فریبنـدگی چیزی نیست). ۲۱. (سـابِقُوا إِلی مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَجَنَّهٍ عَرْضُـهَا کَعَرْضِ السَّمـاءِ وَالأَرْضِ أُعِـدَّتْ لِلَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَاللّهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِیمِ؛. بشتابید (و بر یکدیگر سبقت بگیرید) به سوی آمرزشی که از خداست و بهشتی که وسـعت آن مانند وسـعت آسمان وزمین است و برای کسانی که به خدا و پیامبران او ایمان آورده اند، آماده شده است. این فضل و کرم خداوند است وبه هر کس بخواهد می دهد. خداوند دارای فضل بزرگ است).اسلام در تحلیل و تجزیه دنیا مکتب خاصـی دارد که از بیانـات و تمثیـل هـای زیادی که در قرآن و احادیث از طرف خداونـد و پیشوایان دین رسیده است، به خوبی به دست می آیـد؛ اسـلام نه ماننـد راهب هـا و تارکان دنیا و مرتاض ها، مردم را به ترک دنیا و پناه بردن به کوه و غار و بیغوله دعوت می نمایـد و نه ماننـد ماده پرسـتان و دنیا خواهان، اساس زنـدگی را لـذت های زودگذر دنیا می داند. اسـلام اگر با کسانی که تمام مزایای انسانی و سـجایای اخلاقی را به دست فراموشـی سپرده و محور زنـدگی را لـذت و ماده و اقتصاد می دانند مخالف است، هم

چنین بـا دسـته ای از بـدبینان به جهان طبیعت نیز، که تمایلات فطری خود را سـرکوب کرده و جهان را شـرّ محض و زیان مطلق می داننـد، مخـالف است. در نخستین آیه این بحث، قرآن نظر واقع بینـانه خود را در باره دنیا با تقسیـم زنـدگانی انسان از نظر حالات و روحیات به ادوار پنج گانه بیان کرده، سـپس بیان خود را با تمثیلی که در سوره زمر(۱۷) و غیره نیز وارد شده، توأم ساخته است. در این بیان و تقسیم، کوچک ترین مبالغه و مجازگویی نیست، بلکه سلسله حقایقی است که متن زندگی انسان را تشکیل می دهد و با سپری شـدن این ادوار پنج گانه، طومار زندگی او نیز درهم پیچیده می شود. این دوران های پنج گانه عبارتند از:. ۱. لعب (بازی)؛. ۲. لهو (سرگرمی ها)؛. ۳. عشق به زیور و آرایش؛. ۴. مسابقه در فخر و مباهات؛. ۵. مسابقه در زیاد کردن ثروت و فرزند. شـما می توانید زندگی انسان را از جهات مختلف مورد بررسی قرار دهید و در آن تقسیماتی به وجود آورید؛ مثلاً از نظر رشد و نمو و سن و سال، زندگی انسان به ادوار سه گانه (کودکی، جوانی، پیری) تقسیم می شود، ولی محور تقسیم در آیه مورد بحث، همان روحیات و حالات و افکار گوناگونی است که در انسان، در طول عمر به وجود می آیـد و آثار مختلف و نتایج رنگارنگی را به دنبال دارد. آن چه برای ما قطعی است این است که، این احوال پنـج گانه، مجموع دفتر زنـدگی اوست و اما مـدت دوران هریک از این حالات چنـد سـال است، درست برای مـا روشن نیست. گـاهی گفته می شود که مـدت حکومت و شـدت هریـک از این احوال هشت سال است و پس از هشت سال به صورت یک غریزه تعدیل یافته در روان انسان تا سالیانی باقی می ماند. بنابراین حالات چهارگانه (لعب و لهو و زینت و تفـاخر) بین سـال های ۳۰ و ۴۰ ادامه دارد و مرحله پنجم که همـان مسـابقه در زیاد کردن ثروت و فرزنـدان است تا روز مرگ بـا انسـان همراه است. ممکن است این حالات نسبت به منطقه هـا و محیـط هـا فرق کنـد وعوامل دیگری خارج از خود انسان، در تشدیـد و ادامه این حالات مؤثر باشد؛ حتی این اختلاف برای خود ما مشـهود است؛ مثلاً مرحله بازی در کودکان مختلف بوده، عشق به سـرگرمی ها (لهو) در میان جوانان از نظر مدت متفاوت می باشد. در هر حال آن چه لازم است تشـریح این ادوار پنج گانه است که اساس زندگی ما را تشکیل می دهد.(۱۸). ۱. دوران لعب و بازی: نخستین مراحل زندگی نوزاد انسانی را، بازی های گوناگون که با اندام و قوای بدنی او متناسب می باشد، تشکیل می دهد. او در این مرحله از زندگی، لذتی بالاتر از لذت بازی نمی داند، اگر از هر چیز سیر شود، از بازی سیر و خسته نمی شود. میل به بازی و جست و خیز، در این مرحله بیشتر جنبه غریزی دارد و ضـامن رشـد و نمو و تکامل قوای بـدنی آنها، همین بازی های متنوع است که در پرتو میل طبیعی و غریزی کودک انجام می گیرد. طغیان این غریزه در دوران کودکی است و هرچه کودک از نظر قوای عقلانی تکامل پیدا کند این غریزه رو به ضـعف گذارده و به صورت غریزه ای کم اثر، در ادوار بعـدی محفوظ می ماند ولذا گاهی در مراحل بعدی،در انسان میل به بازی احساس می شود ولی به صورت تعـدیل یافته و از قـدرت و طغیان آن کاسـته شـده است و هم چنین است سایر حالات وروحیات که در ذیل به آنها اشاره می شود.۲. دوران لهو و سـرگرمی: در این مرحله در انسـان میـل شدیـد به سـرگرمی های مختلف پیـدا می شود و در این هنگام هر فردی در خود علاقه مفرط به شـنیدن نغمه های گرم و دلنشـین، افسانه ها و داسـتان ها و تماشای مناظر مشغول کننده، مسافرت های دسته جمعی، راه پیمـایی و کوهنوردی، شـرکت درمسابقـات عمـومی و... احسـاس می کنـد. ایـن مرحله از عمر، که اسـاس آن را سرگرمی و خوش گـذرانی آمیخته با کم فکری تشـکیل می دهـد، دیری نمی پاید که جای خود را از نظر قدرت و طغیان، به حالت دیگری می دهـد و خود به صورت یـک حـالت کم اثر، در کـانون وجود انسـان پنهـان می شود. ۳. دوران عشق به زیبـایی: سومین مرحله زندگی انسان را میل شدید به مظاهر زیبایی، از قبیل همسـر زیبا، لباس زیبا، خانه زیبا و... تشـکیل می دهد و این علاقه فطری اسـاس بقـای زنـدگی و نسـل انسانی است و آیین مقـدس اسـلام با وضع قوانین خاصـی، آن را تعـدیل کرده و از زیان های آن، که معلول شـدت و طغیان این حالت می باشـد جلوگیری به عمل آورده است. ۴. دوران فخر و مباهات: در این مرحله از زنـدگی، حسّ مقام خواهی و منصب طلبی و فخر و مباهات به وسیله پول و ثروت، منصب و مقام، فرزنـد و اولاد و... زنده می شود و تا مدتی فکر انسانی را مشـغول خود می سازد، فکر ترقی و تعالی، حس صدارت طلبی و ریاست خواهی، روح انحصار و قبضه کردن، از آثار این

مرحله است، که انسان در زندگی بیش از همه، به چیزهایی علاقه مند می گردد که وسیله فخر و مباهات است. ۵. دوران مسابقه درزیاد کردن ثروت و فرزند: در این مرحله نهایی، سایر علایق، ضعیف و کم رنگ شده زمام زندگی به دست این حالت می افتد و هرچه سن بالا- رود این حالت رو به فزونی می گذارد، روح ثروت اندوزی و تکثیر اولاد و مراقبت اوضاع دیگران، که مبادا در این قسمت از او پیش افتند، شغل شاغل و محور زندگی می گردد. هر یک از این علایق پنج گانه به نوبت خود اساس بقای زندگی است، ولی باید کوشید که همواره به صورت وسیله زندگی مورد استفاده قرار گیرد نه به صورت هدف. نظر اسلام در باره دنیا. درباره حقیقت دنیا و پایه ارزش آن، افکار و عقاید مختلفی ابراز شده و مکتب های گوناگونی به وجود آمده است. قرآن مجید در سوره های متعددی با بیانات و مثل های گوناگون نظر خود را در باره دنیا ابراز نموده است. از غور و بررسی مجموع آیه ها و روایات اسلامی، به طور روشن این مطلب به دست می آید که، جهان ماده از نظر اسلام با تمام جلوه ها و مظاهر خود خوب است؛ ولی دلبستگی به آن بسیار بد و مذموم و نکوهیده است. دلبستگی به جهان و مظاهر فریبنده آن، اگر چه تا حدی فطری است، ولی منظور از بد بودن دلبستگی این است که در مواقع تصادم، انسان دنیا را فدای فضایل اخلاقی و اصول انسانی سازد، نه بر عکس و به عبارت دیگر، اسلام دنیا را چنین تجزیه و تحلیل می کند: دنیا وسیله است نه هدف؛ تمام این علایق پنج گانه عامل و وسیله بقای حیاتند و هرگز هدف از زندگی و حیات انسانی، مثلاً ثروت اندوزی و مسابقه در تکثیر اولاد نیست. و برای رساندن این مطلب (که از دنیا باید به صورت وسیله، بهره برداری نمود نه هدف) پس از نکوهش زندگی دنیا و تقسیم آن به ادوار پنج گانه، بلافاصله در آیه بعدی (آیه ۲۱) تذکر می دهد که انسان می تواند در پرتو این وسیله، حیات بهشتی را به دست آورد؛ بهشتی که گنجایش آن به اندازه گنجایش ۱۹) آسمان ها و زمین است و برای کسانی آماده شده که دنیا را از آن نظر بخواهند که می تواند وسیله سعادت در این جهان وجهان دیگر باشد. وسعت بهشت. اطلاعات ما از گنجایش آسمان ها و زمین که قرآن کریم می فرماید وسعت بهشت به اندازه وسعت آنهاست، بسیار ناچیز است، ولی وسعت منظومه شمسی با آن که نسبت به سایر منظومه ها کوچک و ناچیز است، آن قدر است که اگر ما بخواهیم با همان وسایلی که اخیراً یک ایستگاه فرستنده را سالم در ماه فرود آورد (و تقریباً سه شبانه روز در راه بود) به دورترین سیاره این منظومه (سیاره پلوتو) سری بزنیم ۲۵۰ سال وقت لازم دارد. تنها در همین کهکشان ۱۵۰ میلیون ستاره بزرگ تر از خورشید وجود دارد. و با ملاحظات تحقیقاتی که دانشمندان در باره وسعت آسمان ها انجام داده اند، عظمت این جمله: (وَجَنَّةٍ عَرْضُها کَعَرْضِ السَّماءِ وَالأَرْضِ؛ بهشتی که وسعت آن به اندازه گنجایش آسمان ها و زمین است) به دست می آید. . پی‌نوشتها: -- ۱.

مریم (۱۹) آیه ۴۱.

۲. مریم (۱۹) آیه ۵۶.

۳. یوسف (۱۲) آیه ۴۶.

۴. المیزان ، ج۴، ص۴۳۴.

۵. نور الثقلین، ج ۱، ص۴۲۶.

۶. یوسف(۱۲) آیه ۴۶.

۷. یوسف (۱۲) آیه ۴۶.

۸. نحل (۱۶) آیه ۸۴.

۹. نساء (۴) آیه ۴۱.

۱۰. مائده (۵) آیه ۱۱۷.

۱۱. منظور نامه اعمال است.

۱۲. زمر (۳۹) آیه ۶۹.

۱۳. کشاف، ج ۱، ص ۲۴۳.

۱۴. المیزان، ج ۱ ص ۱۳۲۶.

۱۵. نساء (۴) آیه ۶۹.

۱۶. چنان که می فرماید: (وَالَّذینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَرُسُلِهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَالشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ...).

۱۷. آیه ۲۱.

۱۸. نکته قابل توجه این است که هیچ یک از این حالات و علایق در انسان پس از طی دوران شدت خود، به کلی از بین نمی رود، بلکه از شدت آن کاسته شده و روبه ضعف می گراید؛ مثلاً در مرحله ای که در انسان روح فخر و مباهات پیدا می شود، حالات پیش، مانند علاقه به بازی و یا سرگرمی به طور ضعیف و کم رنگ بر روح انسان حکومت می کند.

۱۹. (عرض) در آیه در هر دو مورد به معنای گنجایش وسعت است نه عرض درمقابل طول، چنان که برخی تصور کرده اند.

پناهگاهی درکشاکش حوادث زندگی

پناهگاهی درکشاکش حوادث زندگی. ۲۲. (ماأَصابَ مِنْ مُصِیبَهٍ فِی الأَرْضِ وَلافِی أَنْفُسِکُمْ إِی فِی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذ لِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیر؛ هیچ مصیبتی در زمین (مانند زلزله، سیل و قحطی) رخ نمی دهد، و یا بلایی متوجه جان شما نمی شود، مگر پیش از آن که آن را به وجود بیاوریم، در کتابی (لوح محفوظ) هست. این کار برای خدا آسان است). ۲۳. (لِکَیْلا تَأْسَواْ عَلی مافاتَکُمْ وَلاتَفْرَحُوا بِما آتیْکُمْ وَاللّهُ لایُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ؛ (روی این حساب و دقت) نباید بر نعمت های فوت شده تأسف بخورید و بر آن چه در دست دارید خوشحال شوید. خداوند متکبران فخر فروش را دوست نمی دارد). ۲۴. (الَّذِینَ یَبْخَلُونَ وَیَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ؛ همان هایی که بخل می ورزند و مردم را به بخل دعوت می کنند، هرکس از فرمان خداوند روی گرداند (ضرری به خدا نمی زند) خدا بی نیاز و (دستورات و کارهای او) ستوده است). اضطراب و نگرانی، تشویش و دلهره از بیماری های عصر حاضر است و این بیماری روانی، مخصوص طبقه ای است که تاریکی آینده و نگرانی از آن، زندگی را در کام آنها تلخ کرده است و گاهی این حالت، با حسرت برگذشته توأم می گردد. در این صورت، اضطراب و هیجان انسان شدید می شود؛ چه انسان در پرتو تمدن ماشینی، بر بسیاری از مشکلات پیروز گردیده و برخی را ریشه کن ساخته است، ولی موضوع دلهره و اضطراب روانی و اختلالات روحی و نگرانی از آینده برخلاف ناتوانی های جسمی و بیماری های عفونی، سیر تصاعدی پیدا و به موازات پیشرفت فن و تکنیک، آنها نیز پیشرفت کرده است. و این مطلب درکشورهایی که از نظر صنعت و تمدن ترقی چشمگیری نموده اند، بیشتر نمایان است؛ مثلاً نیمی از آمریکایی های بالغ، لااقل یک بار برای معالجه نگرانی و تشویش خود، تحت معالجه طبیب قرار گرفته اند.(۱). تنها در ایالات متحده آمریکا یک میلیون و شش صد هزار تخت خواب در بیمارستان ها و مراکز مخصوص، برای معالجه و درمان بیماران روحی اختصاص داده شده است. و بیشتر تعجب آور خواهد بود اگر اضافه شود که این رقم نمودار مبتلایان به امراض روحی است که احتیاج به مراقبت پزشکی و دارویی دارند و چه بسا افرادی هستند که خارج از کادر رسمی، سرپایی به مداوا مشغولند.(۲). آماری که در باره بیماران روانی کشور ما منتشر شده، گرچه نمی توان گفت دقیق است؛ ولی می تواند نموداری از موضوع سیر تصاعدی بیماری های روانی باشد. در حال حاضر ۱۴ تیمارستان روانی در ایران وجود دارد و در ظرف ۱۲ سال اخیر، تعداد بیماران از ۱۴۰ تن به ۱۸۳۶ نفر رسیده است.(۳). علت پیدایش این نوع بیماری ها یکی دوتا نیست؛ زیرا وراثت، ضربه های مغزی و اختلال دستگاه ترشحات غددی، از عوامل مهم پیدایش بیماری و یا لااقل اضطراب ها و دلهره هاست، ولی مطلب یقینی این است که حوادث بد و ناگوار و روی دادهای تلخ در پیدایش و یا لااقل بروز و تشدید این نوع

بیماری عامل مؤثر است. گروهی برای بر طرف ساختن این نوع نگرانی ها، به الکل، تریاک، مرفین، هروئین، کوکائین و... پناه می برند. برخی دیگر از قرص های مسکن و خواب آور، صفحه های نشاط آور، فیلم های سینما استفاده نموده و احیاناً به وسیله خودکشی، به غم و اندوه و اضطراب و دلهره خود پایان می بخشند. گروهی از دانشمندان، این گونه بیماران را با تلقینات روحی مداوا می نمایند و می کوشند شخص بیمار باور کند که سنگینی بار امروز، برای خود امروز کافی است و نمی تواند سنگینی بار گذشته و یا فردا را بکشد، وانگهی راه خردمندانه این است که گذشته به دست فراموشی سپرده شود و به جای فکر در آینده، از امکانات وضع موجود، بهره برداری گردد و درِ آهنینی میان وضع موجود و گذشته و آینده به وجود آید و به قول سعدی:. سعدیا، دی رفت و فردا هم چنان معلوم نیست.

در میان این و آن، فرصت شمار امروز را.

آنان معتقدند که زندگی در دوران های سه گانه، مانند طبقات و قطعات مختلف کشتی است که با فشار دادن دگمه ای، قسمت خراب و سوراخ شده آن، از قسمت دیگر جدا می گردد و مرد موفق و پیروز کسی است که با قدرت اندیشه و خرد، قطعات مختلف زندگی را از هم جدا سازد و برای هرکدام حساب مستقلی باز نماید. بسیار مایه بدبختی است که انسان به جای استفاده از امکانات موجود، عمر و نیروی خود را در تأسف برگذشته و یا نگرانی از آینده به کار برد و ارزنده ترین وقت خود را صرف کاری کند که کوچک ترین سودی ندارد. مذهب بزرگ ترین عامل رفع نگرانی و اضطراب. با این که راه فوق، که دانشمندان در معالجه چنین بیماری های روانی در پیش گرفته اند، مؤثر است، ولی نقش مذهب و ایمان و اعتقاد به وجود خداوند، که تمام کارهای او از روی مصلحت و مقتضای صلاح شخص است و هم چنین عقیده به سرای دیگر، بیش از هر عاملی در دفع هر گونه هیجانات روحی و افسردگی روانی مؤثر است؛ زیرا عقیده به وجود خداوند و سرای دیگر، نه به آن معناست که انسان دست از زندگی بشوید و در ردیف تارکان دنیا قرارگیرد، بلکه به این معناست که دل به دنیا نبندد و آن را نهایت آرزو و گمشده مطلق خود نداند. اگر شخصی با چنین عقیده و ایمانی دچار مصیبت و ناکامی گردد، به طور مسلم آثار آن کوبنده نخواهد بود. مرد مذهبی، دنیا را سرای جاویدان قرار نداده و سرای همیشگی در نظر او پس از مرگ است و مرگ برای او دروازه ابدیت به شمار می رود و بود و نبود و اقبال و ادبار امری موقتی که صد در صد جنبه مقدمی دارد، باعث غرور و یا افسردگی او نمی شود، خصوصاً که اساس عقیده او را این فکر تشکیل می دهد که جهان و حوادث آن زیر نظر و اراده قاطع حکیم علی الاطلاق قرار گرفته که کاری را بی جهت انجام نمی دهد. مرد الهی هرچه هم زیر ضربات شکننده مصایب قرار گیرد، باز دل گرم است که این شداید زودگذر است و طومار زندگی ودفترچه حیات با مرگ بسته نمی شود؛ ولی شخص مادی نقطه مقابل مرد خداپرست قرار گرفته و دایره هستی را به زندگی مادی منحصر دانسته و در برابر شداید و گرفتاری ها مایه دل گرمی ندارد و زیر فشار اوضاع مبهم آینده و حسرت برگذشته، پشتش خم می گردد. خدا این شاهکار اخلاقی را با یک جمله کوتاه بیان نموده است: (لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی مافاتَکُمْ وَلاتَفْرَحُوا بِماآتاکُمْ) یعنی بر گذشته تأسف مخورید و وضع موجود شما را فریب ندهد و در نتیجه دل به دنیا مبندید. گواه ما بر این که منظور از جمله مزبور این است که دل به دنیا نبندند، نه این که دست از زندگی بشویند، دو مطلب است:. ۱. ذیل آیه که می فرماید: (وَاللّهُ لایُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ؛ خداوند متکبران و مغروران فخرفروش را دوست نمی دارد). یعنی کسانی که دنیای ناپایدار آنان را از حدّ اعتدال بیرون آورده و ملاک فضیلت و برتری را مال دنیا دانسته اند، دوست نمی دارد، نه هر فردی که از مظاهر حیات به قدر مصلحت بهره برداری کند، بدون این که کبر ورزد و فخر بفروشد. ۲. آیه ۲۴ این بحث است که، فقط افراد بخیل را – که دل به دنیا بسته اند و دنیا را به جای این که وسیله قرار دهند، هدف قرار داده اند مذمت می نماید. بر خلاف تصور بیشتر مردم که زاهد را انسان ژنده پوش و کوه نشین و دل از لذایذ و مظاهر دنیا برکنده می دانند، زاهد کسی است که دل به جهان و لذایذ آن نبندد، ولو این که ثروت بی شمار و مکنت زیادی در اختیار داشته باشد و دنیاپرست کسی است که به آن چه در دست دارد، دل ببندد ولو جامه کهنه

و دلق بی ارزش باشد؛ آن مردی که از دست دادن خرقه پوسیده باعث تأسف او می شود و یا وضع موجودات - هرچه هم ناچیز باشند - او را مغرور می کند، صد در صد دنیاپرست است؛ ولی آن فرد خداپرست که از دست دادن میلیون ها ثروت، هیجان و اضطرابی در روح او به وجود نمی آورد و استقبال دنیا، باعث طغیان او نمی شود، صد در صد یک فرد زاهد است. روی این اساس امام باقر(ع)در شناساندن زاهد حقیقی و دنیاپرست واقعی چنین می فرماید:. (إنّ الزهد فی آیهٔ من کتاب اللّه) یعنی حقیقت زهد در یک جمله کتاب خدا: (لِکَیْلاتَأْسَوْا...) بیان شده است.(۴). مصایب زمینی و آسمانی قبلاً- در کتابی پیش بینی شده است. کلیه حوادث از مصایب و شداید و غیره در کتابی پیش از پیدایش آن ضبط گردیده است، بلکه تمام پدیده های جهان و آن چه در نظام هستی می گذرد، هرذره و قطعه ای از آن، پیش از پیدایش، به طور کامل و دقیق پیش بینی شده است و به اصطلاح قرآن روی داده ها پیش از آن که جامه وجود بپوشند (در لوح محفوظ) ثبت و ضبط گردیده اند. حقیقت لوح محفوظ برای ما به درستی روشن نیست و حقیقت این کتاب، که حوادث جهان در آن قبلاً ضبط گردیده، نیز مثل لوح محفوظ به طور قطع واضح نیست، ولی می توان گفت این کتاب که گزارش دهنده حوادث پیش از وقوع است، از سنخ کتاب های بشری نیست، که کتابی از الواح و اوراق تدوین شده باشد، بلکه منظور از این کتاب همان علل و موجبات قبلی است که معلول و حوادث آینده با قلم قضا بر پیشانی آنها نوشته شده است؛ زیرا اوضاع و علل و موجبات قبلی با زبان تکوین می گوید که آبستن چه حوادثی است که در ظرف خود انجام می گیرد و اگر کسی به رموز و خصوصیات علل - که پیش از حادثه وجود دارد - واقف گردد، می تواند خصوصیات پدیده های آینده را به طور واضح پیش بینی کند. به عبارت دیگر، بشر در افعال و کارهای خود مختار و آزاد است؛ ولی در برابر حوادث و پدیده های مختلف طبیعت، ناتوان و مسلوب الاختیار می باشد. سیل حوادث و نعمت ها و نقمت ها، به سان رودخانه ای در حال جریان است. کسانی که با سرچشمه این رودخانه آشنایی دارند، آن را نتیجه قطعی و غیر قابل برگشت یک سلسله عوامل و علل و توده ای ازحوادث و اوضاع بی شمار قبلی می دانند که وقوع هر حادثه ای را در ظرف خود ایجاب می کند. بنابر این تمنای نبود یکی از حوادث، خیالی بیش نیست؛ زیرا اوضاع جهان آن چنان متصل و به هم پیوسته است که نبود یک حادثه و عقب زدن صفحه ای از حوادث، مستلزم به هم خوردن بسیاری از اوضاع و حوادث است که علت این حادثه و وجود خصوصی این پدیده را قطعی و حتمی نموده است. بنابر این مقصود از نخستین آیه مورد بحث که، (هیچ حادثه ناگواری در زمین رخ نمی دهد و یا بلایی متوجه جان شما نمی شود مگر پیش از آن که آن را به وجود آوریم، در کتابی نوشته شده است) این است که، چون هر پدیده ای اعم از خیر و شر، خوب و بد، مولود قطعی یک سلسله عوامل قطعی گذشته است؛ دیگرتأسف خوردن بر نعمت های زایل شده بی جا و بی جهت است. کسی تأسف می خورد که از علل و احوال پدیده ها بی خبر باشد، مال دنیا و جلوات طبیعت کسی را فریب می دهد که از حقیقت جهان ماده - که در هر لحظه در تبدل و تغیر است - آگاه و مطلع نگردد، ولی دل های آگاه، برگذشته تأسف نمی خورند؛ زیرا تأسف بر گذشته، معلول جهل به علل و موجبات آنهاست و دلبستگی به جهان، که در هر لحظه در مسیر تحول است، از شؤون کسانی است که به ماهیت دنیا پی نبرده باشند. بنابر این مقصود از این کتاب که روشنگر حوادث آینده است، همان علل مادی پیشین است که محقق و مستلزم حوادث آینده می باشد. این نظر که هر موجودی پیش از آن که وجود بپذیرد در کتابی قبلاً ضبط گردیده، یکی از انظار علمی و فلسفی این کتاب آسمانی است که فلاسفه جهان پس از مجاهدت های فکری به آن رسیده اند، ولی پیامبر درس نخوانده به وسیله معلم وحی، آن را در چهارده قرن پیش به ما آموخته است. این که منظور از این کتاب، همان عوامل و علل مادی قبلی است که آینه تمام نمای حوادث آینده است، احتمالی است که می توان در باره این کتاب ابراز نمود؛ ولی ممکن است این کتاب، یک نوع کتاب مجرد از ماده باشد که جز ایمان به اصل آن، راهی برای توضیح و تشریح آن وجود ندارد. بهانه ای به نام قضا و قدر. ماتریالیست قرن بیستم که اندیشه خداوند و مسائل مربوط به ماورای طبیعت را مولود انحطاط اقتصادی و بیچارگی ملت ها می داند، در باره موضوع (قضا و تقدیر) نیز همان نظر را دارد؛ ولی باید توجه نمود که قضا و قدر حتمی،

مخصوص حوادثی است که از اختیار بشر بیرون و از قلمرو اراده او خارج باشد؛ مانند سیل و زمین لرزه و خشکسالی. در این موارد طراح و سازنده سرنوشت خداست، ولی در غیر این مورد، سازنده سرنوشت و تقدیر کننده واقعی خود انسان است. اوست که با اعمال خود، سرنوشت خود را تعیین کرده و کردار امروزه وی به سرنوشت آینده اش گواهی می دهد. بنابراین هر نوع حالاتی که برما حکومت می کنند و رژیم هایی که بر ما حکمرانی دارند و سیستم هایی از اقتصاد، که اساس زندگی اقتصادی ما را تشکیل می دهند، همگی زایده خواست و عمل ماست و قضای الهی در سرنوشت ملت ها جز این نیست که خداوند از روز نخست بر اثر علم بی پایانی که دارد، می داند که هر ملتی از روی اختیار و آزادی چه راهی را انتخاب خواهد نمود و همان را در حقّ وی مقدر می نماید؛ به عبارت دیگر از آن جا که خدا می داند ما چنین کاری را انجام خواهیم داد آن را در حقّ ما مقدر می نمایند، نه این که چون مقدر نموده، ما آن را انجام می دهیم. مذهبی که بشر را به موضوع قضا و قدر معتقد می سازد، با ندای دل پذیر خود نیز همه امم و ملت ها را به یک اصل اساسی نیز متوجه ساخته و می فرماید:. (وَأَنْ لَیسَ لِلإِنْسانِ إِی ماسَعی؛(۵). هر انسانی در گرو اعمال خویش است). خلاصه سخن این که، در روی دادهای جهان، که از قلمرو اختیار بشر بیرون است، از قضای حتمی و تخلف ناپذیر خداوند در این قسمت چاره ای نیست و روی مصالحی که او بر آن واقف است، آنها را تقدیر می نماید. اما کارهایی که مربوط به فرد و یا اجتماع است منظور از این که همه آنها قبلاً در کتابی نوشته شده یکی از دو معنای زیر است:. ۱. کتاب یعنی افعال پیشین خود ما که به دنبال آورنده آثار وضعی خود هستند. از آن جا که ما در انجام مقدمات ومبادی، کمال آزادی را داشتیم، در این صورت نتایج خوب و بد آنها نیز مربوط به خود ماست. ۲. کتاب (لوح محفوظ) از مراتب علم خداست و ضبط در آن کتاب، به این معنا نیست که بشر در برابر تقدیر آن آلت بی اراده است، بلکه اطلاع و آگاهی خداوند از آینده هر فردی و یا جمعی که از روی اختیار کاری را دنبال خواهد کرد و به امری تن خواهد داد، سبب می شود که همان کار را در حقّ وی مقدر نماید. . هدف از اعزام پیامبران چیست. ۲۵. (لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَأَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَالْمِیزانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِیدَ فِیهِ بَأْس شَدِید وَمَنافِعُ لِلنَّاسِ وَلِیَعْلَمَ اللّهُ مَنْ یَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَیْبِ إِنَّ اللّهَ قَوِیّ عَزِیْز؛. ما پیامبران خود را با دلایل روشن (برای هدایت مردم) فرستادیم و همراه آنان میزان (مقیاس سنجش حق و باطل) نازل کردیم تا مردم اصول عدالت را به پا دارند، و آهن را آفریدیم، که در آن قدرت بزرگ و منافعی برای مردم هست و اینها برای این است که آنهایی را که خداوند و پیامبران او را نادیده یاری می کنند مشخص سازیم. خدا توانا و با قدرت است). می دانید پیامبران و سفرای آسمانی برای چه منظوری برانگیخته شده اند آیا هدف از بعثت آنها فقط این بود که مردم را به خداپرستی دعوت کنند و بت پرستی را بکوبند یا هدف این بود که در هر عصری به بربریت و جاهلیت خاتمه دهند و تمدن صحیح انسانی به وجود آورند و یا مردم را به یک سلسله اصول اخلاقی و مقررات اجتماعی آشنا سازند، تا مردم روابط زندگی خود را روی آن اصول استوار نمایند. در پاسخ این سؤالات باید گفت پیامبران برای یک هدف جامع تر و کلی تر از آن چه گفته شد برانگیخته شده اند و هرکدام از اهداف نامبرده، جزئی از آن هدف وسیع وکلی اند. و این هدف کلی ووسیع، همان برقراری عدل و تعادل در تمام شؤون فردی و اجتماعی زندگی بشر است و این هدف به یک معنا زیربنای تمام اهداف دیگر و درخت تناوری است که بقیه، شاخه هایی از آن هستند و همگی از این نقطه سرچشمه می گیرند و به یک معنا، جامع میان همه آنهاست و انحراف از خداپرستی و یا انحراف از تمدن صحیح انسانی و اصول اخلاقی و مقررات اجتماعی، همگی انحراف از اعتدال و اقامه عدل و داد می باشد. در آیه مورد بحث، این هدف وسیع با الفاظ (اقامه قسط) بیان شده است و (قسط) به معنای تقسیم و تقسیط و پخش می باشد؛ یعنی هرچیزی را در جای خود به کار بردن و هر شیء را در محل شایسته خود قرار دادن، چنان که از مدت ها پیش عدل را نیز به همین معنا تفسیر کرده اند و گفته اند: (العدل یضع الأشیاء موضعها؛(۶) عدالت این است که هر چیزی در جای خود قرار بگیرد و نظمی که شایسته هر موجودی است به وجود آید). بنابر این هدف پیامبران تنها عدالت در دستگاه دادگستری و محاکم قضائی نیست، بلکه عدالت در دادگستری و بررسی پرونده های حقوقی و جزائی یکی از شاخه های

عـدل اجتماعی است. هدف پیامبران این است که، عدالت در تمام شؤون زندگی مراعات شود: عدالت در محیط تعلیم و تربیت، در محیـط دادگستری، در محیـط کسب و کـار، در روابـط زنـاشویی و در کلیه امور فردی و اجتمـاعی، حتی در امور روحی وروانی و مسائل مربوط به عبادت و پرستش و در آن چه بشـر در زندگی خود با آن روبه رو ست؛ مثلاً این که پیامبران، به خداپرستی دعوت و با بت پرستی مبارزه نموده انـد از این جهت است که خـداپرستی یکی از شاخه های عدالت و بت پرستی، انحراف از جاده عدالت و مصداق ظلم و سـتم به ساحت مقدس کبریایی است؛ زیرا پرسـتش، حقّ مسـلم و انحصاری اوست و سـلب این حقّ مسـلم از وی و پرسـتش مصـنوعات او، عملاً انحراف از اصل عـدالت به شـمار می رود و لـذا می فرمایـد: (... إنَّ الشِّرْکَ لَظُلْم عَظِیم؛(۷). شرک و دوگانگی سـتمی بزرگ است). برای رسـیدن به این هدف عالی از وسایل زیر اسـتفاده می شود: پیامبران برای برقرار ساختن اصول عدالت ۸) ابزاری را در اختیـار دارنـد که هرکـدام از آنهـا نقش مؤثری در پدیـد آوردن این هـدف به عهـده دارنـد. اکنون به طور اجمـال به این وسایـل – که در آیه فوق ذکر شـده – اشاره می شود: ۱. بینـات: بینات، یعنی دلایل و شواهـد روشن که برانگیختگی آنهارا از ناحیه خداوند ثابت می نماید و طبقه خردمند و منصف را قانع می سازد، که آنان در گفتار خود صادق و راسـتگو هسـتند. البته یک قسـمت از این دلایل همان معجزات پیامبران است که دلیل علمی بر صـدق پیامبران به شـمار می رود، ولی (بینات) در آیه مورد بحث اختصـاص به اعجاز نـدارد؛ زیرا تصـدیق نبوت به طریق دیگر نیز امکان پـذیر است و گاهی یک سلسـله شواهـد و قراین گواهی قطعی بر صدق گفتار یک پیامبرمی دهد، از این نظر باید گفت منظور از بینات، گواه های محکم و روشـنی – اعم از معجزه و جز آن – است کـه صـدق گفتـار و ادعـای آنهـا را ثـابت می نمایـد. بنـابراین، پیـامبران آموزگـاران الهی هسـتند که این دلایـل، صلاحیت آنهارا برای تعلیم و تربیت گواهی می کند و یا این که مربیانی هسـتند که این اسناد، به روش های تربیتی آنها رسمیت می بخشد و یا داد رسانی هستند که این دلایل، صلاحیت آنان را برای قضاوت ثابت می نماید، در این صورت یکی از پایه های عدالت اجتمـاعی که همـان قوه قضائی است، به وسیله پیامبران و جانشـینان آنها به وجود آمـده و رکنی از آن تأسـیس می شود. ۲. کتاب: کتاب های آسـمانی با قوانین و دسـتورات محکم و اسـتوار و راهنمایی های صـحیح خود، بزرگ ترین اساس برای گسترش عـدل و داد در اجتمـاع بـوده و هست؛ ولی مشـروط بر این که دست تحریـف به آنهـا راه نیابـد و بر طبق دسـتور آنهـا عمـل شود. ۳. میزان: مقصود از آن همان عقل و خرد است که یکی از مواهب الهی به جامعه انسانی می باشد و بشـر درسایه آن حق وباطل را از هم تمیز می دهد(۹) و در عین حال الهام بخش بسـیاری از مواد قضائی و احکام الهی است که عالی ترین سـند برای دادرسان می باشد و در حقیقت خرد، رسول باطنی است که از طرف خـدا به مردم عطا شـده است و از آن جا که عقل شـریف ترین موهبت خدا به بندگان خود است در بیان آفرینش آن، لفظ (أنزلنا) به کاربرده تا حاکی از شـرافت و عظمت باشـد. ممکن است مقصود از (میزان) قوانین و شرایع آسـمانی باشد که خود آنها بر اثر اسـتحکام و اسـتواری خاصی که دارند می توانند میزان تشخیص حق و باطل باشند و از آن جا که (میزان) درمقابل (کتاب) قرار گرفته است، ناچار باید گفت مقصود، آن قسـمت از شـرایع است که از طریق سـخنان حکیمانه پیامبران که سـندی جز وحی ندارند وارد شده است. این دو معنا در باره (میزان) در آیه زیر نیز جاری است: (اللّهُ الَّذِی أَنْزَلَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ وَالْمِیزانِ وَمایُـدْرِیکَ لَعَلَّ السّاعَهَٔ قَرِیب؛(۱۰). خداونـدی که قرآن را از روی حقیقت و صـدق و (میزان) نـازل کرد و تـو نمی دانی شایـد رسـتاخیز نزدیـک باشـد.). و در هر حـال، کتاب و میزان به هر دو معنا (عقل و قوانین)(۱۱) دومین رکن عدل هسـتند که امروز آن را قوه مقننه می نامنـد و قـانون گـذاری در ادیـان فقـط و فقـط درانحصـار خـداست. نکته قابل توجه در آیه این است که، (کتـاب و میزان) هر دو، در آیه به لفظ مفرد آمـده انـد، در صورتی که کتاب ها و شـرایع بیش از یکی هسـتند. دلیل این مطلب این است که، بدین وسیله ابلاغ می کند روح و هدف و مقصد تمام کتب و شرایع یکی است و اگر به صورت ظاهر، کتاب ها و شریعت هـاست، در بـاطن و واقع همگی به یـک هـدف و به یـک حقیقت – که همـان اقـامه عـدل است – دعوت می کننـد. ۴. آهن یـا قوه مجریه: به طور مسـلم اگر چه یک طبقه از مردم در برابر منطق و خرد خاضع و خاشعند و به اصول اخلاقی و اجتماعی – که براساس

عـدل و عدالت اسـتوار است احترام می گذارند و گاهی از به هم زدن مرزهای نظم و انتظام وجداناً ناراحت می شوند، ولی در برابر آنها دسـته ای هسـتند که جز منافع شخصـی خود به چیز دیگری نمی اندیشند و اصول عدالت را موقعی محترم می شمارند که منافع آنها را تضـمین کند و در غیر این صورت با تمام قوا می کوشـند از زیر بار عدل و نظم شانه خالی کنند و همه اصول انسانی را زیرپا نهنـد و در این راه شـیطانی از تمـام وسایل اسـتفاده می کننـد. برای راست کردن یک چنین افکار منحرف و زدن شاخه های کـج و معوج اجتمـاع، قوه و قـدرت انتظـامی لازم است که با تمام قـدرت در برابر این افراد لجوج بایسـتد و اصول عـدالت را مو به مو اجرا کند. سرچشمه این قوا و قدرت در دوران نزول قرآن، همان آهن بود؛ زیرا آهن ماده اصلی سلاح های جنگی است و قرآن آن را به عنـوان رمز قـدرت معرفی کرده است. روی این اسـاس، جمله (وَأَنْزَلْنـا الْحَدِیـدَ...) اشـاره به قـوه مجریه دارد که حافـظ اصـول عـدل اجتماعی و مُجری مقررات است و هـدف آیه این است که پیامبران در درجه اول از دلایل و کتاب و میزان برای اقامه عـدل اسـتفاده می کننـد و اگر این ابزار در بـاره گروهی مؤثر نیفتـاد، به حکم خرد بایـد به قوه قـاهره متوسـل شونـد و زورگویـان و گردنکشان را سرجای خود بنشانند.(۱۲) آهن نه تنها سرچشـمه قوای قاهره است، بلکه امروز کاخ رفیع زندگی بشـر، براساس این فلز سیاه بنا شده است و اگر امروز صـنایع شگفت انگیز، سینه فضارا می شکافند، در دل دریاها پیش می روند و فاصله زمان و مکان را درهم پیچیده و جهان را به صورت یک واحـد متصل درآورده انـد، قسـمت مهم آن در سایه آهن است و لـذا می فرماید:. (فِیهِ بَأْس شَدِید وَمَنافِعُ لِلنّاس؛. در آهن قـدرت بزرگ و سودهایی برای مردم است). قرآن در ۱۴ قرن پیش، از قـدرت شـگفت انگیز آهن خبر داده است. شاید این گزارش برای بیدار کردن جامعه اسـلامی بود که دست به اسـتخراج آهن زنند و این قوه و نیرو را از دل زمین بیرون آورند و پیش از آن که دیگران به این فکر بیفتنـد، مسـلمانان در میدان صـنعت و اختراع و اکتشاف گوی سـبقت بربایند، ولی متأسـفانه در این مورد موفقیت شایان تقدیر نصیب آنها نگردیده است. این جاست که انسان به یاد یکی از سخنان برجسته امیرمؤمنان(ع)افتاده و بـه عظمـت و بزرگی ایـن سـخن پی می برد. آن حضـرت چنیـن فرمـود:. (اللّه اللّه فی القرآن لایسـبقکم فی العمـل به غیرکم؛(۱۳). مسـلمانان برحذر باشـید که دیگران در عمل به قرآن از شما پیشی نگیرند). خداوند در پایان آیه، مسلمانان را دعوت می کند که از قدرت سـرشار آهن اسـتفاده کنند و خدا و رسول او را در نشـر اصول عدالت و محو ستم یاری نمایند، چنان که فرموده: (وَلِیَعْلَمَ اللّهُ مَنْ یَنْصُرُهُ...). پی‌نوشتها: --

------ ۱. مجله دانشمند،سال ۴، شماره ۹.

۲. بلاهای اجتماعی قرن ما، ص۷۳.

۳. جوان و غریزه جنسی، ص ۷۱.

۴. سفینهٔ البحار، ج ۱، ص۵۶۸، ماده (زهد).

۵. نجم (۵۳) آیه ۳۹.

۶. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۳۷.

۷. لقمان (۳۱) آیه ۱۳.

۸. در این آیه به شرحی که بیان می شود به ارکان سه گانه عدالت اجتماعی - قوه قضائی، تقنینی و اجرائی - اشاره شده است.

۹. میزان در لغت، به معنـای آلت سـنجش است و اگر به عقـل، میزان گفته می شـود از این نظر است که به وسـیله آن حـق و بـاطل سنجیده و تمیز داده می شوند.

۱۰. شوری (۴۲) آیه ۱۷.

۱۱. در گذشـته تـذکر دادیم که عقـل نیز می توانـد در بسـیاری از احکام، الهام بخش باشـد به طوری که دادرسان الهی بر آن تکیه کنند.

۱۲. بنابر این اصول عدالت اجتماعی به طرز جالبی در آیه بیان شده است؛ زیرا پیامبران، راهنمایان و دادرسانی هستند که قوه قضائی حکومت های آسمانی را تشکیل می دهند. (کتاب و بینات) منبع الهام بخشی برای احکام و قوانین آسمانی هستند. (حدید) کنایه از قوه مجریه است که اجرای احکام را ممکن می سازد.

رهبانیت از نظر عقل و فطرت

رهبانیت از نظر عقل و فطرت. ۲۶. (وَلَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً وَإِبْراهِيمَ وَجَعَلْنا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِير مِنْهُمْ فاسِقُونَ؛. ما نوح و ابراهیم را (برای هدایت مردم) اعزام کردیم و در میان فرزندان آنها نبوت و کتاب قرار دادیم (از آنها پیامبرانی که دارای کتاب بودند برانگیختیم) دسته ای از آنها هدایت یافته و بسیاری از آنها گنه کار بودند). ۲۷.(ثُمَّ قَفَّيْنا عَلى آثارِهِمْ بِرُسُلِنا وَقَفَّيْنا بعيسَى ا بْنِ مَرْيَمَ وَ آتَيْناهُ الإنْجِيلَ وَجَعَلْنا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبانِيَّةً ابْتَدَعُوها ماكَتَبْناها عَلَيْهِمْ إىَ ابْتِغاءَ(۱) رِضْوَانِ اللّهِ فَما رَعَوْها حَقَّ رِعايَتِها فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِير مِنْهُمْ فاسِقُونَ؛. سپس پیامبرانی را به دنبال آنها فرستادیم وعیسی بن مریم را پیرو آنها برانگیختیم و انجیل را بر او نازل کردیم و در دل پیروان (واقعی) وی رأفت و رحمت قرار دادیم (و برای رضایت خدا) رهبانیتی را که مقرر نساخته بودیم، پیشه خود قرار دادند، ولی حدود و شرایط آن را مراعات نکردند و به افراد با ایمان از آنها اجر دادیم و بسیاری از آنها گنه کار بودند). از دلایل روشن و حقانیت اسلام این است که همه دستورات آن براساس فطرت انسانی گذارده شده است و در این آیین پاک وجامع، حکمی بر خلاف فطرت وجود ندارد و بر این اساس، اسلام اجازه داده است که انسان به غرایز مختلف خود، مانند غریزه جنسی، مقام و منصب خواهی، مال و ثروت طلبی، تفریح و ورزش و سرگرمی، پاسخ مثبت بگوید. اسلام همه میل های باطنی بشر را با یک سلسله قوانین و شرایط تعدیل کرده و از افراط و تفریط جلوگیری نموده است. از آن جا که انسان در اشباع غرایز خود حد و مرزی را نمی شناسد، نقش پیامبران این است که آنهارا به طرز صحیحی رهبری نموده و انسان را از افراط و تفریط بازدارند. رمز و ضامن بقا و ابدیت آیین اسلام، همین هماهنگی دستگاه آفرینش و فطرت با تشریع و قانون گذاری اسلام است. هرآیینی که برخلاف میل طبیعی و فطرت انسانی است، هرگز پایدار نخواهد بود و پیروی از چنین آیین، مانند شنا بر خلاف مسیر آب خواهد بود که شناور پس از اندکی عملاً شکست می خورد. رهبانیت در اسلام ممنوع است. رهبانیت یک سنت خارجی است که قرن هاست در میان مسیحیان به وجود آمده و رهبانان، همان تارکان دنیا بودند که دست از زندگی کشیده و به کوه ها و غارها پناه برده و جان و جسم را به اصطلاح وقف بر طاعت می کردند و در تمام عمر از ازدواج ممنوع بودند؛ البته این سنت از نظر کم و کیف، صورت های گوناگونی داشت و فرقه های رهبانان از نظر شدت اجتناب از لذایذ به دسته های زیادی تقسیم می شدند:. دسته های افراطی که هر فردی از آنها در حجره ای جداگانه زندگی می کردند با نان و شیر و گاهی گیاهان، تغذیه می نمودند، از موی اسب جامه هایی بر تن می کردند و تقریباً به طور دایم لب از تکلم فرو می بستند. این قبیل رهبانان هفته ای سه بار برای عشای ربانی و ادعیه نیم شب دور هم جمع می شدند و روزهای یک شنبه و ایام عید مهر خاموشی را شکسته و از قید گوشه نشینی در آمده و به گفتگو و صرف خوراک دسته جمعی می پرداختند. این دسته از همه فرقه ها ریاضت کش تر بود. روی این علل بود که (شوالیه) از زندگی رهبانی دست کشید و گفت: من از شپش جامه رهبانی می ترسیدم؛ زیرا جامه های پشمین، پناهگاه شپش های فراوان بود.(۲). مسأله رهبانیت به موازات اصلاح کلیساها در طیّ قرون، اصلاحاتی پیدا کرد و از شرایط سنگین آن به حدّ قابل ملاحظه ای کاسته شد و دیرها و صومعه ها در برخی از نقاط به صورت مراکز خدمات اجتماعی درآمده، با این همه ترک ازدواج و چشم پوشی از بعضی لذایذ حلال، رکن مهم آن به شمار می رود. پیشوای بزرگ اسلام، برای ابطال این گونه نظام ها صریحاً فرمود:. (لارهبانیهْ فی الاسلام؛(۳) در آیین اسلام رهبانیت تشریع نشده است). زیرا رهبانیت جان و جسم را فرسوده و نسل و تمدن را به فنا و نابودی تهدید می نماید و تعطیل قوای جنسی و چشم پوشی از لذایذ

حلال، مبارزه با فطرت انسانی است واگر همه مردم از این شیوه ناپسندیده پیروی نمایند شیرازه تمدن از هم می گسلد و اگر اصلاحات اخیر درباره دیر نشینان مسیحیان به وجود نیامده بود این وضع رسوا بزرگ ترین حربه در دست مخالفان کلیسا و آیین مسیح بود؛ ولی با آن همه اصلاحات، اساس کار آنها همان ترک ازدواج و چشم پوشی از لذایذ می باشد که برخلاف فطرت انسانی است. روزی که آیه (... وَمَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ...؛(۴) هرکسی از نافرمانی خدا بپرهیزد خداوند برای او راه نجات قرار داده، و از آن جا که هرگز فکر نمی کرد و به حساب نمی آورد روزی می دهد) نازل گردید دسته ای از یاران پیامبر درها را به روی خود بسته و از کار و فعالیت دست کشیده و مشغول عبادت شدند و منطق آنها این بود: (قد کفینا) یعنی این آیه در باره ما کافی است و خدا روزی ما را برعهده گرفته است. پیامبر اکرم ق از این انحراف آگاه شد و کسی را فرستاد که بگوید به چه علت دست از کار کشیده اند و جان و جسم را وقف عبادت نموده اند. آنها پاسخ دادند خداوند با آیه فوق، متکفل روزیِ آنها شده و ما فعلاً کاری جز عبادت نداریم. پیامبر جواب داد که بیراهه رفته اید و خدا دعاهای شما را مستجاب نخواهد نمود و او روزیِ شما را درگرو فعالیت قرار داده و از این راه ضامن شده است.(۵) از کلمات ارزنده امیرمؤمنان این است که فرمود:. (للمؤمن ثلاث ساعات: ساعهٔ یناجی فیها ربه؛ وساعهٔ یَرِمّ معاشه؛ وساعهٔ یخلّی بین نفسه وبین لذاتها فیما یَحِل و یجمل؛(۶). مرد با ایمان باید زندگانی خود را سه قسم کند: یک قسمت با خدای خود مناجات کند و به عبادت او بپردازد و یک قسمت دنبال زندگی و کسب و کار برود و در قسمت سوم به لذایذ حلال، که روح و روان را صفا می بخشد، بپردازد). سپس می فرماید: (مرد خردمند را باید در یکی از سه حالات دید: یا در کسب وکار و یا موقعی که قدمی به سوی آخرت برمی دارد و یا به دنبال لذتی می رود که حلال است). امیرالمؤمنین(ع)راهبی را اندرز می دهد. پس از پایان جنگ جمل، علی(ع)در بصره به دیدن یکی از یارانش به نام علاء بن زیاد رفت و از خانه مجلل و وسیع او دیدن به عمل آورد و فرمود: (تو در آخرت به این محتاج ترهستی ولی تو می توانی با همین خانه در دنیا، خانه وسیعی در آخرت کسب کنی و در این خانه از مهمان، پذیرایی نمایی وصله رحم کنی و حقوق مسلمانان را در این خانه آشکارسازی). در این لحظه علاء عرض کرد من از برادرم عاصم شکایت دارم؛ زیرا تارک دنیا شده و جامه کهنه پوشیده و گوشه گیر و منزوی شده است. همه چیز و همه کس را ترک کرده است. علی(ع)دستور داد او را حاضر کنند. سپس به او فرمود: (ای دشمن جان خود، شیطان عقل تو را ربوده است؛ چرا به زن و فرزند خود رحم نکردی آیا تو خیال می کنی که خدایی که نعمت های پاکیزه دنیا را برای تو حلال و روا ساخته، اگر از آنها بهره خود را بگیری، بر تو خشم می کند تو در نزد خدا کوچک تر از این هستی).(۷). مردی شرفیاب محضر پیامبر گردید، قد رسا و اندام موزون او توجه پیامبر را جلب کرد، فرمود: کار تو چیست عرض کرد: بی کارم. فرمود: در نظرم فوق العاده کوچک شدی. امیر مؤمنان وارد کوفه شد دید دسته ای در گوشه مسجد نشسته اند. از ملازمان خود پرسید: اینها کیستند گفته شد: (رجال الحق) هستند.اگر کسی لقمه ای بدهد می خورند والا صبر می نمایند. فرمود: سگ های بازار کوفه هم همین طورند. اگر کسی استخوانی دهد می خورند والا راه صبر و شکیبایی پیش می گیرند. سپس دستور داد حلقه را بشکنند و دنبال کار بروند. خلاصه، رهبانیت به هر صورتی باشد و به هر رنگی در آید از آن جاکه بر خلاف فطرت و مصالح انسانی است نمی تواند سنت صحیح عقلی باشد. اکنون برای توضیح بیشتر، داستان زیر را از زبان یک مورخ بزرگ مغرب زمین بشنوید:. رهبانان که هنگام ورود به حلقه دیر نشینان متعهد می شدند مجرد بمانند. قدرت غریزه جنسی را که بر اثر دیدن زنان و مردان متأهل روحانی کراراً به جنبش در می آید دست کم گرفته بودند. روزی رئیس دیری به اتفاق رهبان جوانی سوار بر مرکب شدند و از دیر بیرون رفتند. جوان که برای نخستین بار زن ها را به چشم می دید، پرسید: اینها چه چیزند رئیس دیر پاسخ داد: اینها شیاطینند. راهب جوان گفت: اینها زیباترین موجوداتی به نظرم آمد که هرگز به چشم ندیده ام.(۸). آیا رهبانیت در آیین مسیح ریشه صحیحی دارد. آیین فعلی مسیح با رهبانیت آمیخته است و در اعصار اخیر از شرایط سنگین آن کاسته شده و با یک سلسله خدمات اجتماعی آمیخته گردیده است؛ ولی قرآن معتقد است که مسأله رهبانیت از آن پیرایه هایی است که

بعدها به آیین مسیح بسته شده است و این مطلب را با جمله (ماکتبناها علیهم؛ چنین دستوری نداده بودیم) بیان می فرماید. ضررهای فردی و اجتماعی آن به قدری روشن و واضح بود که فرقه (پروتستانت) - که دسته روشنفکر و پیشرو آیین مسیح است - تجرد را - که اساس رهبانیت است - الغا نمود و به کشیشان و پدران روحانی اجازه داد ازدواج کنند. علاوه بر گواه عقلی و محاسبات گذشته، اسناد زنده تاریخی گواهی می دهد که رهبانیت ساخته قرون بعدی است و مسیح از چنین راه و رسمی بی خبر است و خدمات اجتماعی، تعلیم و تربیت، عیادت و پرستاری در گرو تشکیل دیر و صومعه، و تجرد و ترک ازدواج نیست. دائرة المعارف لاروس از کشیش بزرگ به نام تیرتولیان - که در قرن سوم میلادی می زیسته - چنین نقل می کند:. آیین مسیح به آیین برهما و گوشه گیران هند ارتباطی ندارد. ما هرگز از مردم جدا نبوده و به جنگل ها پناه نمی بریم. ما وشما در یک نقطه زندگی می کنیم و در بازار و مجامع به داد وستد اشتغال می ورزیم. برای به دست آوردن سود مادی و اصلاح جامعه سفرهای دریایی می نماییم و در این راه از هیچ تلاشی شانه خالی نمی کنیم.(۹). خدمات اجتماعی که راهبان پس از اصلاح دیرها و صومعه ها دست به آن زده اند مربوط به مسأله رهبانیت نیست؛ زیرا خدمات و کمک به جامعه و بالأخص درماندگان و بیماران بدون تجرد و ترک دنیا نیز میسر و ممکن است و لازم نیست با رهبانیت توأم باشد، چه بسا مردانی بودند که در عین این که از لذایذ مباح زندگی بهره می گرفتند، به خدمات بزرگی نیز دست می زدند. این که برخی از تاریخ نویسان مسیحی خدمات اجتماعی راهبان را به رخ می کشند و می گویند: (بی نقص ترین و نافع ترین کارهای مسیحیت آنهایی بود که به دست فرقه های صومعه نشین صورت گرفت و بهبود اقتصادی عظیمی که در اروپای قرون وسطی صورت گرفت به دست راهبان بوده است و...) یک نوع سفسطه و حساب حق و باطل را درهم آمیختن است؛ زیرا هرگز لازم نیست این گونه خدمات با حالت رهبانیت توأم و هماهنگ باشد؛ زیرا مردان خیر و شایسته ای بودند که خدماتی عظیم انجام دادند، ولی هرگز راهب نبودند. از این گذشته، این گونه خدمات پس از گذشت قرن ها از تاریخ پیدایش رهبانیت به وجود آمده است و گر نه، راهبان عصر پیامبر اسلام ریزه خوار نذورات و صدقات بودند. بعدها روی تحولاتی، دست به کشاورزی و صنایع دستی زدند. اولین قدم اصلاحی برای رهبانان این بود که درحدود سال ۱۰۳۹ میلادی گولبرتوس فرقه ای را در دره مشجر در ایتالیا به نام (والومبروزا) تأسیس کرد و مقرر داشت که افراد عادی بتوانند در عین اشتغال به کارهای دستی، به حلقه رهبانان درآیند و در پرتو این اصلاح، رهبانان از دریوزگی و تکدی بیرون آمدند.(۱۰). بنابر این نکوهش قرآن و بیانات پیشوایان اسلام بیشتر ناظر به رهبانیت قرون وسطی است، که صد در صد با فطرت انسانی و حکم صحیح خرد مخالف بود؛ اگرچه پس از این همه اصلاحات هنوز در فرقه های رهبانیت نقاط ضعف فراوانی وجود دارد که خدمات اجتماعی، قیافه بد و ضدّ فطری آن را پوشانیده است. اکنون برای مزید توضیح به اوضاع راهبان قرون وسطی توجه نماییم:. گروه مهمی از آنها که فقر و گدایی را برخود ضروری می دانست؛ از خوردن هرنوع گوشت احتراز بجویند. به فرا گرفتن علم تشویق نمی شدند. سرودن شعر ممنوع بود.آنها مکلف بودند که از پوشیدن البسه مجلل مذهبی، یا به کار بردن ظروف اعلی و یا اجتماع در اماکن با شکوه خودداری کنند.(۱۱). طرز ساختمان دیرها. ساختمان دیرها، بنایی بود مشتمل بر یک نمازخانه و محلی برای خوردن غذا، که زیر سقف واحدی قرار داشت و قسمت بالای آن خوابگاه بود که به وسیله نردبانی به پایین متصل می شد. جای خواب هرفرد عبارت از جعبه ای چوبی بود که کف آن را زمین خاکی تشکیل می داد. خوراک رهبانان منحصراً از گیاهان بود و گاهی از ماهی استفاده می کردند و در بساط، گندم و ادویه دیده نمی شد.(۱۲). زندگی یک راهب. برنارد یکی از راهبان معروف اروپاست. او در نزدیکی (ویزون) به سال ۱۰۹۱ میلادی پا به عرصه وجود نهاد. در دوران جوانی به رهبانیت گروید و به عالی ترین مرحله ریاضت رسید. آن قدر روزه می گرفت که پیر ارشدش سیستو مجبور بود به وی امر کند روزه خود را بشکند. مدت ۳۸ سال تمام در حجره کوچک و تنگی زندگی کرد که دارای بستری از کاه بود و تمام نشیمن او صخره ای در دیوار بود. او دست های خود را بر روی چشمان خود می نهاد تا مبادا دیدگانش از رؤیت دریاچه (سویس) زیاد از حد به درک لذت نفسانی نایل آید.(۱۳). اینها یک سلسله از تعالیم

عالیه! مسیحیتی است که رهبانیت را از اصول آیین خود می داند. با این اوضاع و احوال آیا این آیین می تواند، آیینی جهانی باشد و به نـدای فطرت پاک انسانی پاسخ گوید. چگونه رهبانیت در آیین مسیح پدید آمد. با توجه به جمله (إِی ابتغاء رضوان اللّه)(۱۴) به دست می آید که نظر پایه گذاران رهبانیت در آغاز کار، به دست آوردن رضایت خدا بود؛ زیرا رهبانیت در حقیقت یک نوع عهد و نـذر و عقیـده و پیمانی با خدا بود که راهب جان و تن را بر عبادت وقف کند، ولی بعدها به شـرایط این پیمان وفادارنبوده تخلف های زیاد دیده می شد. این معنا (کسب رضایت) را روایات، توضیـح بیشتری می دهند. ابن مسـعود از پیامبر اسلام ق نقل می کند:. روزگاری پس از حضـرت مسیـح، زمامداران بر مردم مسلـط شدند و آتش نبرد میان آنها و مؤمنان شـعله ور گردید وعده زیادی از مردان با ایمان کشته شدند و اقلیت ناچیز احساس کردند که اگر در برابر آنها بیش از این مقاومت نمایند، همه آنها نیز کشته شده و در نتیجه آیین مسیـح منقرض می شود. برای جلوگیری از انقراض، به غارها پناهنـده شده و در انتظار پیامبری که مسیـح از طلوع آن خبر داده بود به سـر بردند.(۱۵). تاریـخ از این سـتمگر دیسیوس رومی نام می برد که دسـته زیادی را کشت و گروهی به کوه ها و صومعه ها پناه بردنـد؛ ولی بر اثر مرور زمان، فکر رهبانیت پدیـد آمد.(۱۶). روایتی که ابن مسـعود از پیامبر نقل می کنـد اساس کار آنها را تحسین می کنـد، آن دسـته برای حفظ آیین خـدا خانه و کاشانه را ترک نموده و رهسپار کوه ها و غارها شدنـد و قرآن نیز آغاز و هدف آنهارا در باره انزوا از اجتماع می سـتاید و می گوید:. نظر آنها از پناهندگی به بیغوله ها کسب رضای خدا بوده است. چنان که می فرمایـد: (ابتغاء رضوان اللّه؛ کسب رضای خداونـد). بنابراین رهبانیت به معنای انزوا از اجتماع برای منظور دیگری بوده و آن حفظ آیین مسیح و جلوگیری از انقراض شریعت آن حضرت بوده است؛ زیرا در آن روز حفظ آیین جز در سایه انزوا و گوشه گیری امکان نداشته است ولی این کار که در آن روز در شرایط خاصی برای حفظ آیین بوده، کم کم به صورت دیگری در آمد و آن این که گروهی از انسـان هـا در هر شـرایط و در تمـام امکنه و ازمنه، از اجتمـاع بیرون رفته و جـان و تن را در بیغوله ها وقف بر عبادت سازنـد!. راهبان پیمان شـکن. ورود به دیر و صومعه یک نوع عهـد و پیمان با خدا بود که از گناهان بپرهیزند و خود را وقف برطـاعت نماینـد ولی بیشتر آنهـا اصولی را که متعهـد شـده بودنـد زیر پا می نهادنـد و به تعبیر قرآن: (فَمارَعَوْها حَقَّ رِعایَتِها). پیمان شکنی و زیرپا نهادن شـرایط این پیمان معنای وسـیعی دارد که روایات و تاریخ به برخی از آن اشاره نموده اند. ابن مسـعود از پیامبر نقل می کند: از جمله پیمان شـکنان کسانی هسـتند که به من ایمان نیاورده و نبوت مرا تصدیق نکردند. آنان برای حفظ آیین مسیح به غارها پناه برده و در انتظار آیین من به سر می بردند و با خدا پیمان بسته بودند که گرد گناه و سرکشی نگردند؛ چه گناهی بالاتر از تکذیب پیامبر آسـمانی است!(۱۷). مصـداق دیگر این معنای وسیـع (زیر پا نهادن شـرایط نـذر) همان بی عفتی هایی است که در میان راهب ها و راهبه ها بوده و هست. دسـته ای که حیوانات ماده را به دیر راه نمی دادنـد که مبادا هوس ازدواج در مغز آنها پدید آید، ناگهان آن چنان پرده را دریده و مرزها را شکستند که روپوتر می نویسد: من تنها درسال ۱۵۶۳ به ۱۲۰ دیر سرزدم در مجموع آنها ۴۲۶ راهب و ۱۶۰ راهبه و ۱۹۹ کنیز و۵۵ زن شوهر دار و۴۴۳ کودک دیـدم (دقت کنید این کودکان قانونی! راجع به کسانی است که بـا خـدا پیمـان بسته بودنـد که تـا دم مرگ ازدواج نکننـد). سپس می نویسـد: من اگر اوضاع دیرها را بگویم شـما تصور خواهیـد نمود که من از امـاکن فسـاد و در بـاره زنـان آلوده سـخن می گویم در صورتی که من در بـاره دختران پاکـدامن که برای عبادت خدا به این نقطه مقدس آمده اند سـخن می گویم؛ ولی متأسفم که دیرهای مذهبی امروز به صورت مجامع آلوده در آمده و یک مشت جوان بی بند و بار، که جز اشـباع غریزه جنسـی هدفی ندارند، در آن جا گرد می آیند. این وضع اسفناک منحصر به این قرن نیست، بلکه در تمام قرون، بی عفتی های زیادی در میان راهبه ها و راهب ها وجود داشته است؛ و برای جلوگیری از این کارها سران دیرها تصویب کرده انـدکه مرتکبین را دونیم کننـد و یا با هم زنده به خاک بسپارند.(۱۸). غالباً راهبه ها را آن دسـته تشکیل می دادنـد که شوهران و پسـران، از آنها دلِ خوشـی نداشـتند و آنها را به یکی از دیرها روانه می کردنـد و در ۴۵۸ میلادی امپراتور ماژوریـان از ورود اجبـاری دوشیزگانی که درخانه مانـده بودنـد جلوگیری کرد. واکنش این گونه رهبانیت که به زور و اجبار بود،

همان هرزگی های زیادی است که در طی قرون گذشته از آنها مشاهده می شده است تا آن جا که سر اسقف ها، اسقفان و کشیشان و پیران دیر را مأمور کرد که راهبه ها را از اعمال منافی عفت باز دارند و اسقف شارتر (۱۰۱۵ – ۱۰۳۵) اطلاع داد که راهبه های صومعه (سن فارا) به فحشا اشتغال دارند. پاپ اینوسال سوم، صومعه (سن آگاتا) را فاحشه خانه ای توصیف کرد که تمامی ناحیه اطراف را با بی عصمتی و بدنامی خود ملوث ساخته است و اسقف روان (۱۲۴۹ میلادی) صومعه ای را تعریف می کند که درمیان ۳۳زن راهبه هشت نفر آلوده به فحشا بوده و رئیسه دیر تقریباً هر شب مست بوده است.(۱۹). این گونه گرایش به فحشا معلول انحراف از سنت فطری انسانی است که این سنت فطری ایجاب می کند انسان غریزه جنسی خود را از طریق مشروع اشباع کند و اگر تارکان دنیا فرضاً بتوانند درمحیط دیرخود را پاک نگه دارند، درخارج آن آلودگی فراوانی خواهند داشت. علاوه براین، مدت ها صومعه ها مرکز ثقل سیاست و زد و بندهای سیاسی بود که شرح آن از حوصله مقاله ما بیرون است. نکته قابل توجه. در آیه مورد بحث پیروان حضرت مسیح را مردان رؤوف و مهربان معرفی کرده است و این حقیقت را نیز در آیه زیر متذکر می شود:. (...وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قالُوا إِنّا نَصاری...؛(۲۰). نزدیک ترین افراد برای مردان با ایمان، نصارا هستند). این مطلب در باره نصارای حبشه و نجران برای مسلمانان صدر اسلام صادق است و تعالیم عالی مسیح نیز طوری است که این مطلب را ایجاب می کند؛ ولی بایدتوجه داشت این صفت عالی انسانی به پیروان واقعی مسیح تعلق دارد نه مسیحیان جغرافیایی که به زبان، مسیحی هستند و در باطن به هیچ اساس و مبدئی عقیده ندارند و تحت لوای آیین مسیح، حزبی تشکیل داده اندکه ملت های ضعیف را به زنجیر بسته و آنها را استثمار کنند... و چنان که همه می دانیم، همین سران مسیحی جغرافیایی هستند که آتش جنگ و نفاق را در کشورهای اسلامی شعله ور ساخته و بذر نفاق و تخم عداوت را در سرزمین های اسلامی پاشیده و شیوه برادرکشی را در میان ملل ضعیف مسلمانان رایج نموده اند و به قول معروف (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل). نمونه کوچکی از جنایت مسیحیان جغرافیایی. تاریخ جنگ های صلیبی و نبرد مسیحیان با ملت اسلام، از وقایع تلخ و جانگداز جهان بشری است. در این نبرد، پرده از چهره واقعی این ملت متظاهر به بشر دوستی برداشته شد و جنایاتی را به نام دفاع از دین و مذهب مرتکب گردیدند که قلم از شرح و بیان آن ناتوان است، تا آن جا که مورخ معروف فرانسوی، گوستاولوبون در باره آنان می نویسد: قبایح اعمال و کردار مجاهدین صلیب در تمام این لشکر کشی ها حقیقتاً آنها را در ردیف درنده ترین و بی شعورترین وحشی های روی زمین قرار داده بود. رفتار آنان باهم پیمانان خود، با دشمن، رعایای بی گناه، نظامیان، زنان، اطفال، پیر و جوان به کلی یک سان و در یک ردیف قرار گرفته بود؛ یعنی بدون امتیاز همه را غارت کرده و به قتل می رسانیدند. رفتار آنان با مسلمانان (بیت المقدس) طبق نوشته یک کشیش به قرار زیر بوده است:. (وقتی جمعیت ما برج و باروی شهر را گرفت یک منظره غریب و هولناکی در مسلمانان آشکار گردید؛ یعنی دیده می شد که برخی سر از بدن جدا شده و این یک درد کوچکی بود. برخی چهره و صورت آنها از زخم های تیر سوراخ و مشبک گردیده ناچار از بالای دیوار خود را به زمین می انداختند؛ جمعی تا مدتی به حالت جراحات باقی و بعد آنهارا در آتش انداخته و می سوزانیدند. در گذرها و میدان های بیت المقدس از سرها و دست ها و پاها، تل هایی تشکیل یافته از روی آنها عبور می کردند. ده هزارنفری که به مسجد عمر پناه برده بودند تمام آنها را طعمه شمشیر قرار دادند و در معبد سلیمان، خون به قدری جاری بود که لاشه های مقتولین در آن غوطه خورده و حرکت می کردند. اعضای جدا شده مثل دست و پا و غیره و نیز بدن های بدون اعضا آن قدر جمع شده و روی هم ریخته بودند که هیچ نمی شد آنها را از هم تمیز داد....(۲۱). در حقیقت آنان مصداق روشن و بارز این آیه بودند که می فرماید:. (إِنَّ شَرَّ الدَّوابِّ عِنْدَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِینَ لایَعْقِلُونَ؛(۲۲)بدترین چهارپایان نزد خدا کران و گنگانی هستند که تعقل نمی کنند). خدا تعصّب کورکورانه را مرگ دهد. پی‌نوشتها: ——— ۱. (إلا ابتغاء...) استثنا از (ابتدعوها) است و تقدیر آیه چنین است: (مابتدعوها إلا ابتغاء رضوان اللّه). برای کسب رضایت خدا، رهبانیتی را به وجود آوردند و در آغاز

کارهدف الهی داشتند و برخی آن را استثنا از جمله (ماکتبناها) دانسته اند.

۲. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج۱۱، ص۴۰۱ – ۴۰۶.

۳. نهایه ابن اثیر، ماده (رهب).

۴. طلاق (۶۵) آیه ۲ و۳.

۵. نور الثقلین، ج۵، ص۳۵۵.

۶. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۹۰.

۷. همان، خ۲۰۴.

۸. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج۱۱، ص۴۰۵.

۹. دائرهٔ المعارف وجدی، ماده (رهب).

۱۰. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج۱۱، ص۴۰۶.

۱۱. همان، ج۱، ص۴۰۴.

۱۲. همان، ج۱۱، ص۲۹۰.

۱۳. همان، ص۴۱۱ – ۴۱۲.

۱۴. همان طور که گفته شد استثنا از جمله (ابتدعوها) است وجمله ای مانند (ماابتدعوها إی) در تقدیر است.

۱۵. مجمع البیان، ج۹، ص۲۴۳.

۱۶. دائرهٔ المعارف وجدی، ج۳، ص۲۹۷.

۱۷. مجمع البیان، ج۹، ص۲۴۳.

۱۸. دائرهٔ المعارف وجدی، نقل از دائرهٔ المعارف لاروس، ج۳، ص۸۹۷.

۱۹. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج۱۱، ص۴۴۳.

۲۰. مائده (۵) آیه ۸۲.

۲۱. گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ص۴۰۷ – ۴۱۰.

۲۲. انفال (۸) آیه ۲۲.

همه پیامبران به سوی هدف دعوت می کنند

همه پیامبران به سوی هدف دعوت می کنند. ۲۸. (یاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وآمِنُوابِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَیَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَیَغْفِرْ لَکُمْ وَاللّهُ غَفُور رَحِیم؛. ای افراد با ایمان، از (مخالفت فرمان خدا) بپرهیزید و به پیامبر او ایمان بیاورید . (اگر چنین کنید) دو سهم از رحمت خود را به شما می دهد و نوری برای شما قرار می دهد که مسیر زندگی را در پرتو آن پیدا کنید، و گناهان شما را می آمرزد و خداوند آمرزنده و مهربان است). ۲۹. (لِئَه یَعْلَمَ أَهْلُ الْکِتابِ أی یَقْدِرُونَ عَلی شَیْءٍ مِنْ فَضْلِ اللّهِ وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِیَدِ اللّهِ یُؤتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَاللّهُ ذو الْفَضْلِ العَظِیمِ؛. تا اهل کتاب بدانند که بر چیزی از کرم خدا قادر نیستند (و کرم او را نمی توانند محدود کنند) و فضل و کرم در اختیار اوست؛ به هرکس بخواهد می بخشد و خداوند دارای فضل عظیم است). پیامبران گرامی که برای هدایت و راهنمایی مردم با برنامه خاص از جانب خداوند بر انگیخته شده اند، همگی هدف واحدی را تعقیب نموده و در حقیقت در دعوت آنها کوچک ترین اختلافی نبوده است؛ مثلاً ـ رکن مهم در برنامه تمام پیامبران، مسأله توحید و یگانگی خدا و مبارزه با شرک بود و به یک لحاظ تبلیغ یگانگی و وحدت ذات اقدس خداوند، تنها هدف بوده است و این حقیقت

را آیه زیر بیان نموده است:. (وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ إِی نُوحی إِلَیْهِ أَنَّهُ لاإِلهَ إِی أَنَا فَاعْبُدُونِ؛(۱). هیچ پیامبری را قبل از تو برنینگیختیم مگر این که به او دستور دادیم که به مردم ابلاغ کند که خدایی جز من نیست پس مرا عبادت کنید). از مسأله توحید که بگذریم، موضوع معاد و زندگی جاودانی در سرای دیگر و رسیدگی به اعمال در روز بازپسین، از لوازم اعتقاد به خدای عادل و دادگر و حکیم و قادر است و این دو مطلب که با یکدیگر متلازمند پایه های اساس دعوت راهنمایان آسمانی بوده است. از این گذشته یک سلسله ادراکات عقلی و ارزش های انسانی و اخلاقی که فطرت و وجدان پاک خواهان آن است و عدول از آن در پیشگاه خرد و وجدان جایز و شایسته نیست، مورد توجه تمام رسولان الهی بوده و همواره آنها مردم را به فضایل انسانی و خوبی و نیکی و دوری از تعدی و ستم وسایر اصول اخلاقی دعوت می نمودند. بنابر این در پایه های اساسی دعوت پیامبران و حقیقت دعوت و هدف از بعثت آنها کوچک ترین اختلاف نخواهیم یافت و اگر اختلافی باشد از نظر فروع و قوانین مدنی و اصول اجتماعی خواهد بود واین گونه اختلاف و تفاوت قابل اجتناب نیست؛ زیرا تکامل قوای دماغی بشر و اختلاف، از نظر اوضاع زمانی و مکانی این گونه تفاوت را ایجاب می نماید. از این بیان نتیجه گرفته می شود که پیامبران در طول تاریخ فقط یک سلسله اصول مشترک را از ناحیه خدا به مردم عرضه کرده اند و همه پیامبران دارای یک هدف مشخص (دعوت به مبدأ و معاد و اصول اخلاقی) بودند، نه هدف های گوناگون و اختلاف و تعدد مذاهب، از ناحیه قوانین عملی و اصول اجتماعی است و این گونه اختلاف و به اصطلاح دیگر، تکامل ادیان از نظر فروع و قوانین عملی، در گرو اختلاف اوضاع زمانی و مکانی و تفاوت افهام و قدرت های دفاعی است. این نتیجه در برخی از آیات قرآن منعکس است، چنان که می فرماید:. (إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَ الإِسْلامُ؛(۲). آیین و مذهب در پیش خدا فقط آیین اسلام است (و پیامبران گذشته هدفی جز این نداشتند». و نیز می فرماید:. (وَمَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ؛(۳). اگر کسی آیینی غیر از آیین اسلام برگزیند، از او پذیرفته نمی شود). آیه های مذکور و غیر آنها، همگی می رسانند که اساس دین آسمانی در تمام ادوار یکی بوده و همه پیامبران و آموزگاران الهی هدف واحدی داشتند. روی این اساس، سلسله پیامبران و دعوت های آنان، آن چنان به هم پیوسته اند که متدین و مذهبی واقعی، نمی تواند میان آنها تفکیک وجدایی بیفکند و یکی را تصدیق و دیگری را تکذیب نماید و عقیده واقعی هر مسلمان این است که بگوید:. (وَالَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَرُسُلِهِ وَلَنْ یُفَرِّقُوا بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولئِکَ سَوْفَ یُؤْتِیهِمْ أُجُورَهُمْ؛(۴). کسانی که به خدا و پیامبران او ایمان دارند و میان پیامبران فرقی نمی گذارند، آنان کسانی هستند که به پاداش خودمی رسند). مقصود از دو سهم رحمت چیست. از ظاهر آیه ۲۸ بر می آید که روی سخن با مسلمانان است نه اهل کتاب و شأن نزولی که مفسران در این باره نقل کرده اند مفاد آیه را روشن تر می سازد و آن این است که، وقتی گروهی از اهل کتاب ایمان آوردند، صریح وحی آسمانی نازل شد که آنان دارای دو پاداش خواهند بود، چنان که می فرماید:. (أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ؛(۵). آنان دو پاداش خواهند داشت(: یکی برای ایمان به پیامبران گذشته؛ دیگری برای ایمان به نبوت پیامبراسلام». نتیجه نویدتعدد پاداش برای اهل کتابی که ایمان به نبوت پیامبر اسلام آورده بودند این شد که گروهی تصور نمودند مسلمانانی که سابقه شرک داشتند، بیش از یک اجر ندارند، ولی اهل کتاب اگر مؤمن به نبوت پیامبر اسلام باشند روی اعتقاد به نبوت پیامبران گذشته و ایمان به نبوت حضرت ختمی مرتبت، دوپاداش خواهند داشت. هدف آیه ۲۸، ابطال این گمان است و چنین می فرماید: (یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ) یعنی هر فرد مسلمانی که ایمان به خدا و نبوت پیامبر اسلام بیاورد دو پاداش خواهد داشت؛ زیرا همان ملاک و علتی که سبب شد اهل کتاب در صورت اسلام آوردن، دارای دو پاداش باشند، در هر فرد از مسلمانان – ولو سابقه شرک داشته باشد – وجود دارد؛ چون یک مسلمان واقعی نمی تواند میان نبوت حضرت محمد ق و پیامبری انبیای گذشته فاصله و تفکیک بیندازد و ایمان به نبوت حضرت ختمی مرتبت ق ملازم با ایمان به نبوت پیامبران دیگر است؛ زیرا چنان که گفته شد، تمام سفرای آسمانی دارای یک دین بوده و یک هدف را تعقیب می کردند و در نتیجه پاداش مکرر، مخصوص به دسته ای از مسلمانان نیست. و در آیه ۲۹ تأکید می کند که اهل کتاب تصور نکنند کلید کرم خداوند در دست

آنهاست، بلکه باید بدانند تمام چیزها، در سلطه و اختیار خداوند قرار دارد و به هرکس بخواهد روی موازین خاصی می بخشد. آثارایمان. برای ایمان، در قرآن و اخبار آثاری بیان شده و یکی از آثار مهم آن، همان نور و روشن بینی است که راه زندگی را در جهان برای افراد روشن می سازد و از این اثر در آیه مورد بحث ما چنین تعبیر شده است: (وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ) یعنی ایمان سبب می شود که راه زندگی روشن شود و انسان مؤمن از تاریکی شرك و بت پرستی، جور و ستم و رذایل اخلاقی، در آید و قدم به صحنه ای گذارد که ایمان به خدا و روز رستاخیز وسایر اصول انسانی و اخلاقی، که از ایمان سرچشمه می گیرند، آن جا را روشن ساخته است؛ به عبارت دیگر افراد با ایمان چون دور از تعصب های کورکورانه و حب و بغض های بی جا فکر می کنند و تحت تأثیر طغیان شهوات واقع نمی شوند واقعیات را بهتر می توانند تشخیص دهند و به همین دلیل فکر و مسیر زندگی آنها روشن تر است. مؤلف کشاف تصور کرده است که، مقصود از نور در آیه، همان نور اخروی است که نتیجه تجسم اعمال در جهان دیگر است، ولی با در نظر گرفتن جمله (تمشون به) این احتمال سست و ضعیف به نظر می رسد؛ زیرا ظاهر این جمله این است که ایمان، موجب روشنایی افق زندگی در این جهان می باشد نه در آخرت. پی‌نوشتها: -- ۱. انبیاء(۲۱) آیه ۲۵.

۲. آل عمران (۳) آیه ۱۹.

۳. آل عمران (۳) آیه ۸۵.

۴. نساء (۴) آیه ۱۵۶.

۵. قصص (۲۸) آیه ۵۴.

منابع

منابع. در این کتاب پس از قرآن مجید و نهج البلاغه از منابع زیر استفاده شده است:. - اسفار اربعه،- محمد صدر الدین شیرازی (ملاصدرا). - اصول مقدماتی فلسفه،- ژرژپولیستر. - اعتقادات،- صدوق. - ایدئولوژی الهی،- سید محمدباقر نجفی. - بحار الانوار،-علامه مجلسی. - بلاهای اجتماعی قرن ما،- گروهی از نویسندگان. - تاریخ تمدن اسلام و عرب،- گوستاولوبون. - تاریخ تمدن،- ویل دورانت. - تورات،- (کتاب آفرینش). - جوان و غریزه جنسی،- جوهری زاده. - خداوند دو کعبه،- سوروکین، ترجمه دکتر صاحب الزمانی. - دائرةالمعارف،- فرید وجدی. - راز آفرینش،- کرسی موریس. - سرچشمه هستی،- آیة الله جعفر سبحانی. - سفینة البحار،- حاج شیخ عبّاس قمی. - سیر حکمت در اروپا،-فروغی. - عرفان و اصول مادی،- دکتر تقی ارانی. - کشاف،- زمخشری. - مثنوی،- مولوی بلخی. - المیزان،-علامه طباطبائی. - نور الثقلین،- عبد علی حویزی.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در

دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹